



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



سلفی گری و هجابی

چالش‌های فکری و فرهنگی و ریشه‌های بنیادین و ریشه‌های تاریخی

جلد دوم

موسسه فرهنگی
و آموزشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلفی گری وهابی: چالشی در اندیشه های بنیادین و ریشه های تاریخی

نویسنده:

حسن بن علی سقاف

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	سلفی گری وهایی: چالشی در اندیشه های بنیادین و ریشه های تاریخی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۵	سخن ناشر
۱۷	سخن آغازین
۱۸	اسلام، دین رحمت و آشتی
۲۱	پایه های پنج گانه اسلام
۲۱	اشاره
۲۱	پایه نخست: گواهی دادن به این که خدایی جز الله نیست و سرور ما محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست
۲۲	پایه دوم: نماز
۲۲	پایه سوم: زکات
۲۳	پایه چهارم: روزه ماه رمضان
۲۴	پایه پنجم: حج
۲۴	مذاهب هفت گانه اسلام
۲۴	اشاره
۲۴	مذهب نخست: مذهب زیدی یا زیدیه
۲۴	مذهب دوم: مذهب حنفی یا حنفیه
۲۵	مذهب سوم: مذهب مالکی یا مالکیه
۲۵	مذهب چهارم: مذهب شافعی یا شافعیه
۲۵	مذهب پنجم: مذهب حنبلی یا حنابله
۲۶	مذهب ششم: مذهب شیعی امامی یا اثنا عشری
۲۸	مذهب هفتم: مذهب إباضی یا اباضیه

۲۹	دانش های اسلامی و تلاش های دانشمندان
۳۱	انتشار اسلام در پرتو اخلاق والای اسلامی
۳۳	فصل یکم: تاریخ و ریشه های سلفی گری و وهابیت
۳۳	اشاره
۳۴	شناساندن سلفی گری وهابی
۳۴	سلفیه یا وهابیت
۳۷	پدید آمدن این اندیشه و رشد و ریشه های آن
۴۱	نخستین مرحله قایلان به تجسیم
۴۱	اشاره
۴۶	چگونگی رخنه اعتقاد تجسیم به درون امت
۵۰	مرحله دوم
۵۷	مرحله سوم
۶۳	مرحله چهارم
۶۶	مرحله پنجم
۶۶	اشاره
۷۰	پیدایش جریان وهابی گری
۸۵	مرحله ششم
۸۷	فصل دوم: کاوشی در اندیشه های وهابی گری و سلفی گری
۸۷	اشاره
۸۹	جزئیات مهم ترین اندیشه های وهابیان سلفی
۸۹	اشاره
۹۲	اول: عقیده تشبیه و تجسیم درباره خداوند سبحان
۱۰۰	دوم: ناصبی گری؛ بی احترامی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او
۱۰۰	اشاره
۱۰۳	اعتراف البانی به درستی این حدیث و ردّ ادعای ابن تیمیه
۱۰۸	سوم: وهابیت ؛ تنها فرقه ناجیه!

- ۱۱۰ چهارم: تروریسم فکری
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۳ کینه توزی سلفیان به ابوحنیفه
- ۱۱۶ پنجم: ستیز با تصوف و تربیت معنوی
- ۱۱۹ ششم: برخی از دیدگاه های بنیادین
- ۱۳۲ نادرستی انتساب «سلفیه» به طرفداران آن
- ۱۳۶ مذهبی با نام مذهب سلف وجود ندارد
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۸ نمونه نخست اختلاف سلف در عقاید
- ۱۴۰ نمونه دوم
- ۱۴۰ نمونه سوم
- ۱۴۱ نمونه چهارم
- ۱۴۲ نمونه پنجم
- ۱۴۲ نمونه ششم
- ۱۴۳ نمونه هفتم
- ۱۴۸ تعریف البانی از اصول و اهداف دعوتش
- ۱۶۱ فصل سوم: راه های رواج وهابی گری
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۵ شیوه های سرکوب گفت و گو در میان وهابیان
- ۱۷۲ عادات و اعمال سلفی های وهابی
- ۱۷۷ نام پاره ای از جمعیت های وهابیان سلفی و راه های تأمین آن ها
- ۱۸۰ اندیشه سلفی، آشوب و دردی دیر درمان بایسته بهبود
- ۱۸۲ سخن واپسین
- ۱۸۳ پیوست ۱: سیاهه نام پیشوایان باورمندان تجسیم و تشبیه و وهابیت
- ۱۹۵ پیوست ۲: نامنامه دانشمندان ردیه نویسی بر وهابیت
- ۲۳۶ درباره مرکز

سلفی گری وهابی: چالشی در اندیشه های بنیادین و ریشه های تاریخی

مشخصات کتاب

سرشناسه: سقاف، حسن بن علی

عنوان قراردادی: مناقشه منهج الوهابیه والسلفیه فی العقیده والتفکیر: السلفیه الوهابیه افکارها الاساسیه و جذورها التعاریفیه.

عنوان و نام پدیدآور: سلفی گری وهابی: چالشی در اندیشه های بنیادین و ریشه های تاریخی/حسن بن علی سقاف؛ ترجمه حمیدرضا آژیر.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۲۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۴۳-۷

یادداشت: فارسی - عربی.

موضوع: سلفیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: آژیر، محمدرضا، ۱۳۰۶ - ۱۳۵۸، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۰۷/۶/س۷م۷۹۰۴۱/۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۶۰۷۹۱

چالشی پیرامون شیوه وهابی گری و سلفی گری در باور و اندیشه

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

سخن ناشر ۵۰۰۰

سخن آغازین ۷۰۰۰

اسلام، دین رحمت و آشتی ۸۰۰۰

پایه های پنج گانه اسلام ۱۱۰۰۰

پایه نخست: گواهی دادن به این که

خدایی جز الله نیست ۱۱۰۰۰

پایه دوم: نماز ۱۲۰۰۰

پایه سوم: زکات ۱۲۰۰۰

پایه چهارم: روزه ماه رمضان ۱۳۰۰۰

پایه پنجم: حج ۱۴۰۰۰

مذاهب هفت گانه اسلام ۱۴۰۰۰

مذهب نخست: مذهب زیدی ۱۴۰۰۰

مذهب دوم: مذهب حنفی ۱۵۰۰۰

مذهب سوم: مذهب مالکی ۱۵۰۰۰

مذهب چهارم: مذهب شافعی ۱۵۰۰۰

مذهب پنجم: مذهب حنبلی ۱۶۰۰۰

مذهب ششم: مذهب شیعی امامی ۱۶۰۰۰

مذهب هفتم: مذهب إباضی ۱۸۰۰۰

دانش های اسلامی و تلاش های

انتشار اسلام در پرتو اخلاق والای

اسلامی ۲۱۰۰۰

فصل یکم: تاریخ و ریشه های سلفی گری و وهابیت

شناساندن سلفی گری وهابی ۲۴۰۰۰

سلفیه یا وهابیت ۲۴۰۰۰

پدید آمدن این اندیشه ۲۷۰۰۰

نخستین مرحله قایلان به تجسیم ۳۱۰۰۰

چگونگی رخنه اعتقاد تجسیم ۳۶۰۰۰

مرحله دوم ۴۰۰۰۰

ص: ۳

مرحله سوم ۴۷۰۰۰

مرحله چهارم ۵۳۰۰۰

مرحله پنجم ۵۶۰۰۰

پیدایش جریان وهابی گری ۶۰۰۰۰

مرحله ششم ۷۵۰۰۰

فصل دوم: کاوشی در اندیشه های وهابی گری و سلفی گری

جزئیات مهم ترین اندیشه های وهابیان سلفی ۷۹۰۰۰

اول: عقیده تشبیه و تجسیم ۸۲۰۰۰

دوم: بی احترامی به پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۰۰۰۰

اعتراف البانی به درستی این حدیث ۹۳۰۰۰

سوم: وهابیت ؛ تنها فرقه ناجیه! ۹۷۰۰۰

چهارم: تروریسم فکری ۱۰۰۰۰۰

کینه توزی سلفیان به ابوحنیفه ۱۰۳۰۰۰

پنجم: ستیز با تصوف ۱۰۶۰۰۰

ششم: برخی از دیدگاه های بنیادین ۱۰۹۰۰۰

نادرستی انتساب سلفیه به طرفداران

آن ۱۲۲۰۰۰

مذهبی با نام سلف وجود ندارد ۱۲۶۰۰۰

نمونه نخست اختلاف سلف در

عقاید ۱۲۸۰۰۰

نمونه دوم ... ۱۳۰

نمونه سوم ... ۱۳۰

نمونه چهارم ... ۱۳۱

نمونه پنجم ... ۱۳۲

نمونه ششم ... ۱۳۲

نمونه هفتم ... ۱۳۳

ت--عریف البانی از اصول و اهداف

دعوتش ... ۱۳۸

فصل سوم: راه های رواج و هابی گری

شیوه های سرکوب گفت و گو در میان

و هابیان ... ۱۵۵

عادات و اعمال سلفی های و هابی ... ۱۶۲

وحشترایی مهم ترین راهکار ... ۱۶۴

نام پاره ای از جمعیت های و هابیان

سلفی و راه های تأمین آن ها ... ۱۶۷

اندیشه سلفی ... ۱۷۰

سخن واپسین ... ۱۷۲

پیوست ۱ ... ۱۷۳

پیوست ۲ ... ۱۸۵

پیوست ۳ ... ۲۰۵

پیوست ۲۱۳۰۰۰۴

دلایل و عوامل تحریم هجر مسلمان

در حق مسلمان دیگر ۲۲۰۰۰۰

ص: ۴

تاریخ پرفراز و نشیب اسلام شاهد رویدادهای تلخ و ناگواری بوده که گاه تأثیر آن‌ها برای قرن‌ها بر جای مانده است. یکی از این رویدادها ظهور جریان وهابیت در سده دوازدهم هجری در قلب عالم اسلام، سرزمین عربستان است. محمد بن عبدالوهاب که پایه گذار این جریان به شمار می‌آید، شخصی کج اندیش و متصلب بود که آرای خود را بر آموزه‌های ابن تیمیه، فقیه پرآوازه حنبلی استوار ساخته بود. ابن تیمیه که در سده‌های هفتم و هشتم می‌زیست، بسیار سخنور و در فن جدل سرآمد بود، اما ستیز با حکمت و منطق و نگرش حسی به عالم و جمود بر ظواهر شرع کار او را بدان‌جا کشاند که حکم به جسمانیت حق تبارک و تعالی و امکان رؤیت ذات مقدس او صادر کرد.

باری محمد بن عبدالوهاب مردم را به آنچه شیوه سلف صالح و توحید محض می‌خواند، دعوت می‌کرد، تا این که محمد بن سعود، حاکم درعنه دعوت او را به مصلحت مقام خود دید و به یاری اش شتافت و بدین ترتیب، پیوند میان سلاطین آل سعود و خاندان ابن عبدالوهاب برقرار گردید که تاکنون نیز ادامه دارد. وهابیان امروزه به مدد دلارهای نفتی، تبلیغات خود را از مرزهای عربستان فراتر برده و تا دورترین نقاط عالم گسترش داده‌اند. در عربستان سعودی و در امارات متحده عربی روزی نیست که کتابی یا مقاله‌ای علیه شیعه نوشته نشود. طرفه آن که آنان

به این حد نیز اکتفا نمی کنند و حتی کتاب هایی ساختگی در نقد شیعه به نام علمای شیعه منتشر می سازند، چنان که اخیراً کتابی به نام آیه الله جعفر سبحانی و کتاب دیگری به نام مرحوم علامه سید مرتضی عسکری انتشار داده و هر دو نفر را مبلغ وهابیت و منتقد تشیع معرفی کرده اند!

ادعای وهابیان این است که آنان بر مذهب سلف صالح اند و از این روست که آنان را «سَلَفی» نیز می خوانند. وهابیان یا سلفیان همان پیروان مذهب حنبلی هستند که قایل به تجسیم خدایند و پرچم دشمنی با اهل بیت را بر می افزایند. در حقیقت، میان سلفی گری و وهابیت تفاوتی نیست و هر دو، دو روی یک سکه اند. پاره ای از باورها و آموزه های سلفیان از این قرار است: اعتقاد به تشبیه و تجسیم خدای متعال، تحریم ساختن ضریح و گنبد و ساختمان بر مقبره انبیا و امامان، تحریم زیارت قبور پیامبران و صالحان و دیگر مؤمنان، جایز ندانستن توسل به اولیای خدا و درخواست شفاعت از آنان، به رسمیت نشناختن هیچ یک از فرقه های اسلامی و تکفیر مخالفان خویش، مبارزه با تصوف اسلامی و رد هرگونه تأویل آیات قرآن، ستیز با عقلانیت و گفت و گو و اندیشه تقریب مذاهب و...

کتاب حاضر به بررسی و تحلیل باورهای فوق پرداخته و آن ها را یک به یک با دلایل استوار نقد کرده است. مؤلف این کتاب، سید حسن سقاف از دانشمندان سنی شافعی و اهل اردن است و نزدیک به هشتاد تألیف دارد که بیشتر آن ها در نقد افکار سلفیان به نگارش درآمده است. بنیاد پژوهش های اسلامی کوشش خالصانه مؤلف و مترجم محترم کتاب را ارج می نهد و امیدوار است که انتشار این اثر باعث شناخت بیشتر فرقه وهابیت و گامی در راستای وحدت راستین امت اسلامی باشد.

سپاس از آن خدایی است که جهانیان را پرورید و درود و سلام بر سرور ما محمد و خاندان پاک و پاکیزه او و خشنودی خدا بر یاران هدایتگر و پارسای او.

این کتاب را نگاشتیم تا اندیشه وهابی سلفی و مهم ترین ارکان، اندیشه ها، باورها و اصولی را که این اندیشه هم اکنون در خاور و باختر زمین می پراکند بشناسانیم و از خاستگاه و رستنگاه ریشه ها و زیرسازهای آن سخن به میان آوریم و بزرگ ترین دعوتگران و جلوداران و مبلغان دیروز و امروز این اندیشه را معرفی کنیم. از خدا می خواهیم و به پیامبر محبوبش توسل می جویم که این تلاش ما را صرفاً از آن خود گرداند که اوست توفیق رسان.

ناگزیر پیش از آغاز این سخن مقدمه ای می آوریم که این موضوع را هموار کند. این مقدمه فصول زیر را در بر دارد:

۱ - اسلام، دین رحمت و آشتی.

۲ - پایه های پنج گانه اسلام.

۳ - مذاهب هفت گانه اسلام.

۴ - دانش های اسلامی و تلاش های دانشمندان.

۵ - انتشار اسلام در پرتو اخلاق والای اسلامی.

اسلام، دین رحمت و آشتی

قرآن کریم تصریح دارد که خدای بزرگ پیامبر اسلام، سرور ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را فرستاد تا برای مردمان و جهانیان رحمت باشد و خدای بزرگ در پرتو این پیامبر آنان را از تاریکی به نور هدایت کند و این باور همه مسلمانان است. خدای متعال می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱)

متون شریعت در قرآن و سنت صحیح بر ضرورت رحمت و الفت و مهر و عطف مردم به یکدیگر تصریح دارد. این متون همگان را به نیکوکاری با تهیدستان فرا می خوانند و در همین راستا کنار نهادن زکات مال را امری بایسته می شمرد و به پرداخت صدقه و کمک داوطلبانه تشویق می کند تا نیاز کم توشگان و بینوایان و نیازمندان برآورده شود، چنان که از مسلمانان می خواهد به همسایگان خود - برهر آیینی که باشند - نیکی ورزند و مسلمانان را بر می انگیزد که سخن به پاکی گویند و با دیگران بیانی نیکو داشته باشند و از برای پراکندن مهر و محبت میان مردم به دیگران درود فرستند و از مردم می خواهد ستمگران و آدم گُشان و دزدان و غاصبان را به کیفر رسانند و گواهی آنان را نپذیرند.

متون شریعت خواهان آن است که باید با خویشان صله رحم کرد و

آنان را نواخت و با ایشان خوشرو و خوشرفتار و خوش سخن بود.

ص: ۸

۱- انبیاء / ۱۰۷؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

براساس این متون سخن نیکو خود گونه ای صدقه به دیگران است، و مقوله های شناخته دیگری از این دست.

پس یک مسلمان باید از نیک خوی ترین مردم باشد و با دیگران با نرمی و بخشش و اخلاق والا و ستوده بیامیزد و بدین سان در میان مردم همچون شکوفه شادابی خواهد بود در پاکی و مهر و فروتنی، زیرا الفت و سخن نیکو و درست، نتیجه خوی نیکوست.

فضیلت نیک خویی در دین پوشیده نیست و از اموری شمرده می شود که هر مسلمانی باید خود را بدان بیاراید و این همان است که خدای سبحان پیامبرش را بدان ستوده است: «أَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱)

سرور ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «تقوای خدا و نیک خویی بیش از هر چیز مردمان را به بهشت می برد» (۲)، نیز می فرماید: «برانگیخته شدم تا خوی های پسندیده را به کمال رسانم» (۳).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درگاه خدا ناله و زاری، بسیار می کرد و پیوسته از خدا می خواست او را به آداب نیکو و خوی های پسندیده بیاراید. حضرت صلی الله علیه و آله در نیایش خود می فرمود: «خداوندا، آفرینش و روش مرا آراسته گردان» (۴)، نیز می فرمود: «خداوندا مرا از اخلاق ناپسند برکنار

بدار» (۵)، و خدا از بهر پیمان داری به این فرموده خود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۶)

ص: ۹

۱- قلم/۴؛ همانا تو بر اخلاقی والا هستی.

۲- به روایت صحیح از ترمذی در سنن، ۴/۳۶۳.

۳- به روایت صحیح از بخاری در الادب المفرد، شماره ۲۷۴.

۴- به روایت ابن حبان در صحیح، ۳/۲۳۹.

۵- به روایت صحیح از ترمذی در سنن، ۵/۵۷۵ و ابن حبان در صحیح، ۳/۲۴۰.

۶- غافر/۶۰؛ مرا بخوانید تا اجابتان کنم.

دعای حضرتش صلی الله علیه و آله را برآورد و قرآن را بر او فرود آورد و حضرتش را با قرآن ادب آموخت و خوی و رفتار حضرت صلی الله علیه و آله قرآنی شد.

سعد بن هشام می گوید: بر بانو عایشه وارد شدم و از او پیرامون اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم. او گفت: آیا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: آری. گفت: اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان قرآن بود.

خداوند او را با قرآن با چنین آموزه هایی ادب آموخت: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (۱)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَاتَّقِ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۲)، «فَأَصْحَابُ عُيُوفٍ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۳)، «ادْفَعْ بِمَا ضَرَبَ لَكَ اللَّهُ مِنْ دِينِهِ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۴) و «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۵)

این است اخلاق و آداب اسلام که روشنگر آن است که این دین، همان دین آشتی و رحمت و مهر و رأفت است.

ص: ۱۰

۱- اعراف/۱۹۹؛ گذشت را در پیش گیر و به کار پسندیده فراخوان و از نادانان روی بگردان.

۲- نحل/۹۰؛ در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد.

۳- مائده/۱۳؛ پس از آنان در گذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

۴- فصلت/۳۴؛ بدی را به آنچه خود بهتر است دفع کن، آن گاه کسی که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد.

۵- آل عمران/۱۳۴؛ همانان که خشم خود را فرو می برند و از مردم در می گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «اسلام آن است که گواهی دهی خدایی جز الله نیست و محمد، پیامبر خداست و نماز به پا داری و زکات پردازی و رمضان را روزه بگیری و اگر توانستی به حج خانه خدا روی».

این حدیث را مسلم در صحیح (۸/۱) با همین واژه ها و بخاری در صحیح خود (۵۰) با این کلمات آورده است: «اسلام آن است که خدا را پرستی و چیزی را شریک او ننهی و نماز را به پا داری...».

دانشمندان از این حدیث در می یابند که پایه های اسلام پنج است:

پایه نخست: گواهی دادن به این که خدایی جز الله نیست و سرور ما محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست

درونمایه این سخن آن است که آدمی باید خدای تبارک را پرستد و چیزی را شریک او نگرداند و به آنچه در قرآن کریم فرو فرستاده ایمان آورد و آنچه را که بی گمان در سنت سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باور دارد، و ایمان به خدای متعال از همین جاست و این که خدای ما به هیچ چیز از آفریده هایش همانندی ندارد و از زمان و مکان برکنار است، نه مکانی او را در بر می گیرد نه زمانی بر او می گذرد. اوست اول قدیمی که آغازی برای وجودش نیست، چه، خدا بوده است و چیزی با او نبوده، و او ماندگار است بی هیچ پایانی و زنده و پابرجاست و نابودی و مرگ به

ساحت او راه ندارد، از همه آفریده ها بی نیاز است، داناست و شنوا و بینا و رحیم و توانا و صاحب اراده.

ص: ۱۱

ایمان به فرشتگان و پیامبران و فرستادگان و کتاب های آسمانی و روز رستخیز و حشر و بهشت و دوزخ و آتش و محاسبه و کیفر و پاداش در مفهوم شهادتین جای می گیرد.

مقوله هایی دیگر نیز در میان است که در کتاب های عقاید و توحید به تفصیل آمده است.

پایه دوم: نماز

نماز، پس از ایمان به مفهوم شهادتین، از مهم ترین پایه های اسلام شمرده می شود و آن عبارت است از نمازهای پنج گانه شبانه روز، زیرا خدا می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (۱)

نماز پیوند میان بنده با خدای خود است، زیرا در سجود و رکوع است که در برابر خدای جهانیان و آفریننده هستی و آفریدگار همه مردم زاری می کند و نیایش و فروتنی. در نماز است که آدمی بندگی خود را در برابر خالقش و مالک دنیا و آخرت تجلی می بخشد.

پایه سوم: زکات

زکات جدا کردن بخشی از دارایی توانگران و پرداخت آن به تهیدستان است آن هم بی آن که تهیدستان کاری برای توانگران انجام داده باشند. این دارایی دهش و اعانه ای می باشد که پرداخت آن از سوی توانگر به

ص: ۱۲

۱- اسراء/۷۸؛ نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و نیز نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره با حضور [فرشتگان] است.

تهیدست واجب است.

ثمره برداشتن این گام آن است که میان افراد یک جامعه همیاری و همبستگی رونق می یابد و نیاز کم توشگان برآورده می شود و ناداران در جامعه نه تباه می گردند نه آواره.

خدای متعال می فرماید: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»^(۱) سرورمان پیامبر اکرم به معاذ - آن گاه که او را به یمن می فرستد - می فرماید: «آنان را آگاه کن که خدا بر آنان بایسته کرده تا از دارایی توانگران صدقه ای ستانند و به تهیدستان دهند». این حدیث را بخاری در صحیح (۱۳۹۵) آورده

است.

پایه چهارم: روزه ماه رمضان

خداوند متعال بر شخص مسلمان واجب کرده تا در ماه رمضان روزه گیرد و آن چنین است که خوردن خوراک و نوشیدن نوشاک و همبستری را همه روزه، از هنگام سر زدن سپیده تا از میان رفتن آفتاب، کنار نهد و بدین

سان با صبر و شکیبایی خو گیرد و شر را در جانش سرکوب کند و جانش را با نیکی اُخت گرداند و از هرگونه شری دورش کند.

به روزه دار امر شده که اگر بدو دشنام و ناسزا دادند با خود بگوید: «بار خدایا من روزه هستم» تا از این راه خویشتن را بر پاسخ ندادن بدی با بدی عادت دهد و بدی کننده را با شکیبایی و گذشت و آسان گیری پاسخ دهد و جز آن هنگام که پرده حرمت های الهی دریده شود خشم نگیرد.

ص: ۱۳

۱- ذاریات/۱۹؛ و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود.

پایه پنجم: حج

حج یعنی آهنگ و سفر به کعبه شریف که به نام خانه خدای بزرگ شرف یافته است و در مکه مکرمه برپاست، تا آن که بدان جا می رود عبادت هایی چون وقوف در عرفه و رمی جمرات و طواف خانه خدا و سعی میان صفا و مروه و جز آن را به جای آورد.

مذاهب هفت گانه اسلام

اشاره

مذاهب اسلام یعنی مکاتبی فکری که برای درک متون قرآن و سنت برپایه اصول زبان عربی و متون قرآن کریم و سنت پاک نبوی شکل گرفته است.

مذاهب بنام اسلام که پیروان و مقلدانی دارد هفت مذهب است، بدین سان:

مذهب نخست: مذهب زیدی یا زیدیه

زیدی، مذهبی است عقیدتی و فقهی که بسیاری از علمای اهل بیت بدان پیوسته اند و بنیانگذار آن زید بن علی زین العابدین بن حسین، سرور جوانان بهشتی و پسر امام علی بن ابی طالب می باشد که به سال ۹۴ هجری درگذشته است. این مذهب هم اینک در سرزمین یمن انتشار دارد.

مذهب دوم: مذهب حنفی یا حنفیه

حنفی، مذهبی فقهی است که بنیانگذار آن ابو حنیفه نعمان بن ثابت

کوفی است که در سال ۸۰ هجری زاده شد و در سال ۱۵۰ هجری درگذشت. این مذهب بیشترین پیرو را دارد که پرشمارترین آن‌ها در پاکستان و هند و سرزمین‌های پیرامون آن دیده می‌شوند. پیشوای این دین، ابو حنیفه از طرفداران اهل بیت بود.

مذهب سوم: مذهب مالکی یا مالکیه

مالکی، مذهبی فقهی است که بنیانگذار آن مالک بن انس مدنی است که به سال ۱۷۹ هجری زاده شده است. کانون این مذهب، مدینه منوره بود که بر ساکنانش درود و سلام.

آن‌گاه این مذهب در مصر و از آن‌جا در آفریقا و اندلس انتشار یافت و در این روزگار بیشتر آفریقایی‌های مسلمان، مالکی هستند.

مذهب چهارم: مذهب شافعی یا شافیه

شافعی، مذهبی فقهی است که بنیانگذار آن محمد بن ادریس شافعی مکی، زاده به سال ۱۵۰ هجری و درگذشته به سال ۲۰۴ هجری است که مالک از استادان او بوده است.

بیشتر پیروان این مذهب امروزه در خاور آسیا، در کشورهایی همچون اندونزی، مالزی، تایلند و سریلانکا و بخشی از هند به علاوه سرزمین شام و عراق و مصر و جاهایی دیگر است.

مذهب پنجم: مذهب حنبلی یا حنابله

حنبلی، مذهبی فقهی و عقیدتی است که بنیانگذار آن احمد بن حنبل

بغدادی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری است. شافعی از استادان او بوده است.

این مذهب در تشبیه و تجسیم، دیدگاه های عقیدتی دارد که از صراحت برخوردار است، چندان که یکی از پیشوایان آن در سده ششم، حافظ بن جوزی حنبلی(۱)، ناگزیر شد طرفداران مذهبش را کنار زند و از نادرستی عقیده به تشبیه و تجسیم در کتابی با نام دفع شبه التشبیه بأکف

التنزیه پرده برگیرد.

دیدگاه های وهابیان که امروزه خود را «سلفیه» می نامند بر آرای همین

مذهب، به ویژه بر دیدگاه های ابن تیمیه و شاگرد او، ابن قیم جوزیه، استوار است که هر دو حنبلی بودند.

طرفداران این مذهب در طول برهه های تاریخ اسلام آشوب هایی بی پایه داشته اند.

مذهب ششم: مذهب شیعی امامی یا اثنا عشری

امامیه، مذهبی عقیدتی و فقهی است. این مذهب دوازده امام دارد که پس از سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نامیده می شوند:

۱ - سرور ما علی که به سال ۲۳ پیش از هجرت زاده شد و در سال ۴۰ هجری رحلت فرمود.

۲ - سرور ما حسن بن علی که به سال دوم هجری زاده شد و به سال ۵۰ هجری رحلت فرمود.

ص: ۱۶

۱- او به سال ۵۹۷ هجری درگذشت. او را نباید با ابن قیم جوزیه، شاگرد ابن تیمیه، درهم آمیخت. ابن جوزی حدود ۱۵۰ سال پیش از ابن قیم جوزیه می زیسته است.

۳ - سرور ما حسین بن علی، سیدالشهدا، که در سال سوم هجری زاده شد و در سال ۶۱ هجری رحلت فرمود.

۴ - سرور ما علی زین العابدین بن حسین که به سال ۳۸ هجری زاده شد و در سال ۹۵ هجری رحلت فرمود.

۵ - سرور ما محمد الباقر بن علی زین العابدین که به سال ۵۷ هجری زاده شد و در سال ۱۱۴ هجری رحلت فرمود.

۶ - سرور ما جعفر الصادق بن الباقر که در سال ۸۳ هجری زاده شد و در سال ۱۴۸ هجری رحلت فرمود.

۷ - سرور ما موسی الکاظم بن جعفر الصادق که در سال ۱۲۸ هجری زاده شد و در سال ۱۸۳ هجری رحلت فرمود.

۸ - سرور ما علی الرضا بن موسی الکاظم که در سال ۱۴۸ هجری زاده شد و در سال ۲۰۳ هجری رحلت فرمود.

۹ - سرور ما محمد الجواد بن علی الرضا که در سال ۱۹۵ هجری زاده شد و در سال ۲۲۰ هجری رحلت فرمود.

۱۰ - سرور ما علی الهادی بن محمد الجواد که در سال ۲۱۲ هجری زاده شد و در سال ۲۵۴ هجری رحلت فرمود.

۱۱ - سرور ما حسن العسکری بن علی الهادی که در سال ۲۳۲ هجری زاده شد و در سال ۲۶۰ هجری رحلت فرمود.

۱۲ - المهدی محمد بن الحسن که در سال ۲۵۶ هجری زاده شد و هم اینک غایب است و منتظر.

مهم ترین اصول و بنیان های این مذهب، عصمت اهل بیت و دوستی و طرفداری از ایشان و همراهی با آنان و ضرورت پیروی از امامان پیش گفته

و وجود مرجعیت و سامان یافتگی دینی است که امروز در میان اهل سنت دیده نمی شود.

مذهب هفتم: مذهب اباضی یا اباضیه

اباضیه، مذهبی عقیدتی و فقهی است. این مذهب به عبدالله بن اباض مقاعسی مری تمیمی منسوب است. او در روزگاران کهن می زیست و با

معاویه بن ابی سفیان همروزگار بود و تا پایان روزگار عبدالملک بن مروان زیسته است. او از کسانی بود که برای دفاع از حرم خداوند متعال در برابر مسلم بن عقبه مری، کارگزار یزید بن معاویه، به مکه رفت. ابن اباض در بصره بود تا سرانجام در حدود سال ۸۶ هجری درگذشت. در سال مرگ او اختلاف دیده می شود.

مذهب اباضیه را به جابر بن زید عمانی نیز که دانسته های خود را مستقیماً از عبدالله بن عباس، صحابی پیامبر، گرفته و شاگردی او را کرده نسبت می دهند. در این باره، تاریخ طبری (۴/۴۳۸) را از نظر بگذرانید.

اباضی ها هم اینک در عُمان، لیبی، الجزایر و تونس و شاید اندکی در مصر به سر می برند.

فایده: در گستره سده های گذشته زمام اندیشه اسلامی به دست پیشوایان و دانشمندان همین مذاهبی بوده است که هر یک به اندازه اجتهاد خود در بهره گرفتن از منابع این شریعت مقدس، پیرو متون قرآن و سنت پاک نبوی بوده اند، تا آن که وهابیان به عرصه آمدند و به خود لقب سَیْلَفِیَان دادند و بسیار کوشیدند تا همه این مذاهب را درهم کوبند و تنها همشان این بود که مردم را به پذیرش آرای خود و سخن بزرگانشان

وادرند و این چنین بود که به کاخ بلند اندیشه اسلامی پیشوایان اسلام، با همه اختلاف نظری که در طول چهارده قرن داشتند، آسیب رساندند و همچنان با تیشه ویرانگری، میراث و اندیشه امت را در هم می کوبند.

دانش های اسلامی و تلاش های دانشمندان

مسلمانان در طول سده های گذشته در چارچوب مذاهبی که نام آورده شد، مذهبی را برگزیده اند و عموم مسلمانان از علمای بی مانندی تقلید می کنند که در یکی از مکاتب و مذاهب هفت گانه ای که نام برده شد، جای دارند.

این علما در علوم و فنون اسلامی سخت کوشیده اند و فرایند فکری آن ها در زمینه های گونه گونه این دانش ها را به ارمغان آورد:

۱ - علم کلام یا همان علم توحید و عقاید اسلامی که با شیوه های گوناگون عرضه شده است. برخی آن را با شیوه فلسفی ارائه کرده اند و بدین سان آرای برخی از فلاسفه را که علمای این علم آن ها را بیرون از قلمرو دین و مصداق الحاد می دانستند رد کردند و اندیشه های خدا ناباوران و دهریان و نظایر ایشان را باطل دانستند.

برخی از آن ها نیز در ارائه متون قرآن و سنت، عقل را در کار می آورند و از آن غفلت نمی ورزند، زیرا عقل، بنیان تکلیف است و آدمی در پرتو آن حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند.

۲ - علم فقه که علما در کندوکاو مسائل فقهی عبادات و ابواب گوناگون آن و معاملات و دیات و قضا و بیع و احکام نکاح و نظیر آن بسی کوشیده اند.

۳ - علم تصوّف یا همان پرداختن به نفس و پالودن آن از اخلاق ناپسند و ویژگی های پلشت و برکشیدن نفس به والایی معنوی تا به خداوند تبارک

و تعالی وابستگی یابد و از پرتو هدایت او نور گیرد.

علمایی از مسلمانان همچون قشیری، غزالی، شاذلی، رفاعی، شعرانی و علمای بی مانند دیگری به این دانش پرداخته اند و تألیفات گونه گونه قلمی کرده اند و مرّیان عارف در همه جا پراکنده شدند و به پرورش افراد جامعه و تربیت مردم و آشنا کردن آنان با اخلاق و آداب اسلامی پرداختند که در قرآن کریم و سنّت پاک آمده است.

۴ - هنر اسلامی: از دانش هایی که مسلمانان بدان پرداخته اند یکی نیز هنر معماری و ساخت و ساز است، زیرا مسلمانان را می بینیم که مساجد، کاخ ها و قبه هایی را بر ضریح پیامبران و گروهی از صحابه و اولیا ساخته اند، و این ها همان نشانه های مباحثات و تمدّن اسلام در خاور و باختر جهان است که زیر فرمان مسلمانان بوده است؛ همان بناهایی که مردم این روزگار به ویژه باختریان از آن ها دچار شگفتی می شوند.

سوگمندان گروه وهّابی یا همان سلفی برای هنر معماری شأنی قایل نیستند و بسیاری از قبه ها و عمارت های اسلامی را در شهرهایی ویران کردند که در آن جاها نفوذ داشتند؛ جاهایی مثل سرزمین حجاز و حرمین شریفین.

۵ - فلسفه و منطق: بسیاری از دانشمندان مسلمان در دو دانش منطق و فلسفه برتری یافتند و در این دو دانش کتاب های بسیاری نگاشتند و مخالفان خود را درهم کوفتند. امام الحرمین [جوینی]، غزالی، رازی و دیگران از این دست دانشمندان بوده اند.

وهابیان این دانش را بدعت و کژراهه می انگارند، با آن که پیشوای آنان ابن تیمیه دستش تا مرفق در این دانش بوده است و در پاره ای از عقاید فلاسفه که بیرون از قلمرو اسلام بوده پیروی فلاسفه را کرده است؛ عقایدی همچون قدم عالم و نظایر آن، بگذریم که کتابی هم در تحریم منطق نگاشته است.

۶- آسان گیری و همیاری با اقلیت های دینی: این نیز تلاشی است از سوی مسلمانان که از نخستین روزهای اسلام آسان گیری را در پیش گرفتند و بی هیچ آزاری از اهل کتاب و زردشتیان جزیه می ستاندند و در برابر، آنان از آغاز ظهور اسلام تحت حمایت و پاسداشت مسلمانان بودند. بخاری در صحیح (۳۱۶۶) آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «هر که یک ذمی را بکشد، بوی بهشت را نبوید».

انتشار اسلام در پرتو اخلاق والای اسلامی

انتشار اسلام در بیشتر سرزمین ها از راه برخورد نیکو و رفتار شایسته ای بوده که در طریقه های تصوّف، این مظاهر ادب و اخلاق اسلامی، جلوه داشته است. در اندونزی و مالزی نزدیک به صد ملیون انسان بی هیچ جنگی به اسلام پیوستند و تنها عامل آن طریقه های صوفیه ای بود که اهل یمن و سادات حضرموت آن را بنیان نهادند و انتشار دادند و چون ساکنان این سرزمین ها رفتار نیکوی مسلمانان را دیدند، گروه گروه به این دین گرویدند.

نیز اسلام در بیشتر قاره آفریقا و در هند، سیلان و فیلیپین با دعوت و ارشاد و رفتار نیکویی پراکنندگی یافت که این ملل از مسلمانان بهره بردند

و شیرینی آن را چشیدند.

ص: ۲۲

محافل علمی و مذاهب اسلامی و دیگران در همه سرزمین های امروز جهان از اندیشه های وهابیت (سلفی نما) در رنج هستند و چه دردمند است دل مؤمنان راستین از پرداختن وهابیت سلفی نما به فساد و افساد در اندیشه اسلامی و دانش های پرتوافشان شریعت و پیامدهای آن در امور مربوط به مساجد و دانشگاه ها و نگاهشده های آنان در جراید و کتاب هایی که پیرامون مسائل ناپسند و فتوای غریب و مستهجن صادر می کنند.

مردم همه روزه آنان را می بینند که به این یکی زخم می زنند و آن دیگری را می فرینند و به اظهار نظرهای غیر معمول و شکفت می شتابند و دیگر کارهایی که از چالش و درگیری و دست اندازی به ساحت علمای اعلام اهل بیت و امامان و دانشمندان و اولیا و صالحان گرفته تا متهم کردن

مردم به شرک و کفر و نادان خواندن بزرگان صوفیه و افراد مذهبی و نسبت دادن آنان به بدعت و این که از حدیث و سند هیچ گونه آگاهی

ندارند.

گروه دیگری از جامعه اهل سنت نیز بی آن که در صدد رها کردن جامعه و جوانان فریب خورده به دست این سلفی نماها باشد تنها ناظر و شاهد است.

اینک ما، پس از انتشار نزدیک به هشتاد جلد کتاب در ردّ باورها و اندیشه ها و مسائل مربوط بدانان، باید این گروه را معرفی کنیم و پرده از حقیقت آن ها و مهم ترین اندیشه ها و باورهاشان بگیریم و علما و مبلّغان و طلاب و مسلمانان را با قضایای مهم آنان آشنا کنیم؛ قضایایی که باید پیرامون سلفی گری و وهابیت نسبت بدان هشیار بود.

شناساندن سلفی گری وهابی

وهابیان یا سلفیان، همان پیروان مذهب حنبلی هستند که قایل به تجسم خدایند و پرچم دشمنی با اهل بیت را بر می افرازند و اگر چه برخی از آن ها در پاره ای مسائل با مذهب حنبلی مخالف هستند، ولی همگی در تشبیه و تجسیم و دشمنی با اهل بیت و بی احترامی به ساحت پاک آنان هم سخن هستند و برای محقق کردن این دو هدف اندیشه هایی را بنیان می نهند؛ اندیشه هایی همچون سخن پیرامون فرقه ناجیه و این که هم ایشان فرقه ناجیه هستند نه دیگران و سخن پیرامون بدعت و شرک و قبور و توسل و دیگر مسائل مشهوری که به خواست خدا به بررسی و

تحلیل آن ها خواهیم پرداخت.

سلفیه یا وهابیت

در حقیقت میان سلفیه و وهابیت تفاوتی نیست و هر دو، دو روی یک

ص: ۲۴

سکه هستند با یک باور و اندیشه. آنان در عربستان وهّابی حنبلی خوانده می شوند و چون به بیرون این مرزها راه می یابند سلفی نام می گیرند.

در واقع وهّابیت از سلفی گری زاده شده. محمّد بن عبدالوّهّاب مردی بود که به اندیشه های ابن تیمیه و قدمای حنبلیان که قایل به تجسیم بودند و ادّعی پیمودن راه گذشتگان را داشتند فرا می خواند و گاه در پاره ای از مسائل فرعی فقهی همچون تحریم زیارت قبور^(۱) و جنگ بی امان با صوفیان با آنان مخالفت می ورزید.

پس، محمّد بن عبدالوّهّاب، و در نتیجه وهّابیت، فرقه ای هستند که به اندیشه حنبلیان فرا می خوانند که هم به تجسیم باور دارند و هم به دشمنی با اهل بیت، و امروز می بینیم که هر دو در این اندیشه با یکدیگر اتحاد دارند و در حقیقت، هر دو یک اندیشه اند. برای نمونه البانی خود را سلفی می نامید و لقب وهّابی به خود نمی داد و با این حال وهّابیان او را پشتیبانی مالی و معنوی می کردند و اندیشه های او را در عربستان دنبال

می نمودند و اندیشه هایش در میان جوانان قصیم و ریاض و دیگر شهرهای عربستان تبلیغ می شد. بن باز صحیح یا ضعیف بودن پاره ای از احادیث را از او نقل می کرد، و نیمی از جایزه ملک فیصل به سال ۱۴۱۹ هجری یا نزدیک به نیم آن به سبب کارهای علمی البانی و تألیفات و پرداختن او به سنت نبوی به وی داده شد، و این سخن برخی از مردم که ا

ص: ۲۵

۱- اگر چه ابن تیمیه این اندیشه را داشته است، زیرا صراحهً بار سفر بستن برای زیارت حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حرام می داند و حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۳/۶۶ این سخن را هنگام شرح حدیث «لا تشدّ الرحال...» آورده و این اندیشه ابن تیمیه را رد می کند و آن را از مسائل ناپسند وی می داند.

لبانی در عربستان عنصر نامطلوب شناخته می شد و از این کشور طرد شده بود سخنی نادرست است که بر پایه وهم و گمان و پندار استوار می باشد. (۱)

البانی جلودار مردم خود بود و سرزمین آنان بازاری بزرگ شمرده می شد برای کتاب ها و نگاشته های او که حقوق طبع کتاب های او و نوارهای درسی و سخنرانی های وی را می خریدند و در برابر، پول های گزافی بدو می پرداختند. البانی در شمار دانشمندان آنان بود که در مسائل شرعی بدو رجوع می کردند.

بنابراین وهابیان، گروهی هستند که مدیریت مجمع پژوهش ها و دعوت و ارشاد عربستان آن را راهبری می کند. این همان اداره ای است که مذهب احمد بن حنبل و ابن تیمیه و مجمع دانشمندان بزرگ معاصر آن سرزمین را تبلیغ می کند.

و سلفیه معاصر نیز همان پیروان ابن تیمیه و مذهب پیشوایان حنابله ای

هستند که به تجسیم باور دارند و در بیرون عربستان در کشورهای گوناگون زندگی می کنند و هر یک ابن تیمیه را امام و مرجع و جلودار قلمداد می کنند و او را از علمای حنبلی می دانند، البته سلفیه از تعبیر وهابیت برای خود استفاده نمی کنند، زیرا وهابیت لقبی ناپسند گشته است، بلکه ادعای آن ها این است که بر مذهب سلف صالح هستند و مقصود آن ها از سلف هم شماری از محدثان هستند در کنار ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و ماندهای ایشان که به تجسیم اعتقاد داشتند. پس سلفیه و وهابیت در واقع

ص: ۲۶

۱- این سخن شخصی است که نه تنها از حقایق ناآگاه است، بل در پس شایعات و سخنان ساده لوحانه روان است.

پدید آمدن این اندیشه و رشد و ریشه های آن

هر گاه به مهم ترین ماده و بنیان اندیشه وهّابی و نیز اسلام و هر اندیشه ای که بر اسلام بنا شده بنگریم و از لابلای آن به اندیشه ها و دیگر آیین ها نظر کنیم بی گمان جانمایه این عقاید را توحید می یابیم، ولی همین جانمایه در اندیشه وهّابی سلفی به تشبیه و تجسیم آغشته شده که خود وهّابیان آن را توحید اسما و صفات می نامند.

هر که در عقاید وهّابیان درنگ کند در می یابد که آن ها خدا را به صورت یک انسان می انگارند و بر همین اساس، بنیان صفات را در توحید عقیده خود شالوده ریزی می کنند و می گویند خدا چهره و چشم و پهلو و تهیگاه و آرنج و دست و انگشت و سرانگشت و سینه و ساق و قدم و پا و دیگر اعضای آدمی را دارد و معتقدند که خدای از آسمان فرود می آید و این جا و آن جا می رود و جنبش دارد و به همه جا می آید و سپس برای رضایت همگان می گویند: بلا تشبیه و بلا کیفیت.

اندیشه این گروه به گونه ای اصلی بر حدیث استوار است نه بر قرآن، و اندیشه تشبیه خدا به آدم را از پاره ای احادیث گرفته اند که به ظاهر آن توجه داشته اند و آن احادیث را به گونه ای تفسیر کرده اند که نباید، بگذریم که این گونه احادیث اساساً از نگاه ما مردود است؛ احادیثی این چنین:

۱ - حدیثی از ابوهریره رسیده است که: «خداوند آدمی را به صورت

خود آفرید»^(۱) این حدیث را بخاری (۶۲۲۷) و مسلم (۲۸۴۱) روایت کرده اند و تأویل آن، اگر قائل به صحت آن باشیم، همان سخنی است که حافظ ابن جوزی در دفع شبه التشبیه، ص ۱۴۴ می گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردی گذشت که مردی دیگر را می زد و می گفت:

خدای روی تو و هر که را رویی چون تو دارد زشت گرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما کسی را زند از زدن چهره اش خودداری کند که خدای متعال انسان را به صورتش آفریده است»^(۲)، یعنی صورت همان شخص مضروب.

۲- در حدیثی از عبد الرحمان بن عائش آمده است که: «خدایم را در نیکوترین چهره دیدم»^(۳)، پس به من فرمود: ای محمد! فرشتگان مقرب بر

ص: ۲۸

۱- پیرامون این حدیث، خلاصه این که آنچه ابوهریره از کعب الاحبار روایت کرده از اسرائیلیاتی است که چندان دست کاری شده تا از این دست احادیث گردد، به ویژه آن که در تورات در سفر نخست آمده: «به زودی بشری آفریده می شود که به صورت ما می ماند». مسلم، صاحب صحیح در کتابش التمییز ۱/۱۷۵ با سند صحیحی که به بسر بن سعید می رسد که از تابعان بزرگ و از صاحبان صحاح سته و از شاگردان ابوهریره است، می گوید: «پروای خدا در پیش گیرید و در احادیث احتیاط کنید که هنگام همنشینی با ابوهریره شاهد بودیم که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از کعب حدیث می گفت و بر می خاست. از یکی از همراهان شنیدم که حدیث رسول خدا را به کعب نسبت می داد و حدیث کعب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله». این سخن را ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۲/۶۰۶) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۸/۱۰۹) آورده است، پس درنگی باید.

۲- این حدیث را مسلم در صحیح ۲۶۱۲ و احمد در مسند (۲/۴۳۴) و بخاری در الادب المفرد (ص ۷۳) و ابن ابی عاصم در سنت (ص ۲۲۸ با شماره ۵۱۶ - ۵۲۱) و بیهقی در اسماء و صفات (ص ۲۹۱) با تحقیق امام محدث کوثری آورده اند.

۳- مبراست خدای بزرگ از صورت ها و شکل ها و هیئت ها «چیزی مانند او نیست» و «کسی همسنگ او نیست»، و سرور ما رسول خدا نیز مبراست از آن که چنین کلامی بر زبان آورد.

سر چه چالش دارند؟ عرض کردم: بار خدایا! تو خود آگاه تری، پس دست خود میان دو کتف من نهاد که خُنکای آن را میان دو سینه ام احساس کردم...». خداوند از این گونه سخنان بسی بزرگ تر است.

این حدیث از نظر سند، ضعیف و از نظر متن، باطل است و احمد بن حنبل و محمد بن نصر مروزی و دارقطنی و بیهقی و ابن جوزی و دیگران آن را ضعیف شمرده اند.^(۱)

حافظ ابن جوزی در کتاب خود با نام دفع شبه التشبیه، ص ۱۵۱

می گوید که ابن حامد حنبلی معتقد به تجسیم این حدیث را با این واژه ها آورده است که: «چون مرا به معراج بردند خداوند رحمان را دیدم به چهره جوانی بی ریش که از او پرتوی می تابید و از توصیف او برای شما نهی شده ام. من از خدا خواستم تا به دیدنش مفتخرم سازد و ناگاه او را چونان عروسی دیدم که از او پرده بر گرفته اند و بر تختش نشسته».

حافظ ابن جوزی روشن می کند که این حدیث دروغی رسواست.

۳ - حدیث سوم را ام طفیل آورده و در آن چنین می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب خدای را به نکوترین چهره می بیند که جوانی است با موئی بر گوش ریخته و دو پایش در سبزه با کفش هایی زرین که بر چهره پوشیده ای از زر داشت.

ص: ۲۹

۱- مراجعه کنید به تهذیب التهذیب ابن حجر، ۶/۱۸۵ و اسماء و صفات بیهقی، ص ۳۰۰ با تحقیق امام کوثری و کتاب النکت الظراف علی تحفه الاشراف حافظ ابن حجر، ۴/۳۸۲ و کتاب دفع شبه التشبیه از حافظ ابن جوزی، ص ۱۴۸ - ۱۴۹ و حواشی آن.

اهل حدیث همچون بخاری، بیهقی، احمد بن حنبل، ابن معین و دیگران بر دروغ و ساختگی بودن این حدیث تصریح دارند.^(۱)

این باور با این سخن پروردگار که «چیزی مانند او نیست» و «کسی همسنگ او نیست» و «پاک است خدای تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه وصف می کنند» منافات دارد.

به نظر من این سه حدیث، بنیان شکل گیری اندیشه سلفی گری یا وهابیت و ترسیم خداوند متعال است، بویژه آن که حافظ ابن جوزی کتاب خود دفع شبه التشبیه را با این سه حدیث آغاز می کند و از احادیثی سخن

به میان می آورد که حنبلیان قائل به تجسیم و تشبیه، آن ها را در استدلال آنچه در کتاب های نگارش یافته از سوی آنان آمده، توحید و صفات می نامند.

تأکید بر این سخن آن که کتاب های عقیدتی که سلفی ها و وهابی ها آن را چاپ می کنند و کتاب سنت و توحید و ایمان و صفات می نامندشان همگی در درون خود عناوینی را دارند که براساس آن خدا چهره دارد و چشم و پا و... که همه آن ها گفته آمد. از همین رو ابو یعلیٰ حنبلی معتقد به تجسیم می گوید:

«هر چه درباره خدا به من نسبت دهید می پذیرم مگر ریش و عورت که برای خدا قایل نیستم».^(۲) مقصود او از این سخن همان صفات است.

ص: ۳۰

۱- برای اطمینان از این سخن کتاب دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه را با تحقیق این جانب از نظر بگذرانید.

۲- این سخن از حافظ ابوبکر بن عربی مالکی در کتاب العواصم من القواصم ۲/۲۸۳ آمده است.

شیخ محمود تویجری معاصر کتابی نگاشته با نام عقیده اهل الایمان فی

خلق آدم علی صورہ الرحمن.

این سلفیان وهابی همان حشویه ای هستند که مقصود امام محدث کوثری در کتاب تبیین کذب المفتری (ص ۱۸) می باشند. او در مقدمه این کتاب می گوید:

حشویه را جهل و جمود فرو افکنده است. آنان به آرای بی جا و جاهلی معتقدند که از آیین های پیش از اسلام به ارث برده اند و در میانشان تحریف هایی از سوی دو گانه پرستان، اهل کتاب و صابئان رواج یافته است.

آن ها زهد در پیش می گرفتند و بدین سان عوام را می فریفتند و از سویی جهالت هایی داشتند که هیچ عاقلی تصور آن را هم نمی کند. آنان مردمانی درشت خو و سنگدل و خشک هستند که برای پریشان کردن وضع، هر فرصتی را غنیمت می شمردند و سخنی نمی گویند مگر هنگامی که اسلام با ضعفی روبه رو باشد و با سخن آنان کفر، جان بگیرد. آنان در همه دوران های تاریخ چنین بوده اند، دشمنیشان متوجه خرد و دانش های نظری و همه گروه هایی بوده که بر پا ایستاده بودند.

نخستین مرحله قایلان به تجسیم

اشاره

خواننده این کتاب که رحمت ایزدی از آن او باد باید بداند که یونانیان باستان و یهود معتقد به تجسیم در این ویژگی مشترک بوده اند که خدای متعال را توصیف می کرده اند و خدا را به سان انسان می پنداشتند و برای

ص: ۳۱

او اعضای خانواده ای خیالی همچون همسر و فرزند می انگاشتند(۱) و او را چنین توصیف می کردند که می آید و می رود و از آسمان فرود می آید و بدان فراز می رود و می خندد و خشم می گیرد و برای او اعضایی همچون اعضای انسان قابل بودند و خدا را به چهره جوانی بی ریش یا مردی گمان می کردند که سنی از او گذشته!!

هر که در نگاره ها و تابلوهای آویخته در کلیساها درنگ کند در آن ها نقاشی هایی می بیند که یکی حضرت مریم علیهاالسلام است و در دامان او حضرت عیسی علیه السلام قرار دارد و بر بالای آن دو ابرهایی کشیده شده و از میان آن ها مردی سر برآورده است که به گمان آن ها همان خداست. منزه است خدا از آنچه ایشان توصیف می کنند و می انگارند.

این عده خدا را - که از توصیفاتشان پاک است - به شکل شهریاری می پندارند که تاجی دارد و بر اورنگی فخیم نشسته است. یهودیان تصریح می کنند که خدا به روز هفتم، پس از آفرینش آسمان ها و زمین، به استراحت پرداخت و در عرش دراز کشید، و پندارهای تباه دیگری از این دست.

آنان به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «تو با خدایت برو و هر دو بجنگید که ما این جا نشسته ایم» و «گفتند که خدا فرزند گرفته است» و این که «خدا را آشکارا به ما بنما».

قایلان به تجسیم این امت نیز چنین سخنانی می گویند.

ابن تیمیه در فتاوی خود (۵/۴۰۶) عقاید آمده در انجیل تحریف شده

ص: ۳۲

۱- خداوند متعال این پندار غلط را در قرآن چنین رد می کند: «وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا»، جن/۳.

را چنین باز می گوید:

در انجیل آمده است که مسیح علیه السلام گفت: به آسمان سو گند نخورید که آن تخت خداست(۱)، و به حواریون گفت: اگر شما مردم را می بخشاید

پس پدر شما که در آسمان هاست(۲) همه شما را می بخشاید. به پرندگان آسمان بنگرید که نه کشتی می کنند نه محصولی می دروند و در آسمان نیز چیزی جمع نمی کنند و با این حال پدر شما که در آسمان است هموست که

ص: ۳۳

۱- آنچه گواه این است که چنین سخنانی از کتابی تحریف شده نقل گشته آن است که انجیلی که خدای متعال فرو فرستاده چونان دیگر کتاب های فرو فرستاده شده از سوی خدا جز کلام الهی نیست، در حالی که این کلام - به پندار آن ها - کلام عیسی علیه السلام است نه سخن خداوندی، و این نکته شایسته درنگ است. پرسشی که در این جا مطرح است آن است که آیا انجیلی که خدای متعال آن را فرو فرستاده و قرآن درباره آن می فرماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ» سخن خداوند متعال است یا کلام حضرت عیسی علیه السلام و نه کلام خدای و الامقام؟

۲- ظاهرا ابن تیمیه فراموش کرده که خداوند متعال این سخن را در قرآن کریم نکوهش کرده است، زیرا وی را می بینیم که نصّ خدای متعال در قرآن کریم را کنار نهاده و این همان است که دروغ بودن این سخنان در انجیل را ثابت می کند و بیان می دارد که همه آن ها سخنانی تحریف شده و جعلی بیش نیست و با آنچه قرآن کریم آن را نقض کرده و تباهی و بطلان آن را آشکار ساخته، استدلال می کند و با استدلال به وسیله انجیل تحریف شده داد سخن می دهد. رابطه پدری و فرزندی میان مردم و خدا، باوری باطل است. خداوند می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ» مائده/۱۸. نیز می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتِلِهِمُ اللَّهُ مَاتَى يُؤْفَكُونَ» (توبه/۳۰) و می فرماید: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللَّهِ» (نساء/۱۷۱)، و «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» (مائده/۷۲)، و نفرموده پدر من و شماست. پس چه دور است اندیشه ابن تیمیه حرّانی از این نصوص!

از همین جاست که به پیوند ریشه‌ای میان اندیشه اینان و اندیشه اهل کتاب و یونانیان باستان پی می‌بریم و در می‌یابیم که ما هیچ دروغی بر آن‌ها نبسته‌ایم و این‌ها همه اموری ثابت هستند که هیچ گفت و گو و چالشی را بر نمی‌تابند.

یکی از وهابیان با نام شیخ حمود تویجری کتابی را نامیده به عقیده اهل ایمان فی خلق آدم علی صورہ الرحمن می‌نگارد و در آن مسائلی را می‌آورد که به پندار خود او عنوان این کتاب را ثابت می‌کند و شیخ عبد العزیز بن باز بر این کتاب تقریظ می‌نویسد. تویجری در صفحه ۶۷ این کتاب چنین می‌آورد:

این معنا در میان اهل کتاب و کتاب‌های به جا مانده از پیامبران همچون تورات نگاشته شده و در سفر نخست تورات چنین آمده است: به زودی

انسانی را می‌آفرینیم که به چهره ما می‌ماند.

این گونه مسائل از کتاب‌های ابن تیمیه نقل شده است. (۱)

آری این تجسیم از تورات برگرفته شده است و خداوند درباره تورات و پیروان آن چنین می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ آلِيئَتَهُمْ بِأصْلِحِ الْكِتَابِ لِيُخَسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۲)، چنان که می‌فرماید: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۳)

ص: ۳۴

۱- مراجعه کنید به التعارض، ۵/۸۳؛ الصفديه، ۲/۳۳۶.

۲- آل عمران/۷۸؛ و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده ای] می‌پیچانند تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید با این که آن از کتاب [آسمانی] نیست و می‌گویند: آن از جانب خداست، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان [هم] می‌دانند.

۳- مائده/۱۳؛ کلام خدا را از جایگاه‌های خود تحریف می‌کنند.

حال پس از ثبوت این گونه سخنان از پیشوایان و دانشمندان آنان که از

فراوانی قابل بیان نیست می‌گوییم: آیا هیچ خردمند غیر متعصبی را می‌رسد ادعا کند آنچه آنان می‌گویند نه تشبیه است و نه تجسیم و آنان نه مشبّه هستند نه مجسمه و در خیال بافی‌های خود پیرامون خدای سبحان، نه پیرو یونان باستان هستند نه یهود، نه جز ایشان؟!

اگر یک مسلمان راستین و یکرنگ که خواهان ثواب الهی و شناخت حق و پیروی از آن است در این گونه متون بیندیشد، وانگاه درنگ ورزد که چگونه این باورمندان تجسیم از حنبلیان حمایت می‌کنند و با مخالفان خود در تفسیر این آیه مبارکه: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» می‌جنگند و به گمراهی نسبتشان می‌دهند، در می‌یابد که ما در توصیف واقعیت آنان هیچ ستمی بدیشان نکرده ایم، زیرا آنان معنای آیه را چنین می‌پندارند که خداوند متعال، سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کنار خود یا با خود بر عرش یا کرسی اش می‌نشاند و ادعا دارند اگر کسی با این برداشت آنان از این آیه مخالفت کند جهمی گمراهی است که فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منکر شده است.

باور به نشستن خدا به این شکل و گرد آوری متون گذشتگان در این پیرامون را خلال حنبلی در کتابش السنّه آورده است. او از پیشینیان و هابییان و سلفیان این روزگار است و هم ایشان کتاب او را چاپ کردند و انتشار دادند تا به گمان خود به مردم توحید و علم عقاید بیاموزند!!

پس از بیان سازگاری میان عقیده این گروه به تجسیم و تشبیه با یونانیان باستان و اهل کتاب با ارائه متون و دلایلی روشن، ناگزیریم چگونگی رخنه کردن این اندیشه را به درون امت بازگوییم:

این اندیشه از دوران صحابه و به روزگار صدر اسلام به میان امت راه یافت و کسانی که آن را به درون امت کشاندند اهل کتابی بودند که اسلام آورده بودند، نیز صحابه ای که بسیار مشتاق بودند تا از مسائل اهل کتاب آگاهی یابند و این نزد اهل علم، بسی روشن است و باز از این تبیین و توضیح بی نیاز نیست:

۱- سخن ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء (۳/۴۸۹) که: کعب با یاران

پیامبر صلی الله علیه و آله همنشینی داشت و از کتب بنی اسرائیل برای آنان نقل می کرد.

۲- دکتر رضاء الله مبارکفوری در مقدمه تحقیق خود بر کتاب العظمه از ابو شیخ اصفهانی (۱/۱۴۰) در اعترافی صریح می گوید:

اسرائیلیات به میان مسلمانان راه یافته است و ره یافتن این دانش ها، مقوله ای است که تاریخ آن به روزگار صحابه باز می گردد، و این از آن روست که قرآن در پاره ای مسائل و رویدادهای تاریخی با تورات و انجیل سازگاری دارد، اگر چه میان قرآن با تورات و انجیل تفاوت بسیار دیده می شود که همان ایجازی است که نقطه امتیاز قرآن شمرده می شد و مایه اعجاز آن گشته است، در حالی که تورات و انجیل از تفصیل و زیاده گویی برخوردارند، بگذریم که هر دو بنا به صراحت قرآن دستخوش تحریف و تغییر گشته اند.

۳- البانی نیز به همین سخن اعتراف دارد، زیرا هنگام نقل حدیث در

السنه ابن ابی عاصم (ص ۲۴۹، حدیث ۵۶۸) می گوید: اسناد این حدیث ضعیف و متن آن تأیید نشده است و انگار از احادیث جعلی یهود می باشد.

این اعتراف صریحی است در این که اندیشه اسرائیلی یا یهودی در جعل این گونه احادیث، که افکار و مفاهیم پیش گفته از آن ها سر زده، نقش داشته است.

۴ - طحاوی در شرح معانی الآثار (۲/۳۶۱) با اسنادی نیکو آورده است که: به حسن بصری گفتند: آیا اگر مردی پایش را بر پای دیگرش نهد مکروه است؟ بصری گفت: این سخن از یهودیان گرفته شده است.

۵ - ذهبی در کتاب خود العلوّ (۱) به نقل از کعب الاحبار آورده که گفته است:

خداوند در تورات فرموده است: من آن خدایم که بر فراز بندگانم هستم و عرش من بالای همه مخلوقات من است و من بر عرش خود هستم و کارهای بندگانم را می گردانم و بر من، نه در آسمان و نه در زمین، چیزی پنهان نیست.

ذهبی درباره این حدیث می گوید: رجال این حدیث ثقه هستند.

۶ - ذهبی در جایی دیگر از کتاب العلوّ به نقل از کعب می گوید: آسمانی در میان آسمان ها نیست مگر این که در آغاز نشستن خداوند

جبار بر آن از سنگینی ناله ای چون شتر سر می دهد.

بنگرید که چگونه کعب الاحبار خدا را - که از آنچه می گوید مبرا است -

ص: ۳۷

۱- چاپ دارالامام النووی به تحقیق این بنده نیازمند به خدا.

تابع جاذبه زمین یا جز آن قرار می دهد.

۷- در کتاب السنّه (۲/۴۷۷) از عبدالله بن احمد با سندش از وهب بن منبه آمده است که وی در بیان عظمت خداوند متعال گفته است: آسمان ها و دریاها در کوشکی کلان هستند و این کوشک کلان در کرسی است و دو قدم خداوند عزوجل بر کرسی است و کرسی چونان کفش در دو پای او قرار می گیرد.

۸- ذهبی در کتاب العلوّ به نقل از عبدالله بن سلام اسرائیلی آورده است که گفته: چون روز رستخیز رسد پیامبران را بیاورند تا در برابر خدا بر کرسی نشینند. این حدیث از ابن سلام ثابت است. (۱)

۹- حافظ ابن حجر در کتاب النکت علی کتاب ابن الصلاح (۲/۵۳۲) در

شرح سخن حافظ ابن صلاح می گوید: هرگاه یک صحابی به اسرائیلیات توجه کند سخن او مورد بی اعتنایی قرار نگرفته، منسوب به اسرائیلیات تلقی نشود. متن این سخن چنین است:

و مانند عبدالله بن عمرو بن عاص که در جنگ یرموک به کتاب های بسیاری از اهل کتاب دست یافت و با آن ها پیشگویی می کرد تا آن جا که

برخی از صحابه بدو گفتند: از پیامبر با ما بگو نه از این کتاب. (۲) پس چنین گزارش هایی که از رویدادهای آینده خبر می دهد شایسته حذف و عدم

ص: ۳۸

۱- این حدیث را ابن ابی عاصم در کتاب السنّهص ۳۵۱ و طبری در تفسیرش (۱۵/۱۴۸) و حاکم در مستدرک (۴/۵۶۸-۵۶۹) و خلال در کتاب السنّه خود (ص ۲۱۱) آورده اند.

۲- ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۱۳/۱۰۸ می گوید: در بعضی مسائل تقلید از صحابه جایز نیست.

اعتنا نیست، زیرا احکامی که از صحابه می رسد بسی استوارتر است. پایان سخن حافظ که سخنی بسیار گرانسنگ بود.

۱۰ - سائب بن یزید می گوید که از عمر خطاب شنید که به ابوهریره می گوید: یا احادیث پیامبر را کنار نه یا تو را به سرزمین دوس می فرستم. کعب این حدیث را چنین آورده: یا این احادیث را کنار نه یا تو را به سرزمین قرده می فرستم. (۱)

اینک می گویم: ابوهریره از راویانی است که از کعب الاحبار روایت باز می گوید و هر که شرح حال این دو تن را در کتاب هایی همچون تهذیب التهذیب و تهذیب الکمال بخواند به این سخن پی خواهد برد. به نظر من عمر بن خطاب از بیم وجود اسرائیلیات از روایت کردن باز داشته است. مؤید این نظر سخن بسرین سعید - از بزرگان تابعان و از رجال کتب سته، و از شاگردان ابوهریره - است. او می گوید:

از خدا پروا کنید و در احادیث محتاط باشید. به خدا سوگند ما با ابوهریره همنشینی می کردیم و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کعب حدیث

باز می گفت و من از کسی که با ما بود شنیدم که حدیث پیامبر خدا را از کعب و حدیث کعب را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفت. این سخن را مسلم در کتاب خود التمییز (۱/۱۷۵) آورده است.

همه این موارد و متون ثابت می کند که اسرائیلیات از دوران نخست اسلام، رخنه کرده است و من در مقدمه کتاب العلوّ ذهبی مسائل بسیاری

ص: ۳۹

۱- این حدیث را ابوزرعه دمشقی در تاریخ خود ۱۴۷۵ چنان آورده که در حاشیه سیر اعلام النبلاء (۱۳/۵۱۳) آورده شد و حاشیه نویس آن که ظاهراً شیخ شعیب ارناؤوط است می گوید: این اسناد صحیح است.

را در این پیرامون یادآور شده ام که هر کس مایل باشد می تواند بدان مراجعه کند.

مرحله دوم

پس از مرحله صحابه تا زمان احمد بن حنبل

آن گاه مرحله دوم از مراحل قایلان به تجسیم و تشبیه پدید می آید که همان کسانی هستند که این اندیشه های اسرائیلی را دریافت کردند؛ اندیشه هایی که به روزگار صحابه به ویژه به روزگار حکومت اموی رواج داشت و این پس از هنگامی بود که به عمد یا خطا در شمار احادیث نبوی درآمد. این عده گمان می کردند که اسلام یعنی چنگ زدن به این گونه احادیث و ایمان بدان و رواج دادن آن، و نیز خود را ملزم می دانستند براساس همین احادیث، آیات قرآن کریم را تفسیر و تأویل کنند. نمونه های آن چنین است:

۱ - در آغاز برای اثبات این سخن، به حدیث تربت استشهاد می کنیم که در صحیح مسلم (۲۷۸۹) آمده تا ثابت کنیم داستان های اسرائیلی به

صورت روایاتی در کتاب صحیح درآمده اند.

حدیث تربت چنین است که ابوهریره گفت:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود: «خداوند خاک را به روز شنبه و کوه ها را به روز یکشنبه و درختان را به روز دوشنبه آفرید»، و این روزها را تا هفت روز ادامه داد، ولی این با سخن پروردگار که در چند آیه قرآن آمده منافات دارد، زیرا قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَّ وَاتِّ

ص: ۴۰

وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (۱)

بخاری و شماری از پیشوایان حدیث پیش و پس از او تصریح دارند که این حدیث از روایات ابوهریره به نقل از کعب الاحبار است و نه از سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

بخاری در کتاب التاریخ الکبیر (۱/۴۱۳ - ۴۱۴) می گوید: بعضی حدیث را به نقل از ابوهریره می آورند که او نیز از کعب نقل می کند و این صحیح تر است. ابن کثیر در تفسیر خود (۱/۷۲) می گوید:

«این حدیث از غرائب صحیح مسلم است و ابن مدینی و بخاری و شماری از حافظان، مخالف این حدیث سخن رانده اند و آن را از کعب الاحبار می دانند و این که ابوهریره آن را از کعب الاحبار شنیده. برخی از راویان اشتباه کرده این حدیث را مرفوع دانسته اند و این سخن را بیهقی نوشته است».

و ابن تیمیه در کتاب فتاوی (۱۷/۲۳۶) به این نکته اعتراف دارد.

بدین سان اسرائیلیات رخنه کرد و سخن کعب که آن را در صحیحین، سخن پیامبر انگاشته اند به درون مسلمانان ره یافت. پس درنگی باید.

۲ - آنچه از مجاهد، تابعی بنام در تفسیر «مقام محمود» نقل شده که براساس آن سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار خدای متعال بر عرش می نشیند، منزّه است خداوند از چنین نسبتی، و چگونگی این مسأله روشن است و اهل علم حقیقت آن را می دانند.

خلال حنبلی همین حدیث را در کتاب خود السنه به نقل از پیشینیان

ص: ۴۱

۱- حدید/۴؛ او همان خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و نگاه بر عرش جای گرفت.

خویش نقل می کند و صراحه می گوید هر که این سخن را تکذیب کند گمراهی جهمی مسلک است.

۳- وجود شماری از روایان پرآوازه در بازگفت احادیثی که صراحت در تجسیم دارند و گویندگان آن هیچ خردی ندارند که با آن، خطر این گونه روایاتی را که باز می گویند درک کنند. از آن هاست:

الف: نَعِیم بن حماد (زاده به سال ۱۴۶ هـ. و مرده به سال ۲۲۸ هـ.). ذهبی در کتاب العلوّ (ص ۴۵۰) او را ظرف علم توصیف می کند.

حقیقت وضع او چنان که حافظ ابن عدی در شرح حال او در کتاب الکامل فی الضعفاء (۷/۲۴۸۲) می آورد چنین است:

وی در تقویت سنّت (۱) حدیث جعل می کرد و در بدگویی از ابوحنیفه، حکایاتی را از علما نقل می کرد.

سیوطی حافظ در کتاب خود ذیل الموضوعات (ص ۵) حدیثی را نقل

می کند که در آن آمده: «هرگاه خداوند بخواهد به آسمان دنیا فرود آید به تن خویش از عرشش فرود می آید».

او در پی این حدیث می افزاید:

«نَعِیم بن حماد با این همه یاوه سرایی ما را خسته کرده است. چه بسیار است احادیثی را که از او و طرسوسی - که از وی روایت می کند - رد کرده ایم» پایان سخن سیوطی.

اینک می گویم: نَعِیم بن حماد دروغ پرداز بنامی است و شرح حال او در کتاب تهذیب الکمال (۲۹/۴۶۶) آمده و شده است که وی در |

ص: ۴۲

۱- منظور از سنّت در این جا همان عقیده به تشبیه و تجسیم است.

نکوهش ابوحنیفه داستان می یافت و حدیث جعل می کرد. این عبارت او را: «يَنْزِلُ عَنْ عَرْشِهِ بِذَاتِهِ» حافظ ابن عبد البر در تمهید (۷/۱۴۴) رد می کند و می گوید: ابو عمر می گوید: در میان خردمندان سنت این سخن، هیچ است.

اما کوثری در تأنیب الخطیب (ص ۱۰۰ چاپ جدید و ص ۷۳ - ۷۴ چاپ قدیم) می گوید:

نُعیم بن حماد به بافتن معایب علیه ابوحنیفه شهره است و کلام ناقدان درباره او بسی پرگستره است و چندین نفر از دانشمندان بزرگ اصول دین او را در شمار معتقدان به تجسیم آورده اند که نه تنها خدا را جسم می داند، بلکه برای او گوشت و خون قایل است. او آموخته ابن ابی مریم است که سخن ارزیابان درباره او روشن است. او همچنین پرورده مقاتل

ابن سلیمان، بزرگ قائلان به تجسیم بود.

نعیم جاعل حدیث ام طفیل است که بر پایه آن، پیامبر صلی الله علیه و آله خدای خود را به صورت جوانی دید که مویش بر پشت گوشش ریخته شده و دو پایش در سبزه بوده است.

تهذیب الکمال (۲۹/۴۷۵) و دفع شبه التشبیه (ص ۱۵۲) نوشته حافظ ابن جوزی را ببینید.

ب: مقاتل بن سلیمان، مرده به سال ۱۵۵ ه. او بزرگ قائلان به تجسیم در روزگار خود بود. نیازی به آوردن دلیل نیست که او معتقدی پرآوازه در تجسیم بود. سیر اعلام النبلاء (۷/ ۲۰۱ - ۲۰۲) را ببینید. وی به سال صد و پنجاه و یا پنجاه و اندی درگذشت.

ج: وهب بن منبه، زاده به سال ۳۴ ه. و مرده به سال ۱۱۴ ه.

پیشتر پیرامون او سخن گفتیم. درباره تجسیم از او سخنی نقل کردیم و گفتیم که وی برای خدا به کوشکی بزرگ قایل است و باور دارد که دو قدم خداوند بر کرسی قرار دارد. خدا از آنچه او می گوید بسی میزاست.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۴/۵۴۵) در شرح حال او می گوید:

روایت قابل اسناد او اندک است و فراوانی علم او برگرفته از اسرائیلیات و کتاب های اهل کتاب است.

د: محمد بن کزّام سجستانی، مرده به سال ۲۵۵ هـ. در شام. ذهبی در کتاب المیزان در شرح حال او می گوید:

عابد متکلم، شیخ کزّامیه از بهر بدعت هایش حدیثی بی ارزش دارد...

از بدعت های کزّامیه این سخن آن ها پیرامون خداست که او را جسم می دانند، ولی نه جسمی چون دیگر اجسام و من اخبار مربوط به ابن کزّام را در کتاب تاریخ بزرگ خود آورده ام. او پیروان و مریدانی داشت. او را به سبب بدعت گذاری هایش هشت سال در نیشابور به زندان افکندند، وانگاه از زندان رهید و راهی بیت المقدس شد و در سال ۲۵۵ هـ. در شام بمرد و یارانش مدتی بر سر آرامگاهش معتکف بودند.

ه: حماد بن سلمه، مرده به سال ۱۶۷ هـ. او در صفات، احادیث ناپسندی دارد که هر کس شرح حال او را در کتاب الکامل ابن عدی یا

کتاب المیزان ذهبی به نقل از ابن عدی بخواند به این سخن پی می برد.

از دلایل تأکید کننده این سخن آن که احمد بن حنبل و پاره ای از محدثان او را از سخت گیران در سنت توصیف کرده اند که با بدعت گذاران ناسازگاری بسیار داشت. مقصود از بدعت گذاران، جهمیّه بوده که قایل به تنزیه بوده اند و صفات معروفی را که دلالت بر تشبیه

و تجسیم داشت رد می کردند، بگذریم که به یقین در آن هنگام گروهی به نام جهمیّه نبوده است و این دشنامی بوده است برای همان معتقدان به تنزیه و علمای اهل بیت و پیروان آنان از معتزله گرفته تا سادات حنفی.

در سیر اعلام النبلاء (۷/۴۵۰) آمده است: احمد بن حنبل می گفت: اگر کسی را دیدی که حماد بن سلمه را نکوهش می کند در اسلام او شک کن، زیرا حماد با بدعت گذاران ناسازگاری بسیار داشت.

شگفتا! چگونه احمد بن حنبل شخصی همچون حریر بن عثمان را

توثیق می کند که از سرور ما علی رضی الله عنه بدگویی می کند و کینه حضرتش را در دل دارد و با این حال احمد بن حنبل پیرامون او می گوید: ثقه است ثقه است و در شام از او ثقه تر ندیده ایم!! او به دین کسی که سرور ما علی را نکوهش کند بدگمان نمی شود با آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارۀ علی می فرماید: «جز مؤمن کسی تو را دوست نخواهد داشت و جز منافق به تو کینه نخواهد ورزید»، آن گاه می گوید: هر که حماد را نکوهش کند در اسلام او تردید است.

ظاهراً این گروه سخنانی چنین را از آن رو بر زبان می آورند که حماد از روایان احادیث تشبیه و تجسیم و از دشمنان امام ابوحنیفه و از کینه توزان وی بوده است و رساترین دلیل آن سخن حافظ ابن عدی در کتاب الکامل (۲/۲۵۵) در شرح حال حماد است که گفته: در اسلام زاده ای زیان رسان تر از ابوحنیفه یعنی ابوحنیفه برای اسلام ظهور نکرده است. (۱)

ص: ۴۵

۱- این سخنان از آن رو به ابوحنیفه گفته می شد، که از پیروان سرور ما علی رضی الله عنه بود. نیای ابوحنیفه، نعمان بن قیس در یکی از جنگ ها پرچم سرور ما علی را برمی افراشت و در تاریخ خطیب ۱۳/۳۲۵ - ۳۲۶ آمده که سرور ما علی برای پدر ابوحنیفه که در آن هنگام کودک بود دعا کرد. کتاب تأنیب الخطیب امام کوثری (ص ۳۶ چاپ جدید ۱۹۹۰م) را ببینید.

از احادیث منکر در صفات که حماد به هم بافته، حدیثی است که احمد در مسند (۳/۱۲۵) و ترمذی (۳۰۷۴) از انس بن مالک به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این آیه شریفه: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» آورده است که فرمود: این چنین، یعنی نوک انگشت خُرد خود را بیرون آورد. حمید

طویل به ثابت گفت: مقصود تو از این چیست ای ابا محمد؟ ثابت ضربه ای سخت بر سینه اش زد و گفت: حمید تو کیستی، حمید تو کیستی!

این حدیث به یقین از سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی باشد(۱)، ولی از این

روایات و نظایر آن دانسته می شود که قایلان به تشبیه و تجسیم، همان کسانی هستند که این گونه احادیث را روایت می کنند و بر آن پای می فشارند و هنگام انکار مخالفان، آنان را می زنند.

خداوند متعال می فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِإِصْحَابِ لِحْجَمِهِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»(۲)

و: نوح بن ابی مریم، مرده به سال ۱۷۳ ه. ابن ابی حاتم در کتابش جرح و تعدیل (۸/۴۸۴) می گوید: او در برابر جهیمه بسیار سخت گیر بود و آنان را مردود می دانست. نُعیم بن حماد سرکوب کردن جهیمه را از او آموخته بود.

در شرح حال او آمده است که وی علم تفسیر را از مقاتل بن سلیمان، از معتقدان بنام تجسیم ستانده است.

ص: ۴۶

۱- بنگرید به کتاب دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه از حافظ ابن جوزی با حواشی این نیازمند به خدا. چاپ دارالامام النووی.

۲- نحل/۱۲۵؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

اشخاص بسیار دیگری نیز در میان هستند که خوانندگان می توانند در کتب شرح حال و زندگی نامه راویان آن ها را پی گیرند و بدین سان نمونه های فراوانی در یاد کرد بزرگان معتقد به تجسیم در آن روزگاران، پس از صحابه و پیش از روزگار ابن حنبل، یافت می شود.

مرحله سوم

شاگردان احمد بن حنبل و حنبلیان تا اندکی پیش از زمان ابن تیمیه

گفتیم که عبدالله بن احمد بن حنبل در این پیرامون کتابی با نام السنّه نگاشت. حنبلیان کتاب الردّ علی الجهمیه را به پدر او نسبت می دادند. در این کتاب ها سخنان زشتی آمده بود که جز از سوی معتقدان به تجسیم و تشبیه گفته نمی شد. از جمله آن سخنانی است که ذهبی در کتاب العلوّ (ص ۴۴۴) آورده:

«آنچه مجاهد در تفسیر این آیه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» آورده - چنان که گفتیم - از سوی برخی کلامیان رد شده است. اما مروزی در طرفداری از آن [قول مجاهد] جهد بلیغ کرده در این پیرامون کتابی گرد آورد(۱) و قول مجاهد را در روایت لیث بن ابی سلیم و عطاء بن یسار و ابی یحیی قنات سندبایی کرد. از کسانی که فتوا داده اند این حدیث [مجاهد]

ص: ۴۷

۱- مروزی همان ابوبکر احمد بن محمّد بن حجّاج، ساکن بغداد و یار امام احمد از کسانی است که در اعتقاد به تشبیه راه زیاده روی پیموده است. او در حدود سال ۲۰۰ زاده شد و در سال ۲۷۵ بمرد. حنبلیان و هم مسلکان وی او را بزرگ می دارند، زیرا وی کتابی نگاشته که در آن نشستن سرور ما رسول خدا را بر عرش اثبات کرده، و خدا از این نسبت بسی مبراست. شرح حال او در کتاب سیر اعلام النبلاء ۱۳/۱۷۳ آمده است.

مسلم و چالش ناپذیر است ابو داود سجستانی نگارنده کتاب السنن و ابراهیم حربی و گروهی دیگر هستند، تا آن جا که پسر امام احمد پس از

سخن مجاهد می گوید: من منکر هر کسی هستم که این حدیث را رد کند. چنین کسی نزد من عنصری نامطلوب است که باید به سخنش بدبین بود. من این حدیث را از گروهی شنیده ام و ندیده ام محدثی آن را انکار کند و هر که آن را انکار کند از نگاه ما پیرو آیین جهمیه است».

در این سخن نیک درنگ کنید.

هر که نوشته های ما را بر کتاب العلّو و شرح حال برخی از کسانی را که ذهبی آورده تا با استناد به گفته های آنان عقیده علّو حسیّ مورد نظر خود را اثبات کند مطالعه نماید، با ماهیت و تفکر آنان آشنا خواهد شد. علامه محدث کوثری - رحمه الله تعالی - معرفی آنان را در مقدمه کتاب الاسماء والصفات نوشته بیهقی حافظ، به گونه ای مجمل آورده می گوید:

«با نگرستن به کتاب الاستقامه از خشیش بن اصرم و کتاب هایی که السنّه نامیده می شود و به قلم عبدالله و خلال و ابی شیخ و عسال و ابی بکر ابن عاصم و طبرانی نگاشته شده و کتاب الجامع والسنّه والجماعه به قلم حرب بن اسماعیل سیرجانی و التوحید به قلم ابن خزیمه و ابن منده و الصفات از حکم بن معبد خزاعی و النقص از عثمان بن سعید دارمی و الشریعه از آجری و الابانه از ابو نصر سجزی و ابن بطه و ابطال التأویلات از ابو یعلی قاضی و ذم الکلام و الفاروق از صاحب منازل السائرین به اموری پی می بریم که همزمان شرع و عقل آن ها را طرد می کنند، به ویژه کتاب النقص عثمان بن سعید دارمی سجزی؛ زیرا او نخستین کس از معتقدان به تجسیم است که جرأت کرد بگوید: اگر خدا بخواهد بر پشت پشه ای قرار

می گیرد و آن پشه خدا را به قدرت خدا حمل می کند، دیگر چه رسد به عرش عظیم. شیخ حرّانی او را در این سخن پی می گیرد و ما نص سخن او را در غوث العباد، چاپ سال ۱۳۵۱ هجری، چاپخانه حلبی می یابیم. این سجزی بیهوده گویی های فراوانی همچون اثبات جنبش خدای متعال و سخنانی دیگر از این دست دارد، و چه بسیار است کتاب هایی از این قبیل که در آن گزارش های باطل و اندیشه های دست پایین چندان دیده می شود که خدا بدان آگاه است و بدین سان این پارگی تا آن جا فزونی می یابد که دیگر از دست پینه دوز کاری بر نمی آید و مصیبت چندان فزونی می گیرد که علمای امین به پا می خیزند تا در آرا و روایات، این شکاف را به هم بر آورند. خطّابی، ابو حسن طبری، ابن فورک، حلیمی، ابو اسحاق اسفرائینی، استاد عبد القاهر بغدادی و دیگر بزرگان راهبری، که از شمار بیرون اند، از این علما بودند، و در میان آنان بودند کسانی که به سبب ناپختگی در احادیث، بیشتر نظر و اندیشه را پیروی می کردند و گروهی برعکس گروه پیشگفته. این بود آنچه می خواستم از سخنان کوثری - رحمه الله - باز گویم.

حنبلیان معتقد به تجسیم در اوایل قرن پنجم به سال ۴۰۸ ه. توانستند خلیفه، القادر بالله عباسی، را به عقیده خود باورمند سازند. او مردمان را واداشت که این عقیده را بپذیرند و او مردم را به پذیرش آن فرمان می داد و هر یک از معتزله یا حنفیه یا دیگران را که با او ناسازگاری می کردند تهدید می کرد. ذهبی در کتاب خود العلوّ (۱) (ص ۵۴۲) می گوید:

ص: ۴۹

۱- چاپ دارالامام النووی، چاپ اوّل ۱۴۱۹ ه، به تصحیح خود من.

علامه ابو احمد کرجی - در عقیده ای که بنیان نهاد و خلیفه، القادر بالله، دستور نگارش آن را داد و مردم را در آغاز سده پنجم در واپسین روزهای ابو حامد اسفراینی، شیخ شافعیه بغداد، به پذیرش آن واداشت. (۱) و فرمود هر که از آن سرتافته از معتزلی گرفته تا رافضی و خوارج راه توبه در پیش گیرد - می گوید:

خدای والامقام ما تنها بوده و چیزی با او نبوده است و مکانی او را در خود جای نمی داده است و او به قدرت خویش همه چیز را بیافرید و عرش را نه از سر نیازی که بدان داشت آفرید و آن گونه که می خواست بر این عرش جای گزید، نه آن گونه که مردمان از سر آسایش جای می گزینند.

ذهبی در این جا می گوید: ای کاش او عبارت «بر این عرش جای گزید» و عبارات پس از آن را حذف می کرد (۲)، زیرا هیچ سودی بر این

ص: ۵۰

۱- ناگزیر در این جا باید حقیقت عقیده ای را روشن سازیم که القادر بالله مردم را در پذیرش آن همدستان کرد و به گردن نهادن بدان فرمانشان داد و پس از آن همان، منشور قادریه نامیده شد و چکیده آن این که معتقدان به تجسیم و حنبلیان خرد القادر بالله را به بازی گرفتند چندان که دانشمندان و فقهای حنفیه، معتزله و اشاعره را بیازمود. این عقیده همان عقیده قصاب بود که اگر آن را به ادله شرعی عرضه کنیم بطلان و تباهی آن آشکار می شود.

۲- کسانی که ذهبی سخنان آنان را می آورد و در پی آن می گوید: ای کاش چنین نمی گفت، ای کاش چنان نمی گفت، ای کاش... ای کاش... نمی تواند خواست ذهبی را به گونه ای نیکو یا پذیرفته برآورند و ذهبی از واژگان فاسد و باطل آن ها پیرامون «ذات خدای بزرگ» خسته و فرو کوفته است. او در جای جای این کتاب بصراحت اعتراف دارد که از سخنان او «ای کاش آن سخنان را نمی گفتند» هیچ سودی نمی خیزد و این اعتراف به شکست اهداف این کتاب است، به ویژه آن که پس از تألیف این کتاب از آن روی تاییده است و امروز ما کتاب او را پاک در هم می کویم و آن را کنار می نهیم و چون چیزی در آن نمی یابیم به گودالی می افکنیمش.

گفته‌ها مترتب نیست و خداوند از آسایش و خستگی مبراست. در این جا آن بخش از سخن ذهبی که مقصود ما بود به پایان رسید.

تاریخ نویسان یادآور می‌شوند که القادر بالله عباسی چگونه [به اصطلاح] بدعت گذاران را به توبه واداشت:

۱ - علامه ابن اثیر در الکامل فی التاریخ (۹/۳۰۵) در رویدادهای سال ۴۰۸ هـ . نگاشته است:

در این سال القادر بالله، معتزله، شیعه و دیگر خردمندان را که با باور او ناسازگاری داشتند از آیین‌های خودشان به توبه واداشت و اجازه نداد حتی در بخشی از باور او به بحث بنشینند و هر که چنین می‌کرد او را کیفر می‌داد و مؤاخذه می‌کرد.

۲ - حافظ ابن جوزی در کتاب المنتظم (۱۵/۱۲۵) در رویدادهای سال ۴۰۸ هـ . می‌گوید:

در این سال القادر، [به اصطلاح] بدعت گذاران را به توبه واداشت.

...هبه الله بن حسن طبری می‌گوید: در سال ۴۰۸ القادر بالله، سرور خداگرایان، فقیهان معتزله حنفی را به توبه واداشت و آن‌ها از باور خود بازگشتند.

از این متون در می‌یابیم که سیاست در آن هنگام در کنار این حنبلیان

جای داشته است و دیگر اندیشان را می‌هراسانده است و آنان را بیم می‌داده است که گونه‌های کیفر بر آنان فرود خواهد آمد و همین خاستگاه مهم بود که به شوکت آنان انجامید و آنان در سرکوب مخالفانشان و بسیج

کردن عوام علیه مخالفان راه سرکشی پیمودند، زیرا مخالفان را به اعتزال و گرایش به جهمیّه و تشیع و تعطیل و نظایر این گونه واژگان شناخته شده در میان آن ها متهم می کردند.

در میان دانشمندان آنان کسانی بوده اند که در برابر مخالفان خود، ترور عملی و فکری را به کار می زدند. یکی از آنان یحیی بن عمار، مرده به سال ۴۲۲هـ، است که استاد مجسم بنام، ابو اسماعیل هروی، بوده است. (۱) او می گفت که ابن حبان را از سجستان بیرون رانده است، زیرا حد را برای خدای متعال منکر شده بود و هر کس شرح حال ابن حبان را در المیزان ذهبی و لسان المیزان (۲) ابن حجر حافظ بخواند به همین نکته می رسد.

از این پس شماری از پیشوایان حنبلیان ظهور کردند که ابن جوزی در کتاب خود با نام دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه متعهد ردّ آنان شد که یکی از ایشان قاضی ابویعلی حنبلی، مرده به سال ۴۵۸هـ. است و کتاب ابطال التأویل از آن اوست. ابویعلی همان است که می گفت: «هر چه می خواهید

به من نسبت دهید که من به خدا هر چه جز ریش و عورت را نسبت می دهم». مقصود او از این کلام، چنان که حافظ ابوبکر بن عربی مالکی در کتابش العواصم من القواصم (۲/۲۸۳) می گوید، صفات الهی است.

پس از او ابن قدامه مقدسی حنبلی مرده به سال ۶۲۰هـ. به میدان آمد

ص: ۵۲

۱- ابو اسماعیل نگارنده کتاب منازل السائرین و ذم الکلام و کتاب هایی دیگر است. این مجسم صراحه می گوید که هر حیوانی از سوی اشعریان ذبح شود حلال نیست، زیرا او آن ها را بدعت گذار یا کافرانی معتقد به تعطیل می داند که صفاتی را که او برای خدا قائل است باور ندارند.

۲- بنگرید به کتاب لسان المیزان، ۵/۱۱۴، شرح حال ابن حبان.

و کتاب هایی چند در این پیرامون نگاشت که از آن هاست کتاب ذمّ التأویل

و لمعه الاعتقاد. او در این کتاب ها صدا را برای خدا اثبات می کند. دیگر کتاب او العلّوّ است که ذهبی کتاب خود با همین نام را بر این کتاب استوار کرده است.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۲۲/۱۶۸) ذیل شرح حال ابن قدامه، کتاب های او را یادآور شده است. این کتاب ها هم اکنون چاپ شده در دسترس است.

علامه ابوشامه مقدسی در کتاب خود ذیل الروضتین (ص ۱۳۹) می گوید:

لیکن سخن او در عقاید به همان شیوه مشهور هم آیینان او است.

سبحان الله، با همه عظمت علمی که دارد حقیقت امر در عقاید برای او روشن نشده است.

این ها همه پیش از ابن تیمیه بوده است.

مرحله چهارم

ابن تیمیه و شاگردان و اثرپذیران از او تا روزگار محمّد بن

عبدالوهّاب

پیشتر گفتیم که ابن تیمیه اندیشه معتقدان به تجسیم پیش از خود را گرفت و آن را آیین مند کرد و برای آن بنیان هایی نهاد و باورهای مربوط به تجسیم و تشبیه را گرد آورد و برای آن ها اصولی طرّاحی کرد و همه آن ها را برنامه ریزی کرده سامان داد.

از آن جا که این مقوله طولانی است ما سخن کوتاه می کنیم و تنها به

ص: ۵۳

ذکر سخنانی از ابن تیمیه برگرفته از کتاب های او می پردازیم که ثابت می کند وی به تجسیم و تشبیه باور داشته است:

از شگفت ترین سخنانی که در آثار ابن تیمیه می خوانیم سخنان او در کتاب بیان تلبیس الجهمیه است که آن را نقض اساس التقدیس نیز خوانده اند. او در این کتاب (۱/۱۰۹) چنین می گوید:

اگر چنین است پس نام مشبّهه نه در قرآن و نه در سنت و نه در سخن هیچ یک از صحابه و تابعان نکوهشی تلقی نمی شود.

او پیش از این سخن در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ بر سیل نقل و اعتراف می گوید:

موصوف به این صفات جز جسم نمی باشد، پس خداوند متعال جسم است، اما نه همچون دیگر اجسام.

او در صفحه ۱۰۱ می گوید:

نه در قرآن خداوند و نه در سنت رسول او و نه در سخن هیچ یک از سلف امت و پیشوایان ایشان نیامده که خدا جسم نیست و صفاتش جسم

و عرض نمی باشد؛ پس نفی معانی ثابت در شرع با نفی الفاظی که شرع و عقل مفهوم آن را نفی نکرده، جهل است و گمراهی.

از جمله آنچه ابن قیم در کتاب خود اجتماع الجیوش الاسلامیه بدان استدلال می کند سخنی است که در صفحه ۱۰۹ این کتاب می آورد(۱):

عبدالرزاق به نقل از معمر و او به نقل از ابن مسیب و او از ابوهریره و او

ص: ۵۴

۱- این چاپ کتاب اجتماع الجیوش الاسلامیه، تصحیح دکتر عواد معتق است، اما در چاپ دارالکتب العلمیه در صفحه ۵۵ کتاب آمده است که برای اطمینان می توانید به این کتاب مراجعه کنید.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: خداوند عزوجل به آسمان دنیا فرود می آید و او در هر آسمانی یک کرسی دارد و چون به آسمان دنیا فرود می آید بر کرسی خود می نشیند و می گوید... و چون سپیده زنده اوج می گیرد و بر کرسی خود می نشیند.

اینک در این عقاید تجسیم و تشبیه صریح درنگ کنید.

دقیقا پیش از این سخن ابن قیّم بدون انکار، استدلال آنچنانی خود را می آورد که: مسند امام احمد در حدیثی از ابن عباس داستان شفاعت را طّی حدیثی مفصل و مرفوع می آورد که: سوی خدای عزوجل خود می آیم و او را در کرسی اش می یابم یا بر تختش نشسته.

اینک می گویم واژه «نشسته» را ابن قیّم از کیسه خود افزوده و این واژه اساسا در مسند احمد (۱) (۱/۲۸۲ و ۲۹۶) وجود ندارد و این واژه از

افزودنی ها و جعل وی در حدیث است.

ذهبی در کتاب العلو (شماره ۷۷) نصّی را می آورد که در آن آمده خداوند متعال پس از آفرینش آسمان ها به زمین فرود آمد و آن را گسترد. مَنّزه است خدا از چنین کاری. او این حدیث را به بخاری نسبت می دهد، در حالی که در صحیح او اصلاً چنین واژگانی یافت نمی شود.

ابن قیّم در کتاب خود بدائع الفوائد (۴/۳۹) در ضمن ابیاتی به نقل از

ص: ۵۵

۱- البانی در مختصرالعلو، ص ۹۳ و مصحح اجتماع الجیوش الاسلامیه در حاشیه شماره ۱۱، ص ۱۰۸ اجتماع الجیوش اعتراف می کند که شایسته آن بود که ابن قیّم این کتاب را اجتماع الاکاذیب و الموضوعات فی معارضه اهل الحق بالترهات والاسرائیلیات می نامید. ابن قیّم در این کتاب حدیث «گاو را گرامی بدارید» را می آورد و به عقاید هندوئیسم فرا می خواند.

دارقطنی فایده ای را یادآور شده که در آن آمده است خداوند، سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کنار خود می نشاند. خداوند از این سخن بسی میراست.

وهابیان، که خود را به سَلَف می بندند، کتاب هایی چنین را چاپ می کنند که در آن عبارت هایی این گونه یافت می شود و آن ها را انتشار می دهند و تبلیغ می کنند و نگارندگان آن را بزرگ می دارند و معتقدند که آنان پیشوایان توحید و دیانت هستند.

از پیشوایان و جلوداران آنان در این مرحله عبارت اند از ابن تیمیه که پیشوای آنان به شمار می آید و شاگرد او ابن قیم جوزیه، و ابن ابی العز حنفی^(۱) و ابن شیخ الحزّامین و ابن عبدالهادی حنبلی و ابن ناصر الدین دمشقی، نگارنده کتاب الرّد الوافر.

مرحله پنجم

اشاره

محمد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او

علامه فقیه شیخ رضوان العدل بیبرس شافعی مصری، متوفی به سال ۱۳۰۳ ه.، در کتاب خود روضه المحتاجین لمعرفة قواعد الدین (ص ۳۸۴) چنین می گوید:

پس از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب در سده دوازدهم رخ نمود و از ابن تیمیه پیروی کرد و بر سبکی و قُبْح ابن تیمیه بیفزود. محمد بن عبدالوهاب، رئیس طایفه وهابیان - خداوند رویشان را زشت گرداند -

ص: ۵۶

۱- او از سرِ خطا به حنفیه منتسب گشته، در حالی که واقعا حنبلی قایل به تجسیم است.

است. برادر محمد بن عبد الوهاب، شیخ سلیمان بن عبد الوهاب، که از دانشی مردان بود (۱) از وی تبری جست. سلیمان برادر خود را در همه رفتارها و فرمان‌ها سخت‌انکار می‌کرد و در هیچ یک از بدعت‌گذاری‌های او پیروی‌اش نکرد.

محمد بن عبد الوهاب از فرستادن درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازمی‌داشت و از شنیدن آن آزرده می‌شد و در شب آدینه از این که بر پیامبر درود فرستند یا در گلدسته‌ها بر او بلند درود فرستند جلو می‌گرفت

و هر که را چنین می‌کرد آزار می‌رساند و سخت‌کیفرش می‌داد و چه بسا جانش را می‌گرفت. او می‌گفت: گناه نواختن رباب در خانه زن زناکار کمتر از کسی است که در گلدسته‌ها بر پیامبر و خاندانش درود فرستد. او این چنین یارانش را می‌فریفت که همه این کارها برای پاسداشت توحید است. وی کتاب دلائل الخیرات و دیگر کتاب‌ها پیرامون درود بر پیامبر را خوراک آتش کرد و کار خود را با این سخن می‌پوشاند که: درود بر پیامبر بدعت است و او می‌خواهد توحید را پاس دارد.

محمد بن عبد الوهاب پیروان خود را از مطالعه کتاب‌های فقه، تفسیر و حدیث باز می‌داشت و بسیاری از این گونه کتاب‌ها را سوزاند. او به همه پیروانش اجازه می‌داد قرآن را براساس فهم خود تفسیر کند اگر چه آن فرد از عوام‌ترین پیروان او بود و هر یک از یارانش حتی اگر آیه‌ای از قرآن را در

ص: ۵۷

۱- سلیمان کتابی در ردّ محمد بن عبد الوهاب نگاشته که چاپ شده و نام آن را فصل الخطاب من کتاب الله و حدیث الرسول و کلام العلماء فی مذهب ابن عبد الوهاب نامیده که با نام الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه نیز چاپ شده و من نام دوم را درست می‌دانم.

سینه نداشت به تفسیر قرآن می پرداخت و کسی که اهل قرآن خواندن نبود از دوست خود که قرآن می خواند می خواست تا قرآن را بر او بخواند و او به تفسیر آن بپردازد و بدین سان قرآن را به رأی خود تفسیر می کرد. محمد بن عبدالوهاب یاران خود را فرمان می داد این کار را در پیش گیرند و براساس آنچه می فهمند حکم کنند. او این کار را بر خواندن کتب علمی و نوشته های علما مقدم می داشت و در بسیاری موارد سخن پیشوایان چهارگانه را به چیزی نمی گرفت.

از زشت ترین کفریات او آن بود که با عبارت های گوناگون بر پیامبر صلی الله علیه و آله خرده می گرفت و می پنداشت این کار را از بهر پاسداشت توحید می کند!!

یکی از این سخنان چنین بود که وی پیامبر صلی الله علیه و آله را طارش می خواند و

طارش در زبان گروهی از مردمان شرق به فرستاده قومی گفته می شد که سوی قومی دیگر می رفت و مقصود او از این گفته آن بود که پیامبر نامه رسانی بیش نبوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاترین تصوّر چونان طارشی بوده که امیر یا مانند او وی را پیرامون کاری از مردم به این سو و آن سو می فرستاد تا آن کار را بدیشان ابلاغ کند و باز گردد.

پیروان او این سخن را در حضور او بر زبان می آوردند و از چهره او خشنودی هویدا بود. روزی یکی از آنان گفت: این عصای من از محمد سودمندتر است، زیرا از این عصا می توان در کشتن یک مار و مانند آن بهره بُرد در حالی که محمد مرد و اصلاً سودی از خود ننهاد. او طارشی بود که پی کار خود رفت. بی گمان این سخن به اجماع کفر است.

محمد بن عبدالوهاب می گفت من در داستان حدیبیه درنگ کردم و در

آن چنین و چنان دروغ‌هایی یافتیم و زشت‌ترین افتراهایی این‌گونه را بر زبان می‌رانند.

پیرامون آیین و هنجاری‌های گری سخن بسیار گفتم تا دانسته شود گروهی که هم‌اینک در مصر معتقد به طرد مذاهب و عمل به کتاب و سنت هستند از همان وهابیان هستند که اساساً دین ندارند و مقصودشان از کتاب [قرآن] همان چیزی است که آن را تفسیر می‌کنند و با درک ابتدایی خود و بر پایه هوی و هوس هاشان آن را می‌فهمند و مرادشان از سنت همان چیزی است که بر حسب فهمشان با هوای نفس آن‌ها همسویی دارد و اگر در

برابر نصی قرار بگیرند که نتوانند آن را تأویل کنند سخن را مخدوش می‌کنند و مدعی آن می‌شوند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نگفته است.

اینک سخنانی را که می‌خواستیم از علامه شیخ رضوان العدل بیبرس مصری متوفی به سال ۱۳۰۳ ه. بازگوییم به پایان می‌بریم.

بدین سان پاره‌ای از اندیشه‌های بنیادینی که ابن عبدالوهاب نجدی بدان فرا می‌خواند آشکار می‌شود.

محمد بن عبدالوهاب در کتاب کشف الشبهات به پیروان خود چنین

می‌گوید: اگر مشرکی به تو گفت چنین، تو به او بگو چنان، و مقصود او از مشرک و مشرکان، مخالفان مسلمان ایشان است.

پیرامون تجسیم و تشبیه، وهابیان تبلیغ‌ها کرده‌اند و کتاب‌های بسیاری در زمینه صفات انتشار داده‌اند؛ کتاب‌هایی همچون السنه نوشته عبدالله

ابن احمد بن حنبل و کتاب الرد علی بشرالمیسی نوشته عثمان دارمی.

دانشمندان آنان در این پیرامون کتاب‌های فراوانی نگاشته‌اند و در آن مباحثی این‌گونه را، برگرفته از کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم و نظایر آن‌ها

نقل کرده اند که از جمله آن ها - چنان که گفتیم - کتاب عقیده اهل الایمان فی خلق آدم علی صوره الرحمن نگاشته شیخ حمود تویجری با تقریظ بن باز - در صفحات نخستین آن - است.

این طایفه در این دوران، بیشتر به سازماندهی و برنامه ریزی پرداختند و توانستند حقایق را دگرگونه سازند و عوام را قانع کنند تا برای ایفای این نقش مال بیشتری را فراهم سازند و از سویی اگر این توفیق را به کف آوردند از آن روی بود که مخالفان سنی آنان گرفتار ضعف علمی بودند.

پیدایش جریان وهابی گری

سید علامه احمد زینی دحلان، مفتی شافعی مکه مکرمه، در اوایل سده چهاردهم هجری، در کتاب خود الفتوحات الاسلامیه می گوید:

محمد بن عبدالوهاب در آغاز کار از طلاب علوم دینی مدینه منوره - بر ساکنان آن درود - بود. پدر او مردی نیک و برادرش، شیخ سلیمان، از اهل علم بودند.

پدر، برادر و استادان او در چهره اش می دیدند که وی به گمراهی و کژراهه کشیده خواهد شد. سخنان، رفتار و گرایش های او آنان را به این داوری وا می داشت. آنان وی را نکوهش می کردند و مردم را از تماس با او باز می داشتند. خداوند پیش بینی آنان را تحقق بخشید، چه، در گمراهی بدعت هایی نهاد که توانست با آن نادانان را بفریبد و پیشوایان دین در این گمراهی با او به ناسازگاری برخاستند و او رفته رفته به تکفیر مؤمنان رسید و با خود پنداشت که زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و توسل به ایشان و انبیا و اولیا و صالحان و زیارت قبور ایشان شرک است، چنان که خواندن

پیامبر صلی الله علیه و آله از بهر توّسل و خطاب دیگران از انبیا گرفته تا اولیا و صالحان برای توّسل، شرک شمرده می شود و هر که تکیه گاهی جز خدا - حتّی بر سیل مجاز عقلی - برگزیند مشرک خواهد بود. مثل آن که کسی بگوید این دارو مرا سود بخشید یا در چیزی به فلان ولیّ توّسل جوید. او به دلایلی

چنگ در می زد که برای برآوردن مقصودش نتیجه بخش نبود و عباراتی جعلی می آورد و آن ها را می آراست و مردم را با آن ها می فریفت چندان که او را پیروی کردند. او برای آنان رساله هایی می نگاشت تا سرانجام به کفر بیشتر اهل توحید باور یافتند.

او به امیران مشرق، که اهل درعیه بودند، پیوست و زمانی با آنان بود تا سرانجام او را یاری رساندند و در رساندن دعوت او کوشیدند و همین را ابزاری گرفتند برای نیرومند کردن فرمانروایی خویش و گسترش پهنه فرمانروایشان، و توانستند بر تازیان و دشت نشینان چندان چیره شوند که از آنان پیروی کنند و مفت و مّجان سرباز آنان گردند. آنان باور یافته بودند که هر کس به آنچه ابن عبدالوهّاب می گوید اعتقاد نیابد کافر و مشرکی است که ریختن خون و بردن مالش حلال است.

آغاز کار او سال ۱۱۴۳ و آغاز رواج کارش پس از سال ۱۱۵۰ بود.

علما حتّی برادر او، سلیمان و دیگر استادانش رساله های فراوانی در ردّ بر او نگاشتند.

یکی از امیران مشرق که به یاری او برخاست و دعوتش را انتشار داد محمّد بن سعود، امیر درعیه، از بنی حنیفه بود و چون محمّد بن سعود مرد پسرش، عبدالعزیز بن محمّد بن سعود، به این کار همّت گماشت. بسیاری از استادان ابن عبدالوهّاب در مدینه می گفتند ابن عبدالوهّاب

به زودی گمراه می شود یا کسانی را گمراه می کند که خدا آن ها را رانده نگون بختشان کرده است و سرانجام هم چنین شد.

محمد بن عبدالوهاب می پنداشت که مقصودش از این آیین که آن را به بدعت آورده بود ناب کردن توحید و تبری از شرک است و این که مردمان ششصد سال است که مشرک شده اند و او می خواهد دین آنان را تجدید کند.

او آیات قرآنی را که در حق مشرکان نازل شده بود بر اهل توحید حمل می کرد، آیاتی همچون: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مِمَّنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ» (۱)، یا «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ» (۲)، و امثال این آیات که در قرآن کریم بسیار است. محمد بن عبدالوهاب می گفت هر کس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا دیگر انبیا و اولیا و صالحان داد خواهد یا آنان را بخواند، یا از آنان شفاعت بجوید همچون این مشرکان خواهد بود و داخل در عموم این آیات است.

محمد بن عبدالوهاب زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر انبیا و اولیا و صالحان را در همین حکم می دانست. او درباره این آیه که حکایت مشرکان است در پرستش بت ها: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (۳) می گوید: متوسلان مانند مشرکانی هستند که می گویند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا

ص: ۶۲

۱- احقاف/۵؛ و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد و آن ها از دعایشان بی خبرند؟

۲- یونس/۱۰۶؛ و به جای خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند، بخوان.

۳- زمر/۳؛ ما آن ها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم.

إِلَى اللَّهِ زُلْفَى». او می گفت: مشرکان اعتقاد نداشتند که بت ها چیزی

می آفرینند، بلکه معتقد بودند آفریننده، جز خدا نیست، زیرا خداوند می فرماید: «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^(۱)، و «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^(۲)، ولی خداوند بر آنان حکم کفر و شرک کرده است به خاطر این سخنشان: «لَيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» و متوسلان نیز همانند ایشان هستند.

از کسانی که ضد ابن عبدالوهاب کتاب نگاشته اند بزرگ ترین استاد او، شیخ محمد بن سلیمان گردی، نگارنده حواشی شرح ابن حجر بود که به نیکوترین شکل متنی بر آن نگاشت.^(۳)

چون ابن عبدالوهاب و یاوران او به دعوت پلید خود - که با آن مسلمانان را تکفیر می کردند - برخاستند قبایل شرق را یکی پس از دیگری در اختیار گرفتند، و زان پس قلمروشان رو به گسترش نهاد و بر یمن، مکه و مدینه و قبایل حجاز سیطره یافتند تا آن جا که قلمرو آن ها به نزدیکی شام رسید و به مزیریب دست یافتند. آنان در آغاز کارشان شماری از دانشمندان خود را به این پندار گسیل داشتند تا مگر عقاید علمای مکه و مدینه را تباہ سازند و شبهه های آکنده از دروغ و دغل خود

را در میان آنان راه دهند. پس چون به مکه و مدینه رسیدند و عقاید و

ص: ۶۳

۱- زخرف/۸۷؛ و اگر از آنان پرسى چه كسى آنان را خلق كرده؟ مسلماً خواهند گفت: خدا.

۲- لقمان/۲۵؛ و اگر از آن ها پرسى چه كسى آسمان ها و زمين را آفریده است؟ مسلماً خواهند گفت: خدا.

۳- اين كتاب الحواشى المدنيه على المقدمه الحضرميه ناميده مى شود در فقه شافعى كه چاپ شده در دسترس است.

قلمرو خود را به علمای آن جا باز گفتند علمای این دو شهر آنان را پس زدند و استدلال هایی اقامه کردند که وهابیان از پاسخ بدان باز ماندند و نادانی و گمراهی ایشان بر علمای مکه و مدینه محرز شد و آن ها را افرادی مسخره یافتند «كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَزَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»^(۱)، و چون به عقاید آنان نگریستند آن را مشتمل بر بسیاری کفریات یافتند و هنگامی که بر آنان برهان اقامه کردند نزد قاضی شرع مکه یک گواهی نگاشتند که حاکی از کفر آنان در عقایدشان بود تا کار ایشان در میان مردم شهره گردد و یکایک مردمان آنان را بشناسند.

این رویداد به روزگار فرمانروایی شریف مسعود بن سعید بن سعد بن زید، متوفی به سال ۱۱۶۵ هجری، پیش آمد و او فرمود تا این ملحدان را به زندان افکنند و بدین سان زندانی شدند. شماری از آنان به درعیه گریختند و آنچه را دیده بودند گزارش کردند و این بر سرکشی و استکبار آن ها افزود و امیران مکه، دیگر بدانان اجازه نمی دادند برای حج به مکه آیند و آنان بر پاره ای از قبایل زیر فرمان امیر مکه شبیخون می زدند و در پی آن میان ایشان و امیر مکه، مولانا شریف غالب بن مسعود بن سعید بن سعد بن زید، جنگ در گرفت و این آغاز جنگ آن ها به سال ۱۲۰۵ هجری بود.

میان امیر مکه و وهابیان جنگ های بسیاری در گرفت که در اثنای آن

زیادی از مردمان جان باختند و این چنان بود که کار وهابیان و بدعت آنان همچنان نیرو می گرفت و انتشار می یافت تا آن که بیشتر قبایل و عرب های

ص: ۶۴

۱- مدثر / ۵۰ و ۵۱؛ چونان خرانی رمیده که از شیر ژیان گریخته اند.

زیر فرمان امیر مکه، در برابر وهابیان سر به فرمان فرود آوردند.

در سال ۱۲۱۷ هجری وهابیان با سپاهی فراوان روان شدند و در بیرون طائف اردو زدند و مردم این شهر را به ماه ذی قعدة همین سال محاصره کردند. پس بر این شهر چیره شدند و زن و مرد و کودک آن را از دم تیغ گذراندند و جز اندکی کس از این کشتار رهایی نیافت. وهابیان همه دارایی آنان را تاراج کردند و خواستند تا راه مکه در پیش گیرند، ولی دانستند که مکه در این هنگام حاجی بسیار دارد و حاجیان شام و مصر به مکه می روند و همگی به جنگ با آنان خواهند آمد، پس در طائف ماندند تا ماه حج پایان پذیرفت و حاجیان به شهرهای خود رفتند و وهابیان سوی مکه تاختند و شریف غالب، توان جنگ با سپاه وهابیان را نداشت و لذا در جدّه فرود آمد. مردم مکه ترسیدند که مبادا وهابیان با آنان همان کنند که با مردم طائف کردند. پس کسانی نزد وهابیان فرستادند و از آنان امان خواستند و وهابیان بدیشان امان دادند و بدین سان در هشتم محرم ۱۲۱۸ هجری به مکه درآمدند. آنان چهارده روز در مکه ماندند و در این مدت مردم را به توبه و امانی داشتند و به گمان خود اسلام آنان را تجدید می کردند و ایشان را از به جای آوردن کارهایی چون توسل و زیارت قبور که به اعتقاد آنان شرک بود باز می داشتند.

از آن پس وهابیان با سپاه خود برای جنگ با شریف غالب، راهی جدّه

شدند و چون جدّه را محاصره کردند، شریف غالب آن ها را به توپ بست و بسیاری از آنان را کشت، لذا وهابیان نتوانستند جدّه را بگیرند و پس از هشت روز باز گشتند و به شهرهای خود رفتند و سپاهی از خود را بر مکه نهادند و امیری را برایشان گماشتند که همان شریف عبدالمعین، برادر

شریف غالب بود. شریف عبدالمعین این منصب را پذیرفت تا با مردم مکه خوشرفتاری کند و زیان این اشرار را از آنان دور کند.

در ربیع الاول همین سال شریف غالب همراه والی حکومت، شریف پاشا، با سپاهیان راه مکه در پیش گرفت و چون به مکه رسیدند سربازان وهابی را از شهر راندند و فرمانداری مکه بار دیگر به دست شریف غالب رسید.

وهابیان مکه را ترک کردند و قبایل را بسی مورد تاخت و تاز قرار دادند و طائف به دست ایشان افتاد و از سوی خود امیری بر آن گماشتند با نام عثمان مضایفی. این امیر با برخی از سربازان خود به قبایل پیرامون مکه و مدینه می تاختند و آن ها را زیر فرمان خود در می آوردند تا توانستند بر آن جا و همه سرزمین های زیر فرمان امیر مکه چیرگی یابند، و در پی آن خواستند تا مکه را بگیرند و در سال ۱۲۲۰ هجری با سربازان خود به مکه تاختند و آن را محاصره کردند و همه سوی آن را در میان گرفتند و محاصره را سخت کردند و از رسیدن خواربار به مکه جلوگیری کردند و کار بر مردم مکه دشوار شد و شریف غالب ناگزیر شد با آنان آشتی کند و به تأمین مردم مکه پردازد، پس گروهی را برگزید تا میان آنان میانجیگر

کنند و بدین سان کار آشتی را با شروطی از جمله خوشرفتاری با مردم مکه سامان دادند. از دیگر شروط آن این بود که فرمانداری مکه از آن شریف غالب باشد. کار صلح سامان یافت و وهابیان در اواخر ذی قعدة ۱۲۲۰ هجری به مکه در آمدند و بر مدینه منوره - بر ساکنان آن برترین درودها - چیره شدند و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را تاراج کردند و دارایی های آن بگرفتند و کارهایی کردند بسی زشت.

وهابیان از سوی خود امیری را بر مدینه نهادند که مبارک بن مضمیان نامیده می شد. فرمانروایی آنان بر مکه و مدینه هفت سال به طول انجامید. آن ها از آمدن شامیان و مصریان با هودج به حج جلوگیری می کردند. ایشان برای کعبه شریفه رواندازی از عباى سیاه ساختند و مردم را وامی داشتند تا به دین آنان در آیند و اجازه نمی دادند کسی تنباکو مصرف کند. و اگر آگاه می شدند کسی تنباکو کشیده به زشت ترین صورت تعزیرش می کردند. آن ها قبه های حرم اولیا را درهم کوبیدند. حکومت عثمانیان در آن هنگام بس آشفته بود و سرگرم جنگی سخت با مسیحیان بودند و در کنار نهادن سلاطین و کشتن ایشان با هم ناسازگاری داشتند که به خواست خدا از چند و چون آن آگاه خواهیم شد.

در این هنگام فرمان سلطان عثمانی برای فرماندار مصر، محمد علی پاشا، صادر شد که برای جنگ با وهابیان، سپاهی بسیج کند و این به سال ۱۲۲۶ هجری بود.

محمد علی پاشا سپاهی فراوان بسیج کرد و به فرمان سلطان عثمانی

پسر خود، طوسون پاشا، را بر این سپاه فرماندهی داد.

این سپاه در رمضان همین سال از مصر روان شدند و همچنان از خشکی و دریا برفتند تا به ینبع رسیدند و آن را از دست وهابیان ستانند و در پی آن به صفرا و حدیده رسیدند و میان ایشان و تازیان حربیه در میان صفرا و حدیده جنگی در گرفت و از آن جا که همه این قبایل گوش به فرمان وهابیان داشتند و به وهابیان پیوسته بودند و شمار این قبایل بسیار بود سپاه مصر را درهم شکستند و بسیاری از آن ها را کشتند و هرچه را داشتند به یغما بردند و این در ماه ذی حجه ۱۲۲۶ هجری بود و تنها

اندکی از این سپاه توانستند به مصر باز گردند.

محمد علی پاشا به سال ۱۲۲۷ هجری سپاهی دیگر بسیج کرد و خواست تا خود سوی حجاز روی آورد. سپاهیان در کمال نیرو و آمادگی در ماه شعبان سوی او آمدند. آن ها هجده توپ و سه نارنجک با خود داشتند و توانستند آنچه را در دست وهابیان بود بگیرند و بی هیچ جنگی در رمضان، صفرا و حدیده را از چنگ وهابیان بیرون کشیدند و تنها با دادن درهم بسیار عرب ها را فریب دادند و تنها به شیخ مشایخ حرب صد هزار ریال پرداختند و به یکی از شیوخ جزء حرب هجده هزار ریال دادند و برای آنان پروارهایی تعیین کردند که همه ماهه مصرف کنند و این ها همه به تدبیر رئیس مکه، شریف غالب، بود که در ظاهر از وهابیان فرمان می بُرد.

بار نخستی که سپاهیان مصر از وهابیان شکست خوردند از آن رو بود

که با شریف غالب نامه نگاری نکردند تا کار به تدبیر او باشد. سپاهیان مصر در اواخر ذی قعدة به مدینه منوره وارد شدند و چون این خبر به مصر رسید شهرها را سه روز آذین بستند و بسیار در سپیدمهره [نوعی بوق و شیپور] دمیدند و توپ شلیک کردند و برای همه سلاطین روم مژده نامه فرستادند. سپاهیان دریانورد در اوایل محرم ۱۲۲۸ هجری بر جدّه دست یافتند و آن گاه سوی مکه رفتند و بر آن جا نیز چیره شدند و این همه کامیابی بدون هیچ جنگ و با تدابیر پنهانی شریف غالب به دست آمد.

چون سپاهیان مصر به جدّه رسیدند سربازان وهابی و سرداران مکه از این شهر گریختند. امیر وهابیان، سعود، که در سال ۱۲۲۷ هجری به حج

رفته بود بی آن که از استیلای سپاه مصر بر مدینه آگاه شود به طائف و سپس به درعیه رفت و چون به درعیه رسید از دستیابی سپاه مصر به مکه و طائف آگاه شد و چون این سپاه به جدّه و مکه رسیدند امیر طائف، عثمان مضایفی، گریخت و دیگر سربازان و سرداران وهابی طائف نیز پای به فرار نهادند.

در ربیع الاول ۱۲۲۸ هجری محمد علی پاشا مژده رسانانی را با کلیدهایی به دارالحکومه عثمانی فرستاد و پیغام داد که این کلیدهای مکه، مدینه، جدّه و طائف است. مژده رسانان همراه کلیدها با کاروانی باشکوه به دارالحکومه وارد شدند و کلیدها را بر سینی هایی از زر و سیم نهادند و پیشاپیش آن ها در سینی های زرین و سیمین عود و بخور دود می کردند و

پشت سرشان طبل ها و لیلک ها نواخته می شدند و از برای این پیروزی آذین بستند و در سپیدمهره دمیدند و توپ شلیک کردند و به آورندگان کلیدها هدیه ها دادند و بر جایگاه محمد علی پاشا افزودند و برای او و قلمروهای تابع او مدال هایی فرستادند.

در ماه شوال ۱۲۲۸ هجری محمد علی پاشا، خود، به حجاز روی آورد و پیش از رهسپاری او از مصر، شریف غالب، عثمان مضایفی را - که امیر وهابیان بر طائف بود - دستگیر کرد و او را که از بزرگ ترین یاوران و سالاران وهابی شمرده می شد با آهن به زنجیر کشید و به مصر فرستاد و او پس از روی آوردن محمد علی پاشا به حجاز، در ذی قعدة به مصر رسید و سپس او را به دارالخلافه عثمانی فرستادند و در آن جا جانش گرفتند.

محمد علی پاشا در ذی قعدة به مکه رسید و شریف غالب بن مساعد

را دستگیر کرد و به دارالخلافه فرستاد و برادر زاده او، شریف یحیی بن سرور بن مساعد، را بر این مکان مکین گماشت و در محرم ۱۲۲۹ هجری مبارک بن مزیان را که امیر وهّابی مدینه منوره بود به دارالخلافه فرستادند و او را در قافله ای در قسطنطنیه گرداندند تا مردم او را ببینند و پس از آن خون وی ریختند و سر او را بر باب السرایا آویختند و با عثمان مضایفی نیز چنین کردند. اما شریف غالب را به سلانیک فرستادند و او با ارجمندی در آن جا بود تا سرانجام در سال ۱۲۳۱ هجری جان سپرد و در همان جا به خاکش سپردند و بر گورش گنبد خانه ای ساختند که

همگان به زیارتش می رفتند. او بیست و شش سال فرماندار مکه بود.

وزان پس محمد علی پاشا سپاهیان بسیاری را به تربت، بیشه، شهرهای غامد و ظهران و شهرهای عسیر فرستاد تا با گروه های وهّابی بجنگند و آن ها را ریشه کن کرد و در شعبان سال ۱۲۲۹ هجری خود، پی آنان گرفت و به این شهرها رسید و بسیاری از آن ها را کشت و زیادی را اسیر کرد و دیارشان را به ویرانی کشید.

در جمادی الاولی ۱۲۲۹ هجری سعود، سلطان وهّابیان، بمرد و پس از او پسرش عبدالله به جای پدر نشست. با فرا رسیدن ایام حج، محمد علی پاشا از سرزمین های وهّابی که بدان ها رسیده بود، به سوی مکه بازگشت. او حج خویش بگذارد و تا رجب ۱۲۳۰ هجری در مکه بماند، سپس روی سوی مصر آورد و حسن پاشا را در مکه نهاد.

محمد علی پاشا در نیمه رجب ۱۲۳۰ هجری به مصر رسید. او یک سال و هفت ماه در حجاز ماندگار بود و هنگامی به مصر بازگشت که کارهای حجاز را سامان داده گروه های وهّابی پراکنده در همه قبایل حجاز

و شرق را درهم کوفته بود و تنها شماری از آنان در درعیه مانده بودند که امیرشان عبدالله بن سعود بود. محمد علی پاشا سپاهی را برای جنگ با او بسیج کرد و این سپاه را به فرماندهی پسرش، ابراهیم پاشا، گسیل داشت. عبدالله بن سعود پیش از آن با طوسون پاشا، پسر محمد علی پاشا، آن هنگام که در مدینه بود نامه نگاری می کرد و با او به این شرط که گوش به فرمان محمد علی پاشا باشد پیمان آشتی بسته بود تا در منصب

فرمانداری خود بماند، ولی محمد علی پاشا بدین آشتی تن در نداد و پسرش، ابراهیم پاشا را آماده کرد و کار فرماندهی سپاه بدو سپرد. آغاز این رویداد اواخر سال ۱۲۳۱ هجری بود. او در سال ۱۲۳۲ هجری به درعیه رسید و با سپاهش به جنگ با عبدالله بن سعود برخاست و پیکارهایی میانشان در گرفت که باز گفت چند و چون آن به درازا می کشد تا سرانجام ابراهیم پاشا توانست در ذی قعدة ۱۲۳۳ بر عبدالله بن سعود فائق آید. چون این خبرها به مصر رسید هزار توپ شلیک کردند و شیپور نواختند و مصر و روستاهای آن را هفت روز آذین بستند.

محمد علی پاشا عنایت بسیار به جنگ با وهابیان داشت و بخش هایی از خزانه را هزینه این کار می کرد تا آن جا که یکی از مباحران او خبر رساند دست اندرکاران تنها برای یک بار هزینه بارگیری یکی از این خزانه ها چهل و پنج هزار ریال پرداخت کرده اند تا آن را از ینبع به مدینه برند و هزینه هر شتر شش ریال بوده است که نیمی از آن را امیر ینبع و نیم دیگر را امیر مدینه پرداخت می کرده است و هنگام رسیدن بار از مدینه به درعیه تنها هزینه این باربران صد و چهل هزار ریال بوده است.

ابراهیم پاشا، عبدالله بن سعود را دستگیر کرد و او را همراه بسیاری از

سردارانش به مصر فرستاد و عبدالله در هفدهم محرم ۱۲۳۴ هجری به مصر رسید و برای او کاروانی پرشکوه سامان دادند و مردم او را می دیدند. پس عبدالله بن سعود را بر شتری تندرو نشانند و مردم برای تماشای او ازدحام کرده بودند. چون عبدالله بن سعود بر محمد علی پاشا

درآمد پاشا در برابر او برخاست و با شادی استقبالش کرد و نزد خود نشانند و با او سخن گفت. محمد علی پاشا از او پرسید: این همه امروز و فردا برای چه بود؟

عبدالله بن سعود پاسخ داد: جنگ، جانگیر بود.

محمد علی پاشا پرسید: پسر، ابراهیم پاشا، را چگونه یافتی؟

عبدالله بن سعود پاسخ داد: هیچ کوتاهی نکرد و همه توانش را به کار زد. ما نیز چنین کردیم تا آن شد که خدای بزرگ مقدر کرده بود.

محمد علی پاشا بدو گفت: از سرورمان سلطان برای تو تقاضای بخشایش خواهم کرد.

عبدالله بن سعود گفت: هر چه مقدر باشد همان می شود.

محمد علی پاشا خلعتی بر تن او پوشاند و به خانه اسماعیل پاشا در بولاق باز گشت.

نزد عبدالله بن سعود یک صندوق کوچک حلبی بود. محمد علی پاشا پرسید: این صندوق چیست؟

عبدالله بن سعود پاسخ داد: این را پدرم از سرای پیامبر برگرفت و من اینک آن را به خدمت سلطان عثمانی می برم.

پاشا فرمان داد آن را بگشایند و در آن سه قرآن از خزانه های سلاطین یافت که کسی از آن نیکوتر ندیده بود و با این سه قرآن سیصد دانه

مروارید درشت و یک دانه زمرد بزرگ و نواری از طلا دیده می شد. محمّد علی پاشا بدو گفت: آنچه از سرای پیامبر برگرفتید جز این چیزها

بسیار دیگری بود.

عبدالله بن سعود گفت: این چیزهایی است که نزد پدرم یافتیم. او هر چه را در این خانه یافت برای خود اختصاص نداد بلکه عرب ها و مردم مدینه و کسان حرم و شریف مکه برای خود چیزهایی برداشتند.

پاشا گفت: درست است، ما نزد شریف چیزهایی از این گونه یافتیم.

پس عبدالله بن سعود را به دارالخلافه عثمانی فرستادند و ابراهیم پاشا در محرم ۱۲۳۵ هجری پس از ویران کردن کلی درعیه از حجاز به مصر بازگشت. او درعیه را چنان درهم کوفت که ساکنانش آن را وانهادند.

چون عبدالله بن سعود در ربیع الاول به دارالخلافه عثمانی رسید او را در شهر گرداندند تا مردم ببینندش و در پی آن وی را کنار دروازه همایون و یارانش را در جای های گوناگون کشتند.

این فرایند بسیار چکیده ماجرای وهابیان بود و اگر قرار بود هر داستانی را گسترده بیاوریم سخن به درازا می کشید. فتنه وهابیان از مصیبت هایی بود که اسلام بدان دچار شد. آن ها خون بسیار ریختند و دارایی های فراوان تاراج کردند و گزندشان همه گیر شد و شرشان روان. لَاحَوْلَ وَ لَاقُوهُ إِلَّا بِاللَّهِ.

در بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود چنین فتنه ای تصریح شده است که از آن میان یکی این حدیث است: «مردمی از جانب مشرق برمی خیزند که قرآن می خوانند و این قرآن از کتف آنان فراتر نمی رود. از دین گریزان می شوند چنان که تیر از کمان گریزان می شود و نشانه آن ها

این حدیث به گونه های مختلف روایت شده است که برخی در صحیح بخاری و شماری در کتب دیگر است و نیازی نیست با آوردن آن روایات، سخن را به درازا کشیم یا از کسانی که آن را روایت کرده اند نام ببریم، زیرا احادیثی صحیح و مشهور هستند.

در این تعبیر «نشانه آن ها تراشیدن موی سر است» صراحتی آشکار دیده می شود در این که آنان پیروان خود را به تراشیدن موی سرشان فرامی خواندند و این ویژگی در میان هیچ یک از گروه های خوارج و بدعت گذاران پیش از آن ها دیده نمی شود.

سید عبدالرحمان اهدل، مفتی زبید، می گفت: نیازی نیست برای ردّ وهابیان کتابی نگاشت، بلکه برای ردّ آن ها، همین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که «نشانه آن ها تراشیدن موی سر است» کافی است، زیرا جز آن ها هیچ بدعت گذاری به انجام دادن این کار [به عنوان یک تکلیف] نپرداخته است.

از دیگر ویژگی های ایشان آن است که آنان مردم را از طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منع می کنند و حال آن که احادیث مربوط به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای امت خویش فراوان و متواتر است. آنان همچنین از خواندن کتاب دلائل الخیرات که مشتمل بر صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از اوصاف کامل اوست، منع می کنند و معتقدند چنین کاری شرک است. آن ها هم چنین از فرستادن صلوات بر مناره ها پس از اذان جلوگیری

می کنند تا آن جا که یک بار مردی نیکو که کور نیز بود و اذان می داد پس از اذان با آن که وهابیان او را از این کار منع کرده بودند بر پیامبر و خاندان او

درود فرستاد. او را نزد ابن عبدالوہاب آوردند و او فرمان کشتن او را صادر کرد و خون مرد کور بریختند. اگر بخواهیم در صدد کاوش این گونه رفتار آن‌ها باشیم، مثنوی، هفتاد من کاغذ شود و ذکر همین قدر کافی است و خدای سبحان خود آگاه تر است.

در این جا سخن شیخ احمد زینی دحلان به پایان می‌رسد.

در فهرست پیوستی که در کتاب او آمده نام علمای وہابیت برده شده و می‌توان با علما و پیشوایان ایشان آشنا شد.

مرحله ششم

سلفیه و وہابیت معاصر

این مرحله نشان دهنده علمای کانون پژوهش و فتوا و تبلیغات و البانی و پیروان اوست که همگی پیکره اندیشه ای واحدند.

این عده به فعالیت‌هایی پرداخته‌اند که در این نوشتار گفتیم و شرح دادیم؛ فعالیت‌هایی همچون سیطره بر دانشگاه‌ها برای فارغ‌التحصیل کردن آن گروه از دانشجویهایی که اندیشه آن‌ها را با خود دارند، چنان که به انتشار کتاب‌های وہابی‌گری و سلفی‌گری می‌پردازند و این کتاب‌ها را به زبان‌های گونه‌گون ترجمه می‌کنند و فعالیت‌های دیگری که در این کتاب گفته آمده است.

البانی در شمار نظریه پردازان اندیشه تشبیه و تجسیم است، بگذریم

که در پاره ای مسائل که در کتاب البشاره والاتحاف بما بین ابن تیمیہ والالبانی فی العقیدہ من الخلاف آورده ایم با ابن تیمیہ ناسازگاری دارد. او بر باور خود به تعبیر «خدا کجاست» پا می‌فشرد و با تأکید از حدیث سست

ص: ۷۵

جاریه دفاع می کند، چنان که خود او مقدمه ای را بر مختصر کتاب العلوّ ذهبی نگاشته که از عقاید تشبیه و تجسیم آکنده است.

ص: ۷۶

اندیشه های سلفیان در چند نکته خلاصه می شود که نخست آن ها را به اختصار یادآور می شویم و سپس با شرح و بیان و استدلال آن ها را بازگو می کنیم:

۱ - پذیرش عقیده تشبیه و تجسیم در حق خدای متعال.

۲ - مخدوش کردن بزرگداشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کینه توزی آن ها با

اهل بیت و بی احترامی به ایشان.

۳ - تروریسم فکری، یا همان متهم کردن مخالفانشان به شرک و کفر و بدعت.

۴ - به رسمیت نشناختن هیچ یک از فرقه های اسلامی و کینه توزی نسبت بدان ها که عبارت اند از: زیدیه، اشاعره، امامیه، اباضیه و معتزله و

در نتیجه ستیزه جویی با اندیشه تقریب مذاهب.

۵ - ستیزه گری آنان با تصوّف اسلامی و نمادهای آن همچون مجالس

ذکر دسته جمعی و زادروزها و زیارت حرم پیامبران و صحابه و اولیا و کسانی از این دست و بدعت و خرافه دانستن این گونه اعمال.

۶- به رسمیت نشناختن مفسران پیشوا و کتب تفسیر و ناسازگاری سازش ناپذیر با تأویل و مجاز که از اصول درک زبان عربی و شیوه های آن است.

۷- گرایش آن ها به استدلال حدیثی و دوری و رمیدگی از استدلال قرآنی، و از همین قبیل است سخن جلودار آن ها بر بهاری حنبلی: «اگر دریافتی دوستی که به نزد او حدیث می بری، از حدیث بیزار است و دانستی که به قرآن گرایش دارد، بی هیچ تردیدی او زندیق است، پس از نزد او برخیز و رهایش کن»^(۱).

۸- بازیچه گرفتن احادیث نبوی از سوی ایشان و تناقض در حکم به این احادیث، چنان که در البانی دیده می شود و حکم به صحت یا ضعف احادیث، متناسب با اقتضای مذهب آن ها.

۹- به رسمیت نشناختن اجماع و معتبر دانستن این سخن که: «هر که ادعای اجماع کند دروغگوست». چنگ در زدن آن ها به اجماع تنها در اموری است که با خواست آن ها همسوست، مانند مسأله علوّ خدا و این

که خدا در آسمان است. خداوند از این گونه نسبت ها بسی منزّه است.

۱۰- ناسازگاری آن ها با عقل و عقلانیت و گفت و گو و داشتن رفتاری در جهت تحمیل اندیشه خود به دیگران.

۱۱- کنار نهادن قیاس بجز در مسأله تشبیه خدا به خلق.

ص: ۷۸

۱- از کتاب شرح السنّه اثر بر بهاری حنبلی، مرده به سال ۳۲۹ هجری، چاپ دارالسلف، عربستان سعودی، ریاض، چاپ دوم، ۱۹۹۷م.

جزئیات مهم ترین اندیشه های وهابیان سلفی

اشاره

در این جا می خواهیم به ذکر نکته ای بس مهم پردازم:

بیشتر کسانی که از فرقه ها و طوایف گوناگون، سلفی گری و وهابی گری را خوش نمی دارند و در صدد مبارزه با این اندیشه هستند حقیقتا با مهم ترین بنیادهایی که وهابیان سلفی اصول و عقیده خود را بر آن بنا کرده اند و خواهان انتشار آن ها در میان مردم هستند آشنایی ندارند و از شیوه درست ردّ آنان و چگونگی مبارزه با ایشان ناآگاه اند و این مشکل بزرگی است که مبارزان با وهابیت از آن رنج می برند.

برای نمونه، بیشتر کسانی که با وهابیت به مخالفت بر می خیزند در علم عقاید و توحید و حدیث و استدلال، ناتوان هستند و حدیث صحیح را از ضعیف باز نمی شناسند و توانایی بررسی سند و متن حدیث را ندارند تا بر صحت یا ضعف یا بطلان آن حکم کنند و در نتیجه نمی توانند با وهابیت و سلفی گری به مناقشه برخیزند تا حجت و استدلال آن ها را

درهم کوبند. بیشتر دشمنان وهابی گری به کار حدیث نپرداخته اند، بگذریم از ضعف همگانی که گریبان علمای اهل سنت را چندان گرفته که سطح علمی آن ها کاهش یافته است.

امروزه شاهد هستیم که بیشتر دکترهای آموزشگر که دانشمندان امروز در دانشگاه ها و دیگر آموزشگاه ها هستند تنها در بخش های بسیار محدود یکی از علوم الهیات تخصص دارند و توان کاوش در دیگر

بخش‌هایی را که در آن تخصص نگرفته‌اند ندارند و رساله‌های دکترها به این بخش‌ها نمی‌پردازند و این فاجعه و مشکل پیچیده‌ای است که شایسته است مسلمانان با عنایتی ویژه به حل آن بیندیشند.

هر یک از این مخالفان که به ردّ وهابیان بر می‌خیزد توانِ مناقشه در صحت و ضعف دلایل آنان را ندارد و نمی‌تواند نقطه مخالفت در هر قضیه را به چالش کشد و تنها به بازگفت سخنان دانشمندان گذشته و آراستن آن‌ها با عبارات زیبا و بدون تحریر علمی و اطمینان از نقطه نزاع به طرح پاره‌ای از دلایلی می‌پردازد که هم از ضعف برخوردار است هم از صحت، و شاهدیم که این گروه یا از طرح آن نقطه گریزان‌اند یا از اموری سخن می‌گویند که اساساً محل بحث نیست یا سخن را تنها با مسخ کردن چهره وهابیان سلفی به تباهی می‌کشانند.

از دیگر سو می‌بینیم که این گروه نمی‌توانند با قواعد اصولی و حدیثی شناخته شده و متداول در میان اهل علم اندیشه وهابیان را ابطال کنند^(۱)،

چنان‌که نمی‌توانند این اندیشه را برسند و برای مبارزه با آن برنامه‌ریزی کنند. آن‌ها این آمادگی را نیز ندارند تا برای محقق کردن این خواست و

ص: ۸۰

۱- این بدان معنا نیست که در میان اهل علم، حاذقی یافت نمی‌شود که به ردّ آنان پردازد و آنچه گفتیم وضع غالب علمای هم‌روزگار ماست و گرنه سروران ما اشراف غماریون و علامه کوثری و ارجمندانی دیگر با دانشی ژرف و کاویدن دلایل قرآن و سنت توانسته‌اند به ردّ وهابیان پردازند و این دلایل را ارزیابی کنند و دلالت آن را از نظر بگذرانند و در این پیرامون سخنی نو بیاورند، ولی بسیاری از مخالفان، که می‌خواهند اندیشه وهابیت را درهم کوبند این کتاب‌ها را ندیده‌اند و چنین کتاب‌هایی نتوانسته‌اند به مقصود خود رسند، زیرا شمار آن‌ها اندک است و برای چاپ و نشر آن‌ها پشتیبانی مالی وجود ندارد، در حالی که کتب وهابیان و سلفیان چنین نیست.

پرداختن بدان به سخنان ما گوش سپرند و این البته در حالی است که از توان مالی و دیگر توان ها برخوردار باشند تا این امکان را بیابند که برای محقق کردن این هدف به طرّاحی دقیقی پردازند و اگر این همیاری میان ما و ایشان چهره بندد، این امکان پدید خواهد آمد تا اندیشه سلفی وّهائیت را برسیم و آن را به اندیشه ای اسلامی بدل کنیم به دور از تشبیه و تجسیم و کینه توزی به اهل بیت کریم نبوی. این با در نظر داشتن آن است که بسیاری از دشمنان و مخالفان وّهایی گری و سلفی گری قادر به تشخیص زمینه های علمی نیستند به گونه ای که قضایا را با یکدیگر در می آمیزند و بی آن که بدانند اندیشه های وّهایی را با خود دارند و از آن به دفاع برمی خیزند.

از مسائلی که باید بدان توجه داشت، این است که بیشتر صوفیانِ همروزگار ما و بسیاری از مشایخ گمان می کنند که فرق آن ها با وّهائیان یا

سلفیان تنها این است که وّهائیان برپایی سالزاد معصومان را حرام می دانند و اجازه نمی دهند پس از اذان بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و به دست گرفتن تسبیح و توسّل و استغاثه به انبیا و اولیا و پاره ای امور فرعی دیگر را ناروا می شمرند و از درک این حقیقت غافل اند که وّهائیان یا سلفیان در عقاید و فقه و حدیث اندیشه هایی را بنا می نهند و آن ها را با ابزار گوناگونی انتشار می دهند؛ ابزاری همچون نوار، کتاب، اینترنت، سخنرانی، درس و موعظه و حتّی سخنرانی هایی که اساتید دانشگاهی معتقد به اندیشه وّهایی القا می کنند یا مدافعان تبلیغاتی وّهائیت تا مگر از این راه اندیشه های وّهایی را در دل جوانان بکارند و بدین سان مردمان به این اندیشه مستهجن بگروند.

بر این اساس ما باید در این نوشتار مهم ترین اندیشه ها و بنیادهایی را تبیین کنیم که وهابی های سلفی نما [که خود را به دروغ به پیشینیان بسته اند] آن ها را باور دارند و همگان را به سوی آن ها فرا می خوانند و اینک به بیان آموزه های ایشان می پردازیم و در این راه از خدا توفیق می جوئیم.

اول: عقیده تشبیه و تجسیم درباره خداوند سبحان

وهابیان سلفی معتقدند که خداوند متعال جسمی دارد برخوردار از حد و مرز(۱)، و چهره و دو چشم و دهان و دندان دارد و پرتوی از چهره اش

بر می تابد که همان شهباحات است، چنان که دو دست دارد برخوردار از کف و انگشت کوچک و انگشت شست و دیگر انگشت ها و سینه ای و پهلویی و دو ساق و دو پا و دو قدم و بر عرش نشسته است و از مکانی به مکان دیگر جا به جا می شود و در نیمه دوم شب به آسمان دنیا فرود می آید و بانگ می زند سپس فراز می رود. بسی منزّه است خدای از چنین نسبت هایی.

حافظ ابن جوزی(۲) که خدا را از این گونه نسبت ها منزّه می داند در کتاب خود دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه (ص ۹۷) چنین می گوید:

ص: ۸۲

۱- ابن تیمیه در کتاب خود موافقه صریح المعقول که در حاشیه منهاج السنّه او چاپ شده در ج ۲، ص ۲۹ بدین سخن تصریح دارد.

۲- حافظ ابن جوزی جز ابن قیم جوزیه، شاگرد ابن تیمیه، است. این ابن جوزی صد سال پیش از ابن تیمیه می زیسته است و از تشبیه و تجسیم به دور بوده و این نکته ای است در خور توجه.

در میان یارانمان (۱) کسانی را دیده ام که در اصول (۲)، سخنانی ناشایست می گویند، و از این میان سه نفر در نگارش این سخنان نامزد شدند. ابوعبدالله بن حامد و یارش قاضی و ابن زاغونی که کتاب هایی نگاشتند که با آن مذهب را به زشتی کشانده اند و دیدم که نگارندگان آن به جایگاه عوام نزول کرده اند و صفات الهی را متناسب با حس توجیه کرده اند و چون شنیده اند که خداوند متعال آدم را به صورت خود آفریده است پس برای او افزون بر ذات، چهره ای اثبات کرده اند با دو چشم و دهان و زبان

کوچک و دندان ها و پرتوهایی از چهره او تابان که همان سبحات است و دو دست و انگشتان و کف و انگشت کوچک و شست و سینه و ران و دو ساق و دوپا، و این که گفته اند نشنیده ایم خدا سر داشته باشد. آن ها می گویند: جایز است خدا چیزی را لمس کند و او را لمس کنند و بنده را به خود نزدیک کند. برخی از آن ها گفته اند: خدا نفس می کشد و با این سخن عوام را خشنود می کنند که: نه آن گونه که درک می شود!!

آن ها ظاهر اسماء و صفات را گرفته اند و بر آن ها با بدعت نام نهاده اند و هیچ دلیل نقلی و عقلی ندارند و به متونی که ایشان را از ظاهر به مفاهیم واجب برای خدای متعال و لغو پندارهای ظاهر ساز که از ویژگی های حدوث است توجه می دهد گوش نمی سپرند.

سخن حافظ ابن جوزی در این جا به پایان می رسد.

علامه مورخ ابن اثیر در کتابش الکامل فی التاریخ در میان رویدادهای

سال ۴۲۹ هجری چنین می گوید:

در این سال دانشمندان، ابویعلی فراء حنبلی را از بهر آنچه درباره صفات خداوند در کتابش آورده بود و حکایت از اعتقاد او به تجسیم داشت انکار کردند. ابوالحسن قزوینی زاهد به جامع منصور بیامد و در این پیرامون سخن گفت. خداوند از آنچه ستمگران بر او می بندند بسی والاتر است.

و باز ابن اثیر در میان رویدادهای سال ۴۵۸ هجری می گوید:

ص: ۸۳

۱- یعنی حنبلیان.

۲- یعنی در عقاید و توحید که اصل و اساس دین است.

در این سال ابو یعلیٰ فزّاء حنبلی، نگارنده کتاب الصفات بمرد. او در

این کتاب سخنانی شگفت آورده بود و ترتیب ابواب آن گواه تجسیم محض بود. خداوند از این گونه سخنان والاتر است.

ابوشامه حافظ در کتابش ذیل الروضتین (ص ۱۳۹) درباره ابن قدامه

مقدسی حنبلی (۱) مشهور و نگارنده کتاب ذمّ التأویل و لمعه الاعتقاد و العلوّ چنین می گوید:

ولی سخن او پیرامون عقاید بر همان شیوه مشهور هم آیینان اوست. سبحان الله! که با همه عظمت علمی اش حقیقت امر در این باره بر او روشن نشده است.

حنبلیان از این پیشتر در اثبات تشبیه و تجسیم کتاب های بسیاری نگاشته اند که از آن جمله است:

۱ - الردّ علی الجهمیه که آن را به احمد بن حنبل نسبت می دهند. ذهبی روشن کرده است که این کتاب را بر او بسته اند، زیرا در سیر اعلام النبلاء

(۱۱/۲۸۶) در شرح حال احمد بن حنبل می گوید:

ص: ۸۴

۱- مرده به سال ۶۲۰ هجری.

نه همچون رساله اصطخری و نه چونان ردّ علی الجهمیه که بر ابو عبدالله بسته اند.

۲ - السّیّنه نوشته عبدالله بن احمد که بیهوده گویی هایی دارد و سخنانی ناهمسو با اعتقاد به تنزیه اسلام که خدا از گفته های او آگاه است.

۳ - السّنه، از خلال حنبلی.

۴ - العرش، از عثمان بن ابی شیبّه.

۵ - اثبات الحد لله عزوجل و انه قاعدٌ و جالسٌ علی عرشه، از محمد بن ابی قاسم بن بدران دشتی حنبلی. امام کوثری - رحمه الله - در حاشیه بر کتاب الاسماء والصفات حافظ بیهقی (ص ۴۱۵) از این کتاب نام می برد.

معتقدان به تجسیم، چه در گذشته چه در روزگار ما، کتاب های بسیاری نگاشته اند که باب هایی چنین را در آن ها می بینیم:

باب اثبات چهره برای خداوند متعال، باب اثبات دو دست برای خداوند متعال، باب اثبات دو چشم، باب اثبات ساق، باب اثبات پا، باب اثبات قدم و باب اثبات پهلو، تا آن جا که خدای جل جلاله را به چهره آدمی ترسیم کرده اند.

کتاب ابن خزیمه کتاب التوحید و اثبات صفات الرب در دسترس است. امام رازی در تفسیرش (۱۴/۲۷-۱۵۱) آن را کتاب شرک معرفی می کند و ابن خزیمه از نگارش آن پشیمان شد و، چنان که با دو اسناد از او در کتاب الاسماء والصفات نوشته حافظ بیهقی (ص ۲۶۷) با تحقیق محدث کوثری آمده، از آن کتاب رویگردان می شود.

ابوبکر ابن عربی حافظ در العواصم (۲/۲۸۳) چنین می گوید:

یکی از استادان معتمد به من گفت هرگاه نزد قاضی ابویعلی حنبلی

خداوند سبحان را یاد می کردند پیرامون همان ظواهر صفات خداوند متعال که بدو رسیده بود می گفت: اعتقاد به هر چه از صفات ظاهری خدا را که می خواهید به من نسبت دهید مگر ریش و عورت را. یکی از پیشوایان اهل حق درباره این سخن می گوید: این کلام، کفری زشت و

استهزای خداوند متعال است و گوینده آن نادانی است که از او پیروی نتوان کرد و شایسته توجه نیست و از امامی که بدو منتسب است پیروی نمی کند و خود را زیر نام او می پوشاند و در بت پرستی با مشرکان شریک است و هرگز نه خدا را پرستیده نه او را شناخته است و تنها بتی را در اندیشه اش ساخته و خداوند از آنچه ملحدان و منکران می گویند بسی والاتر است.

ابن تیمیه پا به عرصه نهاد تا این تجسیم و تشبیه را ساماندهی کند و برای آن اصولی بنهد و در کتاب هایش برای آن قواعدی بنیاد کند. او اندیشه تشبیه و تجسیم را از حنبلیانی ستاند که پیش از او بودند و این ستانده ها را برنامه ریزی و تنظیم کرد و به دفاع از آن برخاست و کوشید با عبارت پردازی های نابجا هرگونه زشتی را از دامن آن بزداید!

اگر چه این مقوله طولانی است، برای چکیده گویی به سخنانی از کتب ابن تیمیه بسنده می کنیم که ثابت می کند وی به تجسیم و تشبیه اعتقاد داشته است. از شگفت ترین سخنان ابن تیمیه این کلام اوست که در کتابش بیان تلیس الجهمیه یا همان کتابِ نامیده به نقض اساس التقدیس (۱/۱۰۹) آمده:

اگر چنین است پس نام مشبّهه نه در قرآن، نه در سنت و نه در سخن هیچ یک از صحابه و تابعان همراه با نکوهش نیست.

او پیش از این سخن در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ به اعتراف می گوید:

موصوف به این صفات جز جسم نمی باشد و خداوند متعال جسم

است ولی نه چون اجسام. (۱) او در صفحه ۱۰۱ می گوید:

نه در کتاب خدا و نه در سنت پیامبر و نه در سخن هیچ یک از پیشینیان امت و پیشوایان ایشان چنین نیامده که خدا جسم نیست و صفات او جسم و عرض شمرده نمی شود. پس نفی مفاهیم ثابت شرعی با نفی الفاضلی که نه شرع و نه عقل مفهوم آن را نفی نکرده، نادانی و گمراهی است.

این تصریح روشنی است در عقیده به تجسیم و تشبیه. خدای ما را از چنین عقیده ای حفظ کند.

از آنچه این قیم در کتاب خود اجتماع الجیوش الاسلامیه (ص ۱۰۹) بدان استدلال می کند این سخن اوست: (۲)

عبدالرزاق از معمر و او از ابن مسیب به نقل از ابوهریره و او به نقل از پیامبر آورده که فرموده است: خداوند عزوجل به آسمان دنیا فرود می آید. او در هر آسمانی یک کرسی دارد. او هنگامی که به آسمان دنیا فرود می آید بر کرسی اش می نشیند و می گوید کیست که... و هرگاه صبح رسد اوج می گیرد و بر کرسی خود می نشیند!

در این تجسیم و تشبیه صریح درنگ کنید که چگونه خدای به سان

ص: ۸۷

۱- شگفت آن که ذهبی در کتاب المیزان در شرح حال محمد بن کرام سجستانی، مجسم مشهور، می گوید: از بدعت های کرامیه این سخن آنان پیرامون خداست که جسم است، ولی نه همچون اجسام.

۲- این سخن از چاپ کتاب اجتماع الجیوش الاسلامیه است که دکتر عواد معتق آن را تصحیح کرده است، ولی در چاپ دارالکتب العلمیه در صفحه ۵۵ آمده است که برای اطمینان می توان بدان مراجعه کرد.

جسمی تصویر می شود که اوج می گیرد و بر کرسی می نشیند و این که در هر آسمان یک کرسی دارد.

ابن قیم بی هیچ فاصله ای پیش از این سخن با استدلال و تأیید و بی هیچ انکاری می گوید:

در مسند احمد از حدیث ابن عباس داستان طولانی شفاعت، مرفوع آمده است که: من نزد خدای عزوجل می آیم و او را در کرسی یا تختش نشسته می یابم.

اینک می گویم واژه «نشسته» را ابن قیم از جیب خود افزوده است و در حدیث مزبور در مسند احمد (۱) (۱/۲۸۲ و ۲۹۶) چنین واژه ای دیده نمی شود و آن را باید از جمله جعل های ابن قیم دانست.

ذهبی در العلو، شماره ۷۷، متنی را می آورد که در آن آمده خداوند متعال پس از آفریدن آسمان ها به زمین فرود آمد و آن را گسترده.

خدا از چنین نسبت هایی والاتر است. او این حدیث را به بخاری نسبت می دهد، در حالی که چنین لفظی در این حدیث دیده نمی شود.

ابن قیم در کتابش بدائع الفوائد (۴/۳۹) در میان ابیات روایت شده از دارقطنی آورده است که خداوند، سرور ما محمد صلی الله علیه و آله را در کنار خود بر عرش می نشاند. خداوند از این گونه نسبت ها بسی والاتر است.

وهابی هایی که خود را به صحابه پیشین می بندند کتاب هایی چنین را

ص: ۸۸

۱- البانی در کتاب مختصر العلو ص ۹۳ و مصحح اجتماع الجيوش الاسلامیه در حاشیه شماره ۱۱، ص ۱۰۸ بدین نکته اعتراف دارند. در این کتاب ابن قیم حدیث «گاو را گرامی بدارید» را آورده و در آن به عقاید هندوئیسم فرا می خواند که گاو را احترام می کنند، زیرا او گمان می کند که خدای متعال در آسمان است.

چاپ می کنند و نشر می دهند و نگارندگانشان را بزرگ می دارند و آن ها را پیشوایان توحید و دین می خوانند!!

وهابیان و سلفیان عقاید خود را از این کتاب ها نقل می کنند و برای خدا دو دست و ساق و چهره و تهیگاه و پهلو و قدم و دو چشم و انگشتان و... ثابت می کنند. خداوند از این گونه نسبت ها بسی مبراست. آن ها حدیث جاریه، با همان واژه مترلزل، منحرف و مردود «این الله» را از اصل و اساس اعتقاد خود می دانند، تا جایی که البانی هر که را می دید و می خواست عقیده اش را بیازماید از او می پرسید: «خدا کجاست؟».

خداوند از کجایی و چندی، پاک مبراست.

بسیار است آنچه گفته آمد و نیامد و همه آن ها ثابت می کند که این جماعت - چنان که معروف و مشهور است - به تجسیم و تشبیه اعتقاد دارد.

از شگفتی ها این که اهوازی مجسم حنبلی، ساکن دمشق، (۳۶۲ - ۴۴۶ هجری) پیرامون صفات کتابی نگاشته است که در آن حدیث «عرق اسب» را چنین آورده است:

خداوند چون خواست خود را بیافریند اسبی را بیافرید و آن را چندان تاخت که عرق اسب جاری شد، وانگاه خود را از آن عرق بیافرید. (۱)

خداوند از این نسبت ها بسی والاتر است.

ص: ۸۹

۱- من از آن شگفت زده ام که ذهبی در شرح حال محمّد بن شجاع ثلجی، فقیه حنفی بغدادی، در کتاب خود با نام المیزان حدیث «عرق اسب» را می آورد و می گوید: به هر روی هیچ مسلمانی این حدیث را داخل در احادیث صفات نمی داند. خدا از این گونه سخنان مبراست. اینک می گویم: شگفت زدگی از آن روست که اهوازی در کتاب الصفات آن را از احادیث صفات برشمرده و این را ذهبی در شرح حال اهوازی در سیر اعلام النبلاء ۸/۱۵ یاد آور شده است.

از سخنان ناپسندی که اهوازی می گوید یکی نیز این حدیث است:

خدایم را در منی بر کوه اورق دیدم که جبه ای بر پیکرش بود. (۱) دیگر پس از این تجسیم، هیچ تجسیم و تشبیه دیگری نمی ماند.

«سَبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

دوم: ناصبی گری؛ بی احترامی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او

اشاره

این مقوله یکی از مشکلات دیردرمان است و اندک اندک کسانی که از برنامه های آنان در این زمینه آگاه شوند. این باب از بنیان هایی است که در آن با شیعه و دیگر وابستگان به اهل بیت می ستیزند و از همین دیدگاه است که وهابیان کتاب هایی را انتشار می دهند که در آن چهره پیروان مکتب اهل بیت را با هر رنگ و زبانی مخدوش می کنند و گونه های تهمت و افترا بدیشان وارد می کنند و رشته تقریب میان مذاهب اسلامی را که در جهان امروز میلیون ها مسلمان بدان وابسته اند از هم می گسلند، تا آن جا که

ص: ۹۰

۱- و این در سند حدیث حماد بن سلمه است چنان که در شرح حال اهوازی در سیر اعلام النبلاء ۱۸/۱۷ آمده است. ذهبی در شرح حال او می گوید: وی در صفات کتابی مفصل نگاشته است که در آن دروغ آمده و از آنچه در آن آمده حدیث «عرق اسب» و سخنان رسوای دیگری است که علمای کلام او را دشنام داده اند. او به ابن ابی بشر اهانت کرده و در معایب او حاشیه زده است. اینک می گویم: ابن بشر همان ابوالحسن اشعری است و نمی دانم چرا ذهبی او را با نام معروفش یادآور نشده است و شاید آن را از کتابی نقل کرده و ندانسته که ابن بشر چه کسی است. نویسنده حاشیه بر سیر اعلام النبلاء ۱۸/۱۵ می گوید: ابن عساکر در کتاب تبیین کذب المفتری (۳۶۴ - ۴۲۰) اهوازی را کامل رد کرده است.

بسیاری از اهل سنت از اظهار محبت به اهل بیت و در پیش گرفتن شعار آن‌ها و چنگ زدن به دامان ایشان و ذکر فراوان سرور ما علی و برتری دادن او بر دیگر صحابه هراسان‌اند که مباد به تشیع و رفض متهم شوند.

از نمودهای در پیش گرفتن شیوه ناصبی، جنگ و هابیان و البانی و پیروان ایشان، در درجه نخست با اطلاق واژه «سیادت» است برای سرورمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. (۱)

اینک به محور بحث باز می‌گردیم و می‌گوییم: مهم‌ترین دلیل در ناصبی بودن این جماعت و کین توزی آن‌ها به خاندان ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله

طعن ابن تیمیه - پیشوای وهابیان که اصول این آیین را برای آن‌ها ساماندهی کرد و برای آن قواعد نهاد - به سرور ما علی علیه السلام و بانو فاطمه (۲) صدیقه، دخت سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، است که این طعن در کتاب‌ها و نوشته‌های ابن تیمیه به ویژه در کتاب منهاج السنه که در حقیقت راه

ص: ۹۱

۱- البانی احادیث و روایاتی را که در آن برای سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لفظ «سیادت» به کار رفته تضعیف می‌کند؛ احادیثی همچون حدیث صحیح سهل بن حنیف که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله را با تعبیر یا سیدی خطاب کرده است. رجوع کنید به کتاب ما تناقضات الالبانی (۲/۷۲)، یا همچون سخن ابن مسعود در الصلاه الابراهیمیه (و سید المرسلین) که این تعبیر برای او ثابت است. رجوع کنید به کتاب تناقضات الالبانی (۲/۱۵۸). نیز کاربرد واژه «سیادت» را بنگرید در کتاب این حقیر صحیح صفة صلاه النبی صلی الله علیه و آله حاشیه ص ۲۰۳. این جریان تا جایی پیش رفت که برخی از شیفتگان البانی همچون محمد شقره در کتابش ارشاد الساری جرأت کرده اطلاق واژه «سیادت» را بر هر انسانی جز پیامبر صلی الله علیه و آله روا بدانند و ادّعی او چنین است که این کاربرد پیامبر را چندان بالا می‌برد که به جای خدا پرستیده می‌شود. چه گران کلامی که از دهان آنان برون می‌آید!

۲- منهاج السنه، ۲/۱۶۹، چاپ دارالکتب العلمیه، ولی در چاپ دکتر محمد رشاد سالم در جلد ۴، صفحه ۲۴۶ یافت می‌شود.

بدعت گذاری است ثابت می باشد.

ابن حجر عسقلانی، نگارنده کتاب فتح الباری در کتابش الدرر الکامنه

فی اعیان المائه الثامنه (۱/۱۵۵) در شرح حال ابن تیمیه می گوید:

برخی از آن ها ابن تیمیه را به سبب سخنان وی پیرامون علی - که گفته آمد - به نفاق نسبت می دهند. او می گوید: علی هر کجا که می رفت کسی او را یاری نمی رساند و چندین بار کوشید تا مگر خلافت را به دست آورد، لیک بدان دست نیافت و او می جنگید نه از برای دیانت که از برای ریاست، و نیز او را به نفاق نسبت می دهند، زیرا علی را دوستدار ریاست معرفی می کرد و عثمان را دوستدار ثروت و این که ابوبکر در پیری اسلام آورد و می دانست که چه می گوید، لیک علی در کودکی اسلام آورد و برخی معتقدند اسلام کودک صحیح نیست.

ابن تیمیه در منهاج السنه (۴/۸۶) حدیثی را در فضیلت سرور ما، علی ابن ابی طالب علیه السلام آورده، ولی در پی آن با تکیه بر سخن ابن حزم ادعا می کند که این حدیث صحیح نیست. ابن تیمیه در این پیرامون می گوید:

این حدیث «هر که من سرور اویم علی سرور اوست» در صحاح دیده نمی شود و تنها علما آن را روایت کرده اند و مردم در صحت آن با یکدیگر کشمکش دارند.

او آن گاه، به پندار خود به نقل از ابن حزم می آورد که:

وی می گوید: اما حدیث «هر که من سرور اویم علی سرور اوست» از طریق ثقات اصلاً صحیح نیست.

اینک می گویم: این حدیث متواتر است و یکی از کسانی که به تواتر آن تصریح دارد ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء (۸/۳۳۵) می باشد.

اعتراف البانی به درستی این حدیث و ردّ ادعای ابن تیمیه

البانی در کتاب صحیحہ خود (۵/۲۶۳) می گوید:

به راستی شگفت انگیز است که شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت کرده این حدیث را انکار کند و در منهاج السنه (۴/۱۰۴) آن را دروغ بینگارد، چنان که با حدیث پیش از آن چنین کرده.

البانی در پایان سخنش می گوید:

من نمی دانم چرا او این حدیث را دروغ انگاشته؟ پس دلیلی نمی تواند داشته باشد مگر شتابزدگی و زیاده روی در ردّ شیعه.

پایان سخن البانی که باید در آن درنگ کرد.

البانی در صحیحہ خود (۴/۳۴۴) در میان کلام پیرامون حدیث شماره ۱۷۵۰ چنین می گوید:

پس از دانستن این نکته باید گفت که انگیزه نگاشتن این سخن پیرامون این حدیث و تبیین درستی آن چنین است که من دیدم شیخ الاسلام ابن تیمیه بخش نخست این حدیث (۱) را تضعیف می کند و بخش دوم آن را (۲) دروغ می پندارد.

براساس ارزیابی من این سخن ناشی از زیاده روی های اوست که برخاسته از شتابکاری وی در تضعیف احادیث است پیش از آن که طرق

ص: ۹۳

-
- ۱- این همان حدیث متواتر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» است که البانی در همان کتاب، صفحه ۳۴۳ به تواتر آن اعتراف دارد.
 - ۲- این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» که البانی در آن جا نیز این حدیث را صحیح می داند.

آن را گرد آوری کند و در آن ها دقت ورزد، و تنها از خدا باید یاری جست.

البانی خود سخنی دارد که از آنچه گفته آمد بسی گران تر است. او در کتابش مناسک الحج والعمرة (۱) (ص ۶۰) می گوید این کارها از بدعت های زیارت مدینه منوره است:

سفر کردن به این شهر به قصد زیارت حرم نبوی.

ابقای آرامگاه نبوی در مسجد ایشان.

زیارت آرامگاه نبوی پیش از نماز در مسجد ایشان.

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دعا به درگاه خداوند.

طلب شفاعت و جز آن از پیامبر صلی الله علیه و آله.

آهنگ آرامگاه نبوی در پی هر نماز.

این سخن او که ابقای آرامگاه نبوی در مسجد، بدعت است از زشت ترین و بزرگ ترین رسوایی هایی است که این مرد بدان زبان گشوده. آیا هیچ خردمندی تصور می کند آن که چنین سخنی بر زبان آورد برای پیامبر صلی الله علیه و آله احترامی قایل است یا او را دوست می دارد و بزرگش می شمرد؟ به ویژه آن که وی چند صفحه پیش از این سخن در همین کتاب می گوید:

باید دانست که بزرگی این بدعت ها یکسان نیست و مراتبی دارد. بعضی از آن ها - چنان که خواهید دید - شرک و کفر آشکار است و برخی مرتبه ای پایین تر دارد، ولی باید دانست کسی که بدعت خردتر به دین آورد در حالی که از بدعت بودن آن آگاهی دارد کاری حرام کرده است و

ص: ۹۴

هیچ یک از گونه های بدعت چنان که برخی پنداشته اند در مرتبه مکروه نیست و این همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش، که مقصود همان بدعت گذار است. پس این سخن نیز شایسته درنگ است.

در واقعیت موجود نیز می بینیم که سلفی های وهابی اهل بیت را هیچ احترام نمی کنند و هرگاه عالمی از اهل بیت را می یابند نسب او را مخدوش می کنند و می کوشند این فضیلت را از او بزدایند و البته هنگام وازنی چنین کسی هرگز جانب احترام را مراعات نمی کنند.

در حالی که اگر کسی از آیین خود آنان در مسأله ای خطا کند خطای او را به احترام یادآور می شوند.

برای نمونه البانی هرگاه می خواست در سیادت اشراف غماری خدشه وارد سازد مخاطب را با بدترین تعابیر می خواند و واژه های جسورانه ای به کار می زد که هیچ احترامی را در خود نداشت، در حالی که هنگام نوشتن به بن باز و یادآور شدن خطای او تعابیری به کار می بُرد آکنده از بزرگداشت و احترام، و این نیست مگر از سرِ ناصبی گری که در سینه نهفته اند.

تأکید بر این نکته آن که جلودار وهابیان، محمّد بن عبدالوہاب نجدی، در کتاب خود مسائل الجاهلیه چاپ مؤسسه مکه، پخش دانشگاه اسلامی مدینه، آورده که از مسائل جاهلی است:

بالیدن به بودن از نسل انبیا و خدا این باور را با این آیه رد می فرماید

که: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْ - لَوْ نَعَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

و در پی آن این سخن پاره ای از مردم را می آورد که:

[من علوی یا حسنی یا حسینی هستم].

اینک می گویم: این سخن، آشکارا ناچیز شمردن فضیلت اهل بیت و کوشش در راه نشانیدن عقیده ای است که تصریح بر بی ارزشی انتساب شخص به اهل بیت و آن ذریه پاک دارد و آیه نیز نابجا به کار آورده شده و تظاهر به استدلال آیه قرآن، کم رنگ کردن سخن خداست پیرامون اهل

بیت در قرآن کریم: «قُلْ لَا أَسْ - لَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا - الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲)، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا» (۳)

این مسکین سخن خدا پیرامون ذریه و سود بردن آن ها از شایستگی پدرانشان را فراموش کرده است: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۴) «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ...» (۵)، «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ

ص: ۹۶

۱- بقره/۱۴۱، آن جماعت را روزگاری سپری شد؛ برای ایشان است آنچه به دست آورده اند؛ و برای شماست آنچه به دست آورده اید؛ و از آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نمی شوید.

۲- شوری/۲۳؛ بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.

۳- احزاب/۳۳؛ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۴- آل عمران/۳۴؛ فرزندانى که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.

۵- طور/۲۱؛ و کسانی که گرویده و فرزندانشان آن ها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کارهایشان را نمی کاهیم. هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

الصَّالِحِينَ» (۱)، چنان که سرورمان ابراهیم علیه السلام می گوید: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» (۲)

و آیات دیگری که فضیلت پیوستن ذریه به نیاکان پیامبر علیه السلام را روشن می کند و احادیث در این پیرامون فراوان است.

این جماعت تلاش بسیار کرده اند تا بخش پایانی کتاب العواصم من

القواصم ابن عربی مالکی حافظ را چاپ کنند. این همان کتابی است که در آن آمده سرور ما شهید حسین بن علی، نوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمشیر جدش کشته شد.

این بدان معناست که سرور ما حسین علیه السلام سرور جوانان بهشتی - آن گونه که در حدیث متواتر آمده - آن هنگام که بر یزید بن معاویه تبهکار شورید شایستگی خلافت را نداشت و کشتن او تحقق بخشیدن به این امر شرعی بود که شورشگر بر خلیفه باید کشته شود. آن ها فراموش کردند که معاویه بر سرور ما علی علیه السلام شوریده و از سپردن بیعت سرباز زد و در میان سخن مسلمانان شکاف انداخت.

از ویژگی های وهابیت آن است که آن ها «سیادت» را بر سید و سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه بر خاندان پاک او جز در مقام تقیه اطلاق نمی کنند، و اموری دیگر از این دست که طرح آن به درازا می کشد و ما به خواست

ص: ۹۷

۱- عنکبوت/۲۷؛ و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعا او در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.

۲- ابراهیم/۴۰؛ پروردگارا، مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز، پروردگارا و دعای مرا بپذیر.

خدا به تفصیل در پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

سوم: وهابیت؛ تنها فرقه ناجیه!

اندیشه گروه رهیده یا فرقه فیروز، یکی دیگر از اندیشه های بنیادین وهابیان است، زیرا آنان معتقدند که همه مذاهب و فرقه های اسلامی در آتش اند مگر گروه یا نحله آنان، و تنها ایشان پیرو سنت هستند و بس، در حالی که باید دانست همه فرقه های اسلامی به دامان سنت چنگ در می زنند. مقصود از سنت در میان وهابیان کمتر یا بیشتر از پنجاه حدیث

است پیرامون مسائل مربوط به صفات که تنها در اثبات تشبیه و تجسیم در میان آنان سودمند است و حال آن که فرقه ها و مذاهب امت اسلام در ابواب فقه و اخلاق و عقاید و جز آن، هزاران حدیث را برگرفته اند و به نظر وهابیان سنت را وانهادند مگر ایشان را به رسمیت بشناسند و همان چند حدیث را بستانند که آن هم پیرامون صفات است که از ریشه، محل بحث است؛ احادیثی همچون حدیث جاریه و حدیث نزول و قدم و پا و چشم و نظایر آن، پس هیچ یک از این فرقه ها و مذاهب، فرقه ناجیه نیست، زیرا آن چند حدیث را فرا نگرفته و پیشوایی ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و بن باز و البانی را نپذیرفته است. پس این ها همه از نظر وهابیان در آتش خواهند بود که آن هم بر پایه همان حدیثی است که صحیحش می دانند، در حالی که اساسا از صحت برکنار است و در آن آمده است: «همه در آتش هستند جز یک فرقه».

بزرگ ترین چیزی که امروزه وهابیان در راه استقرار کشمکش میان مسلمانان انتشار می دهند و می کوشند آن را ترویج کنند و در دل عموم

مسلمانان بنشانند تا میان مسلمانان جدایی افتد؛ به ویژه هنگامی که تلاش هایی برای نزدیک کردن مذاهب و فرقه ها و اندیشه های مسلمین صورت می گیرد، طرح همان حدیث افتراق است که سند و متنی باطل دارد و براساس آن آشکارا همه فرقه های اسلام در آتش است مگر یک فرقه.

اندیشه ای که این حدیث باطل در خود دارد یکی از اندیشه های

هراس سازی است که با آن عوام ساده لوح را می ترسانند و بدیشان می گویند که اگر در آنچه می گوئیم با ما همراه نشوید از فرقه ناجیه ای که پیرو قرآن و سنت است نخواهید بود، و این است همان اندیشه ای که موجب دوری مسلمانان از هم می شود، زیرا می ترسند به فرقه های نابود شونده در آتش - براساس ترسیم این حدیث ساختگی و جعلی - نزدیک شوند.

در این کوتاه سخن ناگزیرم سند و متن این حدیث را مورد انتقاد قرار دهم و روشن سازم که ناسازگاری در اندیشه و تفکر و در نتیجه اختلاف در مسائل فرعی از مایه های کینه توزی به یکدیگر و پشت کردن به هم و جدایی و اعتقاد به گمراهی دیگران نیست.

حال می گوئیم: متن حدیث افتراق چنین است:

یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد.

این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود (۲/۳۳۲) و جز آن آورده است. در روایت ابن ماجه (۳۹۹۳) و احمد و جز این دو چنین آمده است: همه آن ها در آتش اند مگر یکی که آن هم جماعت است. در روایت

طبرانی نیز چنین آمده: این همان است که امروز من و اصحابم بر آنیم.

این حدیث از چندین طریق روایت شده که همه آن ها چنان که در کتاب خود من فکر آل البیت صحیح شرح العقیده الطحاویه، (ص ۶۲۹ - ۶۳۴) آورده ام ضعیف هستند. متن آن نیز باطل و مردود می باشد و

تفصیل آن را در پیوست ویژه حدیث افتراق در پایان این کتاب خواهید خواند.

ما وجود چند پارگی و فرقه های دگراندیش را انکار نمی کنیم، ولی شمار آن ها را هفتاد و سه نمی دانیم و دوزخی بودن آن ها را هم نمی پذیریم و اندیشه های آمده در این حدیث را پس می زنیم؛ اندیشه هایی که مهم ترین آن رهیده بودن یک فرقه است که آن را فرقه ناجیه می نامند، به علاوه منحصر کردن ورود به بهشت برای تنها افراد این گروه موهوم و ریشه ای کردن ناسازگاری با این باور که هر دگراندیشی در مذهب یا فرقه دیگری ناگزیر سهم آتش خواهد شد. این است آنچه انکارش می کنیم و بر پایه سنجه های علمی ثابت به بطلانش یقین داریم.

درباره افتراق و اختلاف نیز باید گفت که روشن است ناسازگاری در دیدگاه ها و میان مذاهب و فرقه ها خواه در فروع اعتقادی یا در مسائل فقهی و دیگر مقوله ها البته چیزی نیست که موجب تضاد و جدایی و دشمنی دوسویه گردد و این خلاف آن است که سلفی های وهابی امروز آن را می سازند و می پردازند.

چهارم: تروریسم فکری

اشاره

چهارمین بنیان از اندیشه هایی که سلفیان وهابی آن را پذیرفته اند

ص: ۱۰۰

و رواج می دهند تروریسم فکری است؛ یعنی متهم کردن مخالفانشان از دیگر مذاهب به بدعت گذاری و شرک و تفکر جهمی و تعطیل و الحاد و

این که آنان دشمنان سنت و توحید هستند، به علاوه آن که تقسیم توحید به توحید الوهی و توحید ربوبی (۱) در چارچوب بدعت آوری های وهابیان است.

عقیده به فرقه ناجیه، عقیده به تروریسم فکری است، زیرا این اندیشه حاوی هجوم به دیگران با این بهانه است که آنان از فرقه ناجیه نیستند، بلکه از دوزخیانی هستند که خدای جهانیان بر آنان خشم گرفته است.

بدین سان هراس فکری در میان عوام جامعه اسلامی انتشار می یابد، زیرا شخص درس نخوانده و بی مطالعه چون سخن آنان را می شنود و از سویی با اندیشه فرقه ناجیه آشنا می شود از آن می هراسد که مباد بیرون از این فرقه ناجیه قرار گیرد و چون با دیگر قلمروهای اندیشه اسلامی آشنا نیست ناگزیر به همسویی با افکار آنان می گردد که با پاره ای از احادیثی آراسته شده که هیچ دلالتی بر این موضوع ندارد و با دیگر احادیث نیز ناسازگار است.

وهابیان، متوسلان به انبیا و اهل بیت و اولیا و زایران قبور و کسانی را که

ص: ۱۰۱

۱- تقسیم توحید به این دو بخش و افزودن توحید دیگری با نام توحید اسماء و صفات، بدعتی است که ابن تیمیه آن را نهاد و ساماندهی کرد. پیش از او ابن بطه عکبری حنبلی مجسم به آن اشاره داشته است و ما در رساله ای خاص به تفصیل، تقسیم توحید را بررسی کرده ایم و آن را التندید بمن عدد التوحید نامیده ایم. پیش از ما پیرامون آن سخن رفته بود و ما از سخن علامه محقق ابو حامد بن مرزوق یا همان شیخ تبانی - رحمه الله - در کتابش با نام براءه الاشعریین من عقاید المخالفین بهره برده ایم که برای آگاهی بیشتر می توان این کتاب را نگریست.

در مسجدی نماز می گزارند که در آن قبری است و نیز زایران حرم

رسول خدا که رو به سوی قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله به درگاه خدا نیایش

می کنند به شرک و بدعت گذاری متهم می کنند، چنان که می پندارند پیروان مذاهب سه گانه [شافعی، حنفی، مالکی] و صوفیان و اشاعره که جمهور اهل سنت و جماعت هستند و نیز شیعه و اباضیه و دیگران همگی بدعت گذار و دشمنان سنت و توحید هستند و رساترین دلیل در این پیرامون سخن البانی در کتابش سلسله الاحادیث الصحیحه (۶/۶۷۶) درباره پیروان مذاهب سه گانه و صوفیه است که:

پیروان مذاهب سه گانه و اشاعره و متصوفه همگی دشمن سنت هستند.

او آشکارا شافعیه، حنفیه، مالکیه و دیگران را که تابع مذهب پیشوایان بنام هستند دشمنان سنت به شمار می آورد و این در سخن بی پرده او کاملاً هویدا است. او آن ها را از برای مذهب نمایی می نکوهد و این یعنی روان شدن در پی سخن پیشوایان پیشین ربّانی و روی آوردن به اندیشه ها، اجتهادات و سخنان آنان برای دشمنی با سنت نبوی شریف. آیا پیشوایانی را که او مسلمانان را برای پیروی و تقلید از آنان می نکوهد جز مبّینان و شارحان سنت نبوی هستند!

اینک می پرسیم چرا این روان شدن در پی البانی و تقلید از اجتهادات و سخنان و احکام او در تصحیح و تضعیف احادیث و نظایر آن، دشمنی با سنت پاک نبوی شمرده نمی شود! به ویژه آن که او در جایگاه های گونه گونه در داوری پیرامون این مقوله ها دچار تناقض می شود و چنین

ص: ۱۰۲

پیشانی شگفتی می یابد. (۱)

سلفیان وهابی برای دگراندیشان سایر مذاهب و فرقه ها احترامی قایل نیستند، در حالی که اگر خود آن ها در مسائل مربوط به اصول اعتقاد با یکدیگر ناسازگاری یابند از دایره احترام برون نمی روند و این سخن را به گونه ای گسترده در کتاب البشاره والاتحاف بما بین ابن تیمیه و الالبانی فی العقیده من الاختلاف می یابید.

بربهاری، مجسم حنبلی (۲) در کتابش شرح السنّه (ص ۱۰۶) هر کس را که حرفی از کتاب او را نپذیرد کافر می خواند و این کتاب را مانند قرآن می شمارد:

هر که خلاف آنچه را در این کتاب آمده روا شمرد دین خدا را نپذیرفته است و همه آیین الهی را پس زده است، چنان که اگر بنده ای به همه سخنان پروردگار ایمان آورد و تنها در یک حرف آن شک کند در واقع همه گفته های خدای متعال را رد کرده و کافر شمرده می شود.

کینه نوزی سلفیان به ابوحنیفه

از نهاده های مکتب سلفی، یکی نیز کینه ژرف آن ها به ابوحنیفه و حنبلیان است. حنبلیان را باور چنین است که ابوحنیفه از پیشوایان گمراهی

است. عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب السنّه (۱/۱۸۰) می گوید:

نه از پدرم و نه هیچ یک از استادانم حدیثی را از ابوحنیفه به سینه

ص: ۱۰۳

۱- بنگرید به کتاب سه جلدی تناقضات الالبانی الواضحات.

۲- حنبلیان این شخص را به شیخ اهل سنت و جماعت در روزگار خود ملقب ساخته اند.

و در پی آن این سخن را می آورد:

اسحاق بن منصور کوسج به من گفت: به احمد بن حنبل گفتم: اگر کسی به ابوحنیفه و یارانش کینه ورزد مأجور خواهد بود؟ گفت: به خدا، آری.

عبدالله بن احمد در همین کتاب نقل می کند که ابوحنیفه، جهمی و کافر و زندیق بود و پیوست های اسلام را یک یک از هم گسست و در اسلام کسی شوم تر از ابوحنیفه زاده نشده است و او را دو بار از کفر توبه دادند.

و سخنان دیگری از این دست که از شنیدن آن عرق بر پیشانی خداترسان می نشیند و کتاب السنّه نوشته عبدالله بن احمد بن حنبل کتابی است در عقاید که بنیادهای باور حنبلی در آن آمده است و از کتاب های مهم ایشان شمرده می شود که به چاپ، تصحیح، تحشیه و انتشار آن در این روزگار پرداخته اند.

اگر در تاریخ اسلام سخنان پیشوایان ایشان را بکاویم همین دیدگاه آن ها پیرامون ابوحنیفه و حنفیان پدیدار می شود. ما نمی خواهیم در این باره سخن به درازا کشد و تنها نمونه هایی از آن در این زمان را می آوریم تا مسأله مذکور کاملاً هویدا شود.

وهابیان در اوایل سده گذشته کوشیدند شرح حال مستقل ابوحنیفه از

تاریخ بغداد خطیب بغدادی(۱) - و نه همه کتاب تاریخ بغداد - را چاپ کنند.

ص: ۱۰۴

۱- خطیب بغدادی آیین حنبلی داشت، ولی در پایان زندگی آن را کنار نهاد و رو به آیین شافعی آورد و چه بسا نگارش تاریخ بغداد هنگامی بوده که وی آیین حنبلی داشته است. علامه کوثری در نکوهش خطیب، صفحه ۲۵ چاپ جدید می گوید: ابوبکر خطیب بر مذهب احمد بن حنبل بوده، پس یاران ما که او را به بدعت متمایل یافتند از او روی گردان شدند و آزارش رساندند و او مذهب شافعی را پذیرفت و در نگارش های خود تعصب آن ها را نگاه می داشت.

در این شرح حال نیز همچون کتاب السنّه عبداللّه بن احمد نکوهش بسیار از ابوحنیفه آمده است و برنامه ریزی کرده بودند تا آن را به زبان اردوی هندی ترجمه کنند تا مگر بتوانند میان نزدیک به صد میلیون مسلمان حنفی در سرزمین هند با ابوحنیفه جدایی افکنند.

محدّث کوثری رحمه الله در ردّ نگاهشته های خطیب بغدادی پیرامون ابوحنیفه در کتابی ویژه با نام تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمه ابی حنیفه من الأكاذیب شتافته است و بدین سان طراحی های آنان نقش بر آب شد.

از آن پس البانی به صحنه آمد و در یکی از نوشته ها و تحشیه های خود، فقه حنفی را با انجیل، همسان دانست. این در حالی است که هیچ مسلمانی روا نمی داند که فقه یکی از پیشوایان را که طرفدارانی هم دارد و از قرآن کریم و سنت پاک، تغذیه شده با انجیلی برابر بداند که همه آن تغییر است و تبدیل. البانی در حاشیه خود بر کتاب حافظ منذری مختصر صحیح مسلم (۱) پیرامون حدیثی که در آن آمده چنین تعلیق می زند:

این سخن صراحت بر آن دارد که عیسی علیه السلام به شرع ما حکم می کند و با قرآن و سنّت ما داوری می نماید نه جز آن دو از انجیل یا فقه حنفی و نظایر آن.

او انجیل و فقه حنفی را یکسان دانسته از این روی که هر دو را خارج از

ص: ۱۰۵

شرع ما می داند! پس درنگی باید.

البانی در کتابش سلسله الاحادیث الصحیحه (۶/۶۷۶) در وصف صوفیه و مقلدان مذاهب سه گانه می گوید:

مذاهب سه گانه و اشاعره و متصوّفه و گروهی دیگر، دشمنان سنت هستند.

در این سخن بیندیشید.

پنجم: ستیز با تصوف و تربیت معنوی

باور من در این مسأله آن است که سلفیان پیشین نه تنها این امور را تحریم نکرده اند، بلکه خود از متصوّفه بوده اند؛ کسانی همچون حسن هکاری و ابو اسماعیل هروی سجزی، نگارنده کتاب منازل السائرین، و ابن تیمیه که خود دو جلد از مجموع فتاوایش را به تصوّف و سلوک اختصاص داده است، نیز شاگرد او ابن قیم جوزیه که در کتابی ویژه به نام مدارج السالکین، کتاب هروی با نام منازل السائرین را شرح کرده است.

پس چون سلفی نماهای جدید (وهّابیان) رخ نمودند نمادهای تصوّف

همچون اجتماع بر ذکر و خواندن قرآن و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اذان و به دست گرفتن تسبیح را کارهایی ناروا شمردند، چنان که به طور کلی با نام تصوّف به ستیز برخاستند و نخستین بدعت گذار این باور محمّد بن عبدالوّهّاب نجدی است، با آن که اجتماع بر ذکرهای گونه گون کاری مشروع است که نصوص قرآن کریم و سنت پاک نبوی بر استحباب آن تصریح دارند و سیوطی در این باره رساله ای نگاشته با نام نتیجه الفکر فی ا

ستیز با ذکر و نمادهای تصوّف، تفاوت میان محمّد بن عبدالوّهّاب و سلفی نماهای پس از او از پیشوایان پیشین همچون ابن تیمیه و جز اوست. نوشته های ابن تیمیه در ستایش تصوّف و صوفیه در جلد دهم و یازدهم مجموع فتاوی وی، که همه آن در ۳۷ جلد چاپ شده، آمده است.

ابن تیمیه در الفتاوی الکبری (۲) (۴/۴۲۸) می گوید:

قرائت اداره نزد بیشتر علما نیکوست و از همین نوع قرائت است قرائت جمعی با یک صدا که مالکیه در کراهت آن دو وجه دارد.

این نص حاکی از آن است که ابن تیمیه قرائت جمعی با صدای بلند را نیکو می دانسته. کسی که ستیز با ذکر آشکار و خواندن دعاها و کتاب های نوشته شده پیرامون فرستادن درود بر سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - همچون

کتاب دلائل الخیرات - را آغازید و کسانی را که بر گلدسته بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستند محکوم کرد، محمّد بن عبدالوّهّاب نجدی، پیشوا و جلودار وهابیان، بود، و این به دلیل نیازی ندارد، زیرا امروزه پیروان او را می بینیم که در ستیز با این امور چه بدکاری هایی می کنند. از دیگر دلایلی که این ویژگی را برای محمّد بن عبدالوّهّاب اثبات می کند سخن علامه شیخ رضوان العدل بیبرس شافعی مصری - مرده به سال ۱۳۰۳ هجری - در کتابش روضه المحتاجین لمعرفة قواعد الدین (ص ۳۸۴) است که می گوید:

ص: ۱۰۷

۱- رساله ای چاپ شده در ضمن کتابی از سیوطی با نام الحاوی للفتاوی.

۲- در چاپ دیگری این سخن در جلد چهارم الفتاوی الکبری آمده که در پایان آن، در بخش دوم، در کتاب الاختیارات العلمیه ص ۳۸ آمده است.

محمد بن عبدالوهاب از فرستادن درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می داشت و شنیدن آن را خوش نمی داشت و از به جای آوردن آن در شب آدینه و ادای آشکار آن بر گلدسته ها جلوگیری می کرد و هر که را چنین می کرد می آزرده و او را سخت کیفر می داد و یا شاید خون او می ریخت.

او می گفت: گناه نواختن چنگ و رباب در سرای روسپی کمتر از کسی است که بر گلدسته ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله بانگ درود فرستد، و یارانش را چنین فریب می داد که این سخن را جز برای پاسداشت توحید نمی گوید. او کتاب دلائل الخیرات و دیگر کتاب هایی را که فرستادن درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید می کردند خوراک آتش می کرد و این کار خود را با این سخن سرپوش می گذاشت که این کار آنان بدعت است و او می خواهد توحید را پاس دارد.

از زشت ترین کفریات او این بود که با عبارت های گونه گونه از شأن

پیامبر صلی الله علیه و آله می کاست و این کار خود را پاسداشت توحید می انگاشت! یکی از سخنان او چنین است:

پیامبر جز یک طارش نبود و طارش در زبان مردمان خاور [عربستان] به فرستاده ای می گفتند که میان مردمان، پیام آورد و بُرد می کرد و مقصود او چنین بود که پیامبر، نامه بر بود و پیامبر نهایی همچون فرستاده ای بود که امیر یا جز او وی را در کار مردم به این جا و آن جا فرستد و پس از رساندن پیام باز گردد.

پیروان او در محضرش این سخن را بر زبان می آوردند و او از این سخن، خشنودی خویش آشکار می کرد. روزی یکی از آن ها گفت: همین عصای من از محمد بهتر است، زیرا دست کم می توان با آن مار یا حیوان

دیگری را کشت، در حالی که محمّد مرده است و دیگر هیچ سودی ندارد. محمّد طارشی بود که پی کار خود رفت. بی گمان این سخن به اجماع کفر است. در این جا نقل سخن از علامه شیخ رضوان العدل بیبرس شافعی مصری - مرده به سال ۱۳۰۳ هجری - به پایان می رسد، و این چنین پاره ای از اندیشه های بنیادین که محمّد بن عبدالوہاب بدان فرا می خواند آشکار می شود.

ششم: برخی از دیدگاه های بنیادین

۱ - کنار نهادن تأویل و ستیز با آن و به رسمیت نشناختن سخن پیشوایان تفسیر و کتب تفسیر و بی اعتنائی آنان به شیوه های زبان عربی

همچون استعاره، مجاز و شعر جاهلی در تفسیر قرآن.

این رویکرد اقتضای آن را دارد که معانی آیات قرآن کریم و سنت پاک نبوی را در راه اثبات عقیده خود یا همان عقیده به تشبیه و تجسیم، تحریف کنند.

آن ها هنگامی که ادّعا می کنند تأویل نکوهیده است - با آن که آیات را چنان که می خواهند تأویل می کنند و برای مثال مفهوم «استوی» را «علا»، «ارتفع» و «استقر» می دانند - و در زبان، مجازی وجود ندارد، به کتاب های تفسیر و حدیث کهن برمی خورند که آکنده است از تأویلات صحابه و تابعان و سلف صالح و علما که ناگزیر از آن روی می تابند و در پذیرفتن احیث و تفسیرات آمده در آن، راه بهانه تراشی را در پیش می گیرند.

برای مثال آن ها برای خداوند متعال یک یا دو دست اثبات می کنند با آن که خداوند از داشتن جوارح، اعضا، جسمیت، چهره و هیئت مبرّاست

و منزّه است از آن که پندار و خیالی به ساختش رسد. «ید» در لغت چندین معنا دارد و تنها منحصر در آنچه آنان در صدد اثبات آن هستند نمی باشد. برای مثال هنگامی که خدا در قرآن می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (۱) مقصود چنین نیست که قرآن دست و پستی دارد، بلکه مقصود دیگری در میان است و آن این که باطل را به قرآن کریم هیچ راهی نیست؛ پس قرآن یک یا دو دست ندارد.

آن ها مخالفان خود را متهّم می کنند که معانی آیات قرآن را معطل

کرده اند و جهمی بدعت گذار هستند و در نتیجه مفاهیم قرآن کریم را به مفاهیمی نارسا بدل می کنند که در زبان عربی هیچ مقصودی از آن بر نمی آید.

تأویل (۲) امری شرعی است که خداوند متعال آن را در کتابش ستوده است و آن یعنی «فهم معنای مورد نظر از نصّ». خداوند می فرماید: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِّمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» (۳)، «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (۴) و «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۵).

۲- آن ها در بیشتر موردها استدلال با قرآن را خواهان نیستند مگر آن هنگام که ظاهر آیه را با باور خود سازگار ببینند، در این هنگام پیکره نصّ

ص: ۱۱۰

۱- فضّلت/۴۲؛ از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید.

۲- من دربارہ تأویل و دلایل و نقل آن از پیشوایان سلف و از صحابه و تابعان در کتاب خود با نام صحیح شرح العقیده الطحاویہ ص ۱۴۷ به تفصیل سخن گفته ام.

۳- یوسف /۶؛ این چنین پروردگارت تو را بر می گزیند و گزاردن خواب می آموزد و نعمتش را بر تو تمام می دارد.

۴- یوسف /۲۱؛ تا به او یوسف تأویل خواب ها را بیاموزیم.

۵- نساء/۵۹؛ این بهتر و خوش فرجام تر است.

را به سود خود متمایل می کنند و از دیگر بخش های آیه در همان موضوع دیده فرو می بندند. از همین رو کسانی را که به قرآن استدلال می کنند مخدوش می کنند و آنان را «قرآنیان» می نامند!

از سخنان پیشوایان ایشان یکی نیز کلام بر بهاری، حنبلی مجسم است که در کتابش السنّه (ص ۱۲۲) می گوید:

اگر برای شخصی حدیث آوردی و او را از حدیث رویگردان و به قرآن

متمایل یافتی بدون تردید او فردی زندیق است، پس از نزد او برخیز و رهایش کن.

بر بهاری در همین کتاب، (ص ۸۹) می گوید:

قرآن به سنت نیازمندتر است تا سنت به قرآن.

این سخنی بسیار خطرناک است که در آن قرآن را خوار داشته. او حدیث را خواهان است ولی قرآن را نه، چون می گویند آن کس که حدیث را - که کلام پیشینیان است - پس زند و قرآن را فرا گیرد زندیق است، در حالی که این سخن خدای را کنار نهاده اند که: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» (۱).

۳ - صحیح دانستن حدیث و ضعیف دانستن آن بر حسب خواستشان، تا از این راه تأیید اندیشه خود را، که بدان فرا می خوانند، محقق سازند. آنان چندان در کار خود لجاجت کردند که خروج کرده بر احادیث کتاب های سنت و حدیث حاشیه زدند و متناسب با آیین خود پیرامون آن داوری کردند و به چاپ و نشر این نوشته ها پرداختند تا حکم خود

ص: ۱۱۱

۱- اسراء/۹؛ همانا این قرآن به راهی هدایت می کند که استوارتر است.

پیرامون احادیث را بر مردم تحمیل کنند. (۱) از این دست است تقسیم کتب سنت چهارگانه (ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه) از سوی آلبانی به صحیح و ضعیف و تناقض گویی او در داوری پیرامون این احادیث.

آنان احادیث ناسازگار با آیین خود را مخدوش می کنند اگر چه

احادیثی صحیح باشند؛ احادیثی همچون احادیث صحیح پیرامون توسل و اثبات ذکر آشکار و بالا بردن دست هنگام دعا و نظایر آن، به علاوه آن که مفهوم احادیث را با کم یا زیاد کردن یک کلمه دگرگون می کنند، و اینک نمونه هایی از آن:

دکتر عمر اشقر برخی از واژه های حدیث ابو سعید خدری را که در صحیح بخاری آمده تحریف می کند تا این عقیده خود را اثبات و تأیید کند که خداوند با حروف و صوت، سخن می گوید. اینک عین سخن او که در کتاب وی با نام العقیده فی الله (ص ۱۷۵، چاپ پنجم، مکتبه الفلاح!) آمده و پس از نقل او شکل درست حدیث را می آوریم:

نامبرده در این کتاب چنین می گوید:

خداوند سبحان با صوتی سخن می گوید که به هیچ یک از اصوات آفریده هایش نمی ماند، مانند حدیثی که بخاری از ابوسعید خدری آورده:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند می فرماید: ای آدم! آدم پاسخ می دهد: لبیک و سعدیك. پس خدا با صدای خود بدو ندا می دهد: خدا تو را می فرماید گروهی از امت را به آتش اندازی. پایان سخن دکتر.

در این حدیث، تحریف بزرگی از سخن سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ص: ۱۱۲

۱- دیگر مسلمانان هم که در چرت و خواب بودند.

صورت گرفته و اینک شکل صحیح حدیث که در صحیح بخاری (۱۳/۴۵۳)، شماره ۷۴۸۳ و ۸/۴۴۱، با شماره ۴۷۴۱ از فتح الباری (۱) آمده

و واژه آن چنین است:

از ابوسعید خدری آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند

می فرماید: ای آدم! آدم می گوید: لیبک و سعدیک. پس با صدایی بدو ندا می شود که خدا تو را می فرماید که گروهی از ذریه خود را به آتش اندازی.

بنگرید چگونه در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تصرّف می کند: «با صدایی بدو ندا می شود» را چنین تحریف می کند: «پس خدا با صدای خود بدو ندا می دهد».

حال این پرسش مطرح است:

آیا این تحریف متون شریعت و بستن سخنانی بر سرور ما رسول خدا نیست که بر زبان نیاورده؟ و آیا انجام دهنده آن منطبق بر این آیه قرآنی نیست که: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۲)؟

پس از این همه، حدیثی که دکتر اشقر، دگرگونه ذکر می کند هیچ گونه دلالتی در آنچه او می خواهد اثبات کند ندارد و صدایی را برای خداوند متعال ثابت نمی کند. اینک سخن ابن حجر عسقلانی در شرح این کلام که در فتح الباری (۱۳/۴۶۰) آورده:

ص: ۱۱۳

۱- چاپ دارالمعرفه، و در چاپ ریان، ۱۳/۴۶۲ و ۸/۲۹۵ و برادر مسلمان من به خوبی بدین نکته پی برد و اگر چاپ دیگری پیش روی شماست در جستجوی کتاب توحید، شماره ۳۲ «باب قول الله تعالی و لا تنفع الشفاعة عنده» و کتاب تفسیر سوره حج شماره ۱ «باب وتري الناس سکاری» باشید.

۲- نساء/۴۶؛ کلام [خدا] را از جایگاهش جا به جا می کنند.

نظیر این سخن است: «إِنَّ اللَّهَ - يَأْمُرُكَ» که در ظاهر دلالت بر آن دارد که ندا دهنده، فرشته ای است که خدا او را می فرماید تا این ندا را سر دهد.

این سخن اهل حدیث است که کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را چنان که باید می فهمند، و تنها از خدا باید یاری جست.

من در مقدمه کتاب ذهبی العلو که به تصحیح آن پرداخته ام در صفحات ۸۷ - ۹۰ نمونه هایی از تحریفات سلفی های معاصر و گذشته در متون احادیث و الفاظ آن را آورده ام که هر کس خواهان تفصیل بحث است می تواند آن را از نظر بگذراند.

ما نیازمند نگارش کتابی ویژه در این پیرامون هستیم که آن را «تحریف التراث والنصوص عندالمتمسلفین الوهابیین» نام نهیم.

۴ - بی اعتنایی آن ها به اجماع مگر در آنچه ادعای اجماع دارند، در حالی که هیچ اجماعی در آن نیست.

وهابیان و سلفیان معاصر هنگامی که سخنان با اجماع امت ناسازگاری می یابد این سخن منسوب به احمد بن حنبل را تکرار می کنند: «هر که ادعای اجماع کند دروغگوست». آن ها این سخن را بر زبان می آورند تا هرگاه می خواهند اجماع را نفی کنند و هرگاه می خواهند از همین اجماع دم می زنند.

احمد بن حنبل هنگامی این سخن را بر زبان آورد که با بشر مریسی پیرامون مسأله خلق قرآن به مناظره سرگرم بود. بشر ادعا کرد که اجماع بر خلق قرآن است و احمد بدو پاسخ داد: هر که ادعای اجماع کند دروغگوست، یعنی این جمله تنها در این مورد کاربرد داشته است، زیرا احمد بن حنبل در موارد گوناگون به «اجماع» استدلال کرده است و

طرفداران آیین او همچون ابن قدامه در روضه الناظر هنگامی که پیرامون علم اصول در اجماع سخن گفته اند آن را اثبات کرده اند و برایش دلیل آورده اند.

نمونه به بازی گرفتن مسأله اجماع و انکار آن از سوی این جماعت، سخن البانی در مقدمه جدید او بر کتاب آداب الزفاف (چاپ المکتبه

الاسلامیه، صوبیلح، اردن، ص ۴۲) می باشد که نصّ آن چنین است:

غیر این اجماع (یعنی غیر اجماعی که بالضروره در دین شناخته است) از اموری است که تصوّر آن نیز ممکن نیست چه رسد به وقوع آن، و از همین رو احمد گفته: هر که ادّعی اجماع کند دروغگوست و کسی چه می داند چه بسا مردم در این مورد که ادّعی اجماع شده با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

ابن قیم - یکی از ارجمندان نزد البانی - مفهوم این سخن را چنین تبیین می کند و در اعلام الموقعین، (۱/۳۰)، چاپ دارالجیل با حاشیه طه عبد الرؤوف سعد) می گوید:

عبدالله بن احمد بن حنبل گفته: از پدرم شنیدم که می گفت: هر که در چیزی ادّعی اجماع کند آن چیز دروغ است و هر که ادّعی اجماع کند دروغگوست و او چه می داند شاید مردم با یکدیگر اختلاف یافته اند، ولی به او نرسیده؟ بنابراین آن کس که ادّعی اجماع می کند باید بگوید ما نمی دانیم که مردم در این پیرامون با یکدیگر اختلاف دارند. این ادّعی بشر و اصم است

نصوص رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد احمد بن حنبل و دیگر پیشوایان حدیث بسی ارجمندتر از آن است که اجماعی موهوم را بر آن مقدم دارند

که محتوای آن عدم آگاهی از وجود مخالف باشد و اگر چنین چیزی روا می بود متون به کناری نهاده می شد و بر هر کسی جایز بود که در داوری پیرامون یک مسأله عدم آگاهی از وجود مخالف [اجماع] را بر وجود

نصوص پیشی دهد و این همان ادعای اجماعی است که احمد بن حنبل و شافعی آن را انکار می کنند، نه آنچه برخی از مردم بودنش را بعید می پندارند. پایان سخن ابن قیّم که به نقل آن پرداختیم.

ابن قیّم در اعلام الموقعین (۱/۳۴۳) می گوید:

از آنچه دلالت بر آن دارد که استصحاب حکم اجماع در محلّ نزاع، حجت می باشد این است که دگرگونیّ حالّ به محلّ که نخست به آن اجماع شده مانند دگرگونیّ زمان، مکان و شخص آن است.

البانی به جمله «هر که ادعای اجماع کند دروغگوست» استدلال می کند تا سخن پیشینیان و پسینیان را که اجماع دارند طلای حلقوی شده برای زنان حلال است باطل گرداند، زیرا او به حرمت آن قایل است.

۵ - باور نداشتن قیاس مگر در موضوع تشبیه و تجسیم.

آنان می خواهند با این سخن مهتران حنفی را که براساس ادعای وهّابیان از حدیث رویگردان اند و همه چیز را قیاس به رأی می کنند بنکوهند و از سوی دیگر آفریننده را بر آفریده قیاس می کنند.

امروزه اندیشه دیگری را نیز رواج می دهند که چنین است:

«در عبادات قیاس نیست»، و برخی از آن ها همین سخن را تحریف کرده چنین می گویند: «در عبادات اجتهاد نیست».

این اندیشه باید در رساله ای ویژه ابطال شود، زیرا اندیشه ای خطاست و بی هیچ گمانی قیاس و اجتهاد داخل در عبادات می باشند. اختلاف

پیشوایان مجتهد از میان صحابه و پس از ایشان در اموری همچون نماز و حج و جز آن تنها از این رو بوده که اجتهاد در این میدان حضور داشته است.

اجتهاد بلال در دو رکعت نماز وضو، و اجتهاد دیگر صحابه در گفتن ذکر شناخته هنگامی که پیش نماز «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت و تأیید آن از سوی پیامبر و ستایش پیامبر در نخستین بار این ذکر با بیان این جمله که سی و چند فرشته را دیده که در نوشتن فضیلت آن ذکر برهم پیشی می گیرند، و موارد بسیار دیگر همگی مبطل پندار این گروه است.

دانشمندان امت که در علم اصول کتاب نگاشته اند و یادآور شده اند که قیاس یکی از دلایل است هرگز نگفته اند که به کار زدن قیاس در عبادات روا نیست.

نووی در شرح المهدب نماز مستحبی پیش از نماز جمعه را با نماز مستحبی پیش از نماز ظهر قیاس می کند، و نظایر آن بسیار فراوان است و هر کس در کتاب های اصول و فقه کندوکاو کند نمونه ها و دلایل بسیاری می یابد که بر کاربرد قیاس در عبادات گواهی می دهند و در این هنگام به بطلان ادعایی که هیچ نشانی از درستی ندارد پی می برد.

کاربرد قیاس در تشبیه و تجسیم میان وهابیان کاملاً رواج دارد و ما در کار برد قیاس از سوی برخی باورمندان به تجسیم که ادعای سلفیت دارند نمونه هایی را یادآور می شویم؛ قیاسی تباه در اعتقاد، آن هم در آنچه به ذات خدای متعال مربوط است:

نگارنده کتاب الصواعق المرسله، ابن قیم جوزیه، در کتابش (۱/۲۵۰) پ

س از آوردن آیه «يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (۱) چنین می گوید:

هفتم: این که گفته شود فرض کنیم ظاهر قرآن دلالت بر اثبات صفت بودن «جنب» داشته باشد، ولی ظاهر یا باطن آن چگونه دلالت بر آن دارد که سخن از یک جنب و یک طرف در میان است، و روشن است که اطلاق این واژه دلالت بر آن ندارد که منظور یک طرف است، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمران بن حصین می فرماید: ایستاده نماز بخوان و اگر نتوانستی نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو. این سخن دلالت بر آن ندارد که عمران بن حصین تنها یک پهلو داشته است. اگر گفته شود: مقصود یکی از دو پهلوئی توست، می گوئیم: پس روشن شد که ذکر جنب به شکل مفرد منافاتی با آن ندارد که جنب دیگری هم در میان باشد و ظاهر سخن به هیچ روی چنین دلالتی ندارد.

مانند این واژه است «قَدَم» که اگر مفرد آورد دلالت بر آن ندارد کسی که از او سخن به میان است جز یک قدم ندارد، چنان که در حدیث صحیح آمده است: «تا آن هنگام که ربّ العزّه قدم خود بر آن نهد». در حدیث

دیگری آمده است:

«من خاتم پیامبرانم که مردم بر قَدَم من برانگیخته می شوند». پایان سخن ابن قیّم.

رحمت خدا بر تو باد بنگر چگونه خدای جهانیان را با مسأله پهلوئی عمران بن حصین قیاس می کند! و آنچه را بر عمران منطبق است بر خداوند متعال منطبق می کند و این که چگونه با شیوه ای پیچیده ثابت

ص: ۱۱۸

می کند که خدا دو پهلو دارد و پروردگار را در مسأله قَدَم با پیامبر صلی الله علیه و آله قیاس می کند. این نمونه یک قیاس فاسد است در ابواب عقیده به هنگام تعارض با نصوص قرآن و سنت، زیرا در واقع، مقصود از جنب در این فرموده پروردگار: «یا حَسْبِرْتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»، حق خدا و فرامین اوست و مراد از این آیه به مقتضای زبان عربی که قرآن بدان نازل شده بی گمان اثبات پهلو نیست. نیز مراد از قَدَم، اثبات یک عضو نیست و این سخن نزد حدیث شناسان آن گونه که صاحبان صحاح تأویل کرده اند در صورت صحت چنین است: کسانی که خداوند سبحان از کافران و ملحدان روانه آتش می کند. این مانند فرموده خداوندی است که: «لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^(۱)، که مقصود از آن، اثبات یک عضو و سخن پیرامون آن نیست.

از دیگر کسانی که قیاس را در این باب به کار زده اند و آفریننده را به آفریده می سنجد عثمان بن سعید دارمی، مجسم پر آوازه، مرده به سال ۲۸۰ هجری است. او در صفحه ۲۰ کتابی که در ردّ بر بشر مریسی

می نویسد چنین می آورد:

زیرا حیّ قیوم آنچه بخواهد می کند و هرگاه بخواهد می جنبد و هرگاه اراده کند فرود می آید و فراز می رود و تنگ می گیرد و فراخ و می ایستد و می نشیند، زیرا نشانه میان مرده و زنده، جنبش است، هر زنده ای ناگزیر جنبنده و هر مرده ای لاجرم ناجنباست. پایان سخن دارمی.

بنگرید چگونه آفریننده را به آفریده می سنجد و چون در میان آفریده هایی که دیده هر زنده ای را جنبنده و هر مرده ای را ناجنبا یافته،

ص: ۱۱۹

۱- یونس/۲؛ ایشان را گامی است راستین نزد پروردگارشان.

خدای متعال را نیز زنده ای جنبنده توصیف می کند. این مرد فراموش کرده که برخی از چیزهای غیر زنده همچون ستارگان، الکترون های اتم، آب جاری به هنگام سیل، رودها، ابرها و نظایر آن نیز از جنبش برخوردارند، ولی ذهن این مرد به راستی نارساست و از همین رو قیاس را در اعتقاد و به ویژه در ذات خدای متعال به کار زده و خطایی رسوا را مرتکب شده است. منزّه است خدا از آنچه او می گوید؛ چه، خداوند سبحان نه به حرکت توصیف می شود نه به سکون: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱) و «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۲)

۶- ستیز آنان با عقل و عقلانیت و گفت و گو.

وهابیان و سلفیان بر ستیز با عقل و عقلانیت تمرکز دارند، تا شخص مسلمان و پیروان آنان اندیشه های خود را به کار نیندازند تا به خطای

شیوه ای که مهتران و سران آنان در پیش گرفته اند پی برند، با آن که به کار زدن عقل در شرع بسیار مهم تلقی شده و قرآن آکنده از آیاتی است که عقل را می ستاید، مانند این فرموده خداوند: «و ما يعقلها الاّ العالمون» و «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» و «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و «أَفَلَا يَنْظُرُونَ»، و آوردن واژگانی چون

«الباب» و «عقول» و «نظر» و «تفکر» و دیگر واژگانی که در این معنا کاربرد دارند بسیار فراوان است.

خداوند متعال کسانی را که عقل خود را به کار نمی زنند می نکوهد و می فرماید: «صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۳)

ص: ۱۲۰

۱- شوری/۱۱؛ هیچ چیز مانند او نیست.

۲- صافات/۱۸۰؛ پاکا پروردگارت، آن خداوند چیرگی، از آنچه وصف کنند.

۳- بقره/۱۷۱؛ کران اند، لالان اند، کوران اند، پس خرد نوزند.

وهابیان با گفت و گو و بحث سرستیز دارند، زیرا اندیشه آن ها بر شایعات دروغ استوار است و چنین اندیشه ای توان ایستادگی در برابر تحقیق و درک دلیل و بحث را ندارد و چنین است که آن ها از مناظره با مخالفانشان سخت می هراسند.

این بر بهاری حنبلی یکی از پیشوایان آن هاست که در کتاب خود شرح السنّه (ص ۹۲) می گوید:

رحمت خدا بر تو باد، بدان که هرگز نه زندقه ای در دین پدید می آید، نه بدعتی، نه کفری، نه هوس، نه کژراهه ای، نه شکی و نه حیرتی مگر از سخن و بحث.

بر بهاری در همین صفحه می گوید: شگفت است که آدمی چگونه برستیزه جویی جرأت می یابد و حال آن که خداوند می فرماید: «مَا يُجَادِلُ

فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» (۱) و (۲) پس باید تسلیم باشی و خشنود و از اهل اخبار باشی و خودداری و سکوت در پیش گیری.

یکی از فرزندان بر سخن بر بهاری چنین تعلیق می آورد: همه سخن بر بهاری خود در قالب جدل و کلام نگاشته شده و اگر چه نام جدل و کلام بر آن ها ننهاد، لیکن تناقض نشانه آن است، و پدید آمدن این امور میان پیروان آن ها به دلیل وجود همین ویژگی است:

ص: ۱۲۱

۱- غافر/۴؛ جز آن هایی که کفر ورزیدند در آیات خدا ستیزه نمی کند.

۲- اینک می گویم: این آیه درباره کسانی است که در پذیرش آیات الهی مجادله می کنند، اما کسی که در درک آیات الهی و بیان مفهوم آن کند و درصدد تحقیق پیرامون احکام دین و اندیشه های اسلام است از سوی خدا ستوده می باشد؛ چه، پروردگار می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا». پس جدل و گفت و گو شیوه پیامبران علیهم السلام است.

۷- پافشاری بر اندیشه خطا بدون شناخت دلیل با تلقین و تقلید بسیار و حال آن که ایشان ادعای اجتهاد و ژرف اندیشی در متون احادیث و قرآن کریم دارند.

از آن جا که در میان آنان در اندیشه از هر گونه پذیرشی بسته است و آگاهی بر آرا و دلایل دیگر ممنوع، و در خرد پیروان خود نظریه طرد بدعت گذار را جا داده اند که در این کتاب، گسترده پیرامون آن سخن خواهیم گفت لذا پیشوای آنان، بر بهاری مجسم در کتاب خود شرح السنه (ص ۱۳۵) می گوید:

با یهودی و مسیحی هم خوراک شو، ولی با بدعت گذار هرگز.

مقصود او از بدعت گذار، اشعری یا معتزلی یا شیعی یا دیگر مسلمانانی است که با دیدگاه های آنان همسویی ندارند.

بر بهاری در صفحه ۱۲۱ همین کتاب می گوید:

اگر به کسی از اهل سنت برخوردی که دینی تباه دارد و تبهکار و بد کردار است و همراه گنهکار و گمراه ولی بر سنت (۱) است، با او همراه و همنشین باش که گناه او به تو آسیب نرساند و اگر کسی را دیدی که در عبادت سخت می کوشد و زاهد است و عبادت پیشه، لیک صاحب هواس (۲) با او همنشینی مکن و همراهی اش را نپذیر.

نادرستی انتساب «سلفیه» به طرفداران آن

و هابیان ادعا می کنند باید قرآن و سنت را چنان که پیشینیان

ص: ۱۲۲

۱- یعنی بر عقیده آن ها باشد که کتبی را با نام سنت در آن نگاهشته اند.

۲- یعنی با عقیده آن ها سازگار نیست، همچون اشاعره، ماتریدییه، شیعه، معتزله و اباضیه.

می فهمیده اند فهمید و بدین سان برداشت و فهم سلف را از ادله شرعی واجب الاتباع می دانند. این سخن آنان در بردارنده دو مغالطه است:

اول: سلف در فهم مسائل با یکدیگر یکسان نبوده اند و مذهبی یگانه نداشته اند تا بتوان گفت «مذهب سلف» یا «درک سلف» یا این که فهم امور به سان فهم سلف واجب باشد؛ چنان که کتاب های حدیث و اخبار همچون کتاب المصنّف نوشته عبدالرزاق و ابن ابی شیبّه نمونه های گوناگونی از اختلاف در زمینه مسائل شرعی میان سلف با آنان که در سه سده نخست می زیسته اند آورده اند.

به خواست خدا پس از اندکی در فصلی جداگانه پاره ای از این نمونه ها را یادآور می شویم که اختلاف سلف در مسائل عقیدتی و جز آن را ثابت

می کند و توفیق در دست خداست.

می بینیم همین کسان که مردم را به تبعیت از فهم سلف فرا می خوانند خود با فهم پیشوایان مذاهب چهارگانه از مسائل شرعی ناسازگارند و با این حال به تقلید کردن از سلف در فهم آنان از امور، یا به فهم مردمانی پس از سه سده ای که به سده های سلف شهرت دارد، همچون فهم ابن تیمیه و بن باز و البانی تشویق می کنند.

دوم: نه در قرآن نه در سنت دلیلی دیده نمی شود گواه بر آن که ما باید اندیشه هایی را که خدای سبحان به ما ارمغان کرده از کار بیندازیم و با آن که خود به درجه فهم و اجتهاد رسیده باشیم باز قرآن و حدیث را متناسب با فهم دیگران بفهمیم.

اینک به این گروه می گوئیم: متون شرعی ما را مستقیماً مخاطب قرار می دهند تا بایدها و نبایدهای خدا را بی هیچ تحریف و دگرگونی درک کنیم. فرموده خداوندی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در بسیاری آیات آمده است

و لحنی فراگیر دارد که هم پیشینیان را دربر می گیرد هم پسینیان را تا رسیدن به رستخیز.

اختلاف در این مسأله را این آیه قرآنی «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنَ بِطُؤْنِهِ مِنْهُمْ» (۱) از میان می برد. این فرموده صراحت دارد در این که دانش یا درک اهل استنباط، یا همان مجتهدان، در هر عصر و مصری معتبر است و این اختصاص به سلف ندارد، زیرا فرموده

مجتهدان سلف تنها کسانی هستند که احکام را می دانند و درک می کنند و پسینیان جز ایشان بهره ای از آن ندارند. این خود دلیل روشنی است بر این که استدلال به فهم و درک سلف و تلقی آن به سان یکی از ادله شرعیه از پایه ویران است، بل درست آن است که گفته شود: درک مجتهدان، چه پیشین، چه پسین برای عوامی که شایستگی درک احکام قرآن و سنت را به گونه ای مستقیم نیافته اند شرعا معتبر است و اجماع این مجتهدان در هر روزگاری از روزگاران، خواه سلف یا خلف، شرعا معتبر است و از ادله شرعی شمرده می شود، و جز این بیهوده گویی است.

از این گذشته خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۲)، و فرموده است آن را به درک سلف ارجاع دهید.

مؤید این مطلب، سخنی است که در صحیح بخاری (۱/۲۰۴) و جز آن به نقل از ابوجحیفه آمده که گفته: به علی علیه السلام گفتم: آیا نزد شما کتابی

ص: ۱۲۴

۱- نساء/۸۳؛ و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی هستند که [درست و نادرست] آن را دریابند.

۲- نساء/۵۹؛ پس اگر در چیزی با یکدیگر کشمکش یافتید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید.

هست؟ فرمود: نه، مگر کتاب خدا یا درکی که به شخص مسلمان [از جانب خدا] اعطا می شود.

اینک می گویم: این سخن به «سلف» مقید نشده و امام نفرموده «مگر فهم سلف از قرآن و سنت»، بل فرموده است: «درکی که به شخص مسلمان اعطا می شود»، و این مسلمانان هر عصر و مصری را دربر می گیرد و به سلف اختصاص ندارد و هر که شایستگی فهم یابد این

جایگاه را می یابد و کسی نباید دیگری را به درک سلف ملزم بداند. از نگاه ما قائلان به وجوب پیروی از فهم سلف کسانی نابخرد هستند که در این مقوله دچار تناقض اند.

در حدیث صحیحی آمده: «اُمّت من همچون باران اند که دانسته نیست آغاز آن نکوتر است یا پایان آن». (۱) چنان که در این حدیث می بینید کاملاً هویداست که پیشینان همچون پسینان از فضیلت برخوردار هستند.

حافظ ابن جوزی در دفع شبه التشبیه (ص ۱۱۱) می گوید: پیرامون

مسأله ای از احمد فتوا خواستند و او فتوا داد. بدو گفتند: ولی ابن مبارک چنین نمی گوید. احمد گفت: ابن مبارک از آسمان فرود نیامده است. پس درمی یابیم که درک سلف حجتی نیست که ما را ملزم کند بر پایه آن کار

ص: ۱۲۵

۱- این حدیث را احمد ۳/۱۳۰ و ترمذی (۵/۱۵۲ با شماره ۲۸۶۹) روایت کرده و گفته اند: از این نظر، حدیث حسن غریبی است. سید حافظ احمد غماری در فتح الوهاب (۲/۳۳۵) می گوید: حافظ در فتح می گوید: این حدیث، حسن است و طرقی دارد که به صحیح می رسد. بنگرید به فتح (۷/۶) که در این موضوع دیگر احادیث را نیز گرد آورده است.

مذهبی با نام مذهب سلف وجود ندارد

اشاره

وهابیان سلفی این روزگار ادعا دارند آرایی را که اظهار می کنند همان مذهب سلف است تا این چنین عوام و ساده لوحان را بفریبند و آن اقوال و آرای خطایی را که می خواهند در میان آن ها رواج دهند. این جماعت به ویژه آنان که به تجسیم و تشبیه باور دارند ادعا می کنند هر چه می گویند جز از مذهب سلف نیست و ادعا دارند درکشان از مسائل همان مذهب سلف است که مرجعی است شرعی که بازگشت از آن جایز نیست و حال آن که در واقع از راه راست و شیوه معتدل روی تافته اند، زیرا قرآن و سنت و درک عربیان از این دو را پشت سر افکنده اند و به سرابی دروغ اعتماد کرده اند که بی گمان هیچ وجود خارجی ندارد و پنداری است در ذهن آنان که برای دیگر انسان های ساده با این سخن آب و رنگش می دهند که: این آیین سلف است.

ص: ۱۲۶

۱- شگفت آن که همین کسان که در ظاهر به مذهب سلف و فهم ایشان فرا می خوانند در این مقوله کاملاً گرفتار تناقض اند، زیرا ما بر جلد کتاب های بسیاری از ایشان به ویژه البانی می خوانیم که از بنیادهای دعوت آنان «فهم قرآن و سنت بر پایه سلف» است و برخی «شیوه ای که سلف بر آن بوده» را مطرح می کنند، و زان پس یکی از مریدان و شاگردان البانی را می یابیم که در رساله ای با نام الانصاف فی احکام الاعتکاف، ص ۳۵، چاپ المکتبه الاسلامیه، عمان، اردن، چاپ نخست ۱۴۰۷ هجری، در ردّ آنان چنین آورده است: افزون بر آن ما معتقدیم به درک هیچ کس نیستیم، هر که خواهد گوباش، ابن مسعود صحابی باشد یا جز او. ما تنها به نصّ رسول خدا که از ایشان ثابت شده باشد معتقدیم. ای شگفت.

هنگامی که از احمد بن حنبل پرسشی می کنند و او در آن مسأله فتوا می دهد، بدو می گویند که ابن مبارک این نظر را ندارد و احمد پاسخ می دهد: ابن مبارک که از آسمان فرود نیامده است. (۱)

این در حالی است که ابن مبارک از پیشینیان احمد است.

ابوحنیفه که پیش از احمد است می گوید: آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسید بر چشم و سر ما و آنچه از صحابه رسد بر می گزینیم و آنچه از دیگران باشد، آنان هم رجالی چونان ما بوده اند.

اینک به خواست خدای بزرگ نمونه هایی را می آوریم که از لابلاي آن ناسازگاری سلف در مسائل عقیدتی و مسائل آمده در کتب کلامی علم توحید را آشکار می سازیم که خود دلالتی انکارناپذیر دارد بر درهم ریختن برهان مورد اعتماد باورمندان به تجسیم و فرو کوفتن دلیلی که بدان منتسب هستند، و این در حالی است که سلف بر بطلان آن تصریح دارند.

شگفت و صد شگفت که این معتقدان به تجسیم با این ادعا که هر چه می گویند از سلف است - که میان امت اجماعی است و همگی بر آن اتفاق نظر دارند - باز هم ایشان را می بینیم که خود در اصول دین با یکدیگر ناسازگارند و در بنیان های توحید مبین ناهمگون اند، پس چگونه ادعا دارند که سلف در مسائل توحید با یکدیگر هم سخن بوده اند! در حالی در آن مسائل با یکدیگر ناسازگارند و این چنان است که برخی از آن ها را در کتاب خود با نام البشاره والاتحاف آورده ام و همین کافی است که ثابت کند مذهبی به نام مذهب سلف، که باورمندان به تشبیه از پسینیان آن را

ص: ۱۲۷

۱- حافظ ابن جوزی این سخن را در دفع شبه التشبیه ص ۱۱۱ آورده است.

ادّعا می کنند، اساساً وجود ندارد، و اینک ما نمونه هایی از اختلاف سلف در مسائل عقیدتی را یادآور می شویم:

نمونه نخست اختلاف سلف در عقاید

ابن عبدالبر حافظ در کتابش الانتقاء (ص ۱۰۶) به نقل از کرایسی

حافظ، پس از ستایش او، چنین می گوید:

میان او و احمد بن حنبل دوستی استواری بود، ولی همین که درباره قرآن با او به مخالفت برخاست این دوستی به دشمنی بدل شد و هریک بر دیگری خدشه وارد می کرد. احمد بن حنبل می گفت: هر که قرآن را مخلوق بداند جهمی است، و هر که بگوید: قرآن، سخن خداست و نگویید غیر مخلوق است، واقفی است و هر که بگوید تلفظ من از قرآن مخلوق است بدعت گذار است. (۱)

کرایسی، عبدالله بن کلاب، ابو ثور، داود بن علی، بخاری، حارث بن اسد محاسبی، محمد بن نصر مروزی و طبقات آن ها می گفتند:

قرآنی که خدا بدان سخن گفته صفتی از صفات اوست و خلق بر او روا نیست و تلاوت تلاوت کننده و کلام او در قرآن کسب و فعل اوست که مخلوق است و حکایت از کلام خداست و قرآنی نیست که خدا بدان سخن گفته و آن را به حمد و شکر الهی تشبیه کرده اند و آن غیر خداست

ص: ۱۲۸

۱- در برخی روایات، احمد بن حنبل کسی را که بگوید: «تلفظ من از قرآن مخلوق است» تکفیر کرده است، چنان که در بسیاری مراجع همین را می یابیم. احمد خطا کرده، زیرا خداوند می فرماید: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ»، انبیاء ۲/.

و همان گونه که شخص تلاوت کننده برای حمد و شکر و گفتن لا-اله الا-الله و الله اکبر اجر داده می شود در تلاوت نیز مأجور خواهد بود.

ذهبی در شرح حال کرابیسی در سیر اعلام النبلاء (۱۲/۸۰) می گوید:

او نخستین کسی است که سخن از تلفظ به میان آورده است.

ذهبی در پایان شرح حال او می گوید:

بدون تردید آنچه کرابیسی در مسأله تلفظ بدعت نهاده و تحریر کرده و قائل به خلق شده سخنی حق است.

اینک می گویم: همان گونه که گفتیم بخاری و مسلم و پیشوایان بر پایه همین حق، ره سپرده اند. هنگام سخن پیرامون پیشوایان درباره بخاری و نظر پیشوایان، از جمله ابن عبدالبرّ حافظ، راجع به او بیشتر سخن گفتیم، و اما درباره مسلم، ذهبی در شرح حال او در سیر اعلام النبلاء (۱۲/۵۷۲) می گوید:

مسلم بن حجّاج اعتقاد به تلفظ را آشکار می ساخت و آن را پنهان نمی کرد.

هر که در این مسأله شناخته که معروف و متداول است اندیشه کند درمی یابد این پیشوایان برجسته، یعنی بخاری، مسلم، کرابیسی، ابن کلاب، ابو ثور، داود بن علی، حارث بن اسد محاسبی، محمد بن نصر مروزی و طبقات آن ها که با احمد، ذهلی، ابوزرع و ابوحاتم مخالفت کرده اند، در حقیقت در مسأله ای از مسائل اعتقادی مخالفت کرده اند که به سخن خدای جهانیان مربوط است و همگی اگر چه از سلف بوده اند فهمشان در این مسأله با هم ناسازگاری داشته است و درکی معکوس با یکدیگر داشته اند و اینک ما کدام درک را باید فرو ستانیم؟ و به کدام رأی

از این آرا چنگ در زنیم؟

پاسخ: ما ناگزیر باید این درک ها را وانهمیم و به قرآن و سنت و زبان عربی روی آوریم و اندیشه های خود را به کار زنیم و در مسأله ژرف اندیشی کنیم تا این مسأله بی درنگ برای ما روشن شود و در همین هنگام درمی یابیم چه کسی به راه رفته و کدامین کس به کژراهه. پس در حقیقت، بازگشت به درک خود ما خواهد بود نه به درک سلف، و این همان تحقیق اهل علم و طالبان پویای دانش است و این سخن ما هیچ پیوندی با مردم کوی و برزن ندارد، زیرا آن ها اهل نظر نیستند.

نمونه دوم

اختلاف آن هاست در دیده شدن خدای متعال از سوی سرور ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج که، چنان که معروف است، مایه اختلاف میان عایشه و ابن عباس است.

نمونه سوم

ناسازگاری در دیدن خدا به روز رستخیز است که جمهور اهل سنت به ثبوت آن باور دارند و گروهی از اهل سنت همچون عایشه، مجاهد، ابوصالح سمان، عکرمه، امام بشر بن السری الافواه و گروهی دیگر و نیز معتزله به دلیل آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^(۱) به مخالفت برخاس اند.

ص: ۱۳۰

۱- انعام/۱۰۳؛ دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را دریابد.

بخاری (۸/۶۰۶) و مسلم (۱/۱۵۹) می آورند که عایشه به دلیل عمومیت این آیه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» این سخن آن گروه را رد می کند که معتقدند پیامبر خدایش را دیده است، چنان که عمومیت این آیه: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ» (۱) نیز دلالت بر آن دارد و این قید پاره ای از افراد که مراد نفی رؤیت در دنیا است نه در آخرت، فاقد هرگونه دلیلی است.

ابن جریر طبری حافظ در تفسیر خود (۱۴/۲۰/۱۹۲ - ۱۹۳) همین حدیث را از مجاهد و ابوصالح سمان، شاگرد ابو هریره، با سندهای صحیح آورده و حافظ آن را در فتح (۱۳/۴۲۵) صحیح دانسته و گفته:

عبد بن حمید به نقل از عکرمه انکار رؤیت را به گونه ای دیگر آورده است.

همین سخن را در شرح حال بشر بن سری که از رجال شش گانه است در التهذیب (۱/۳۹۴) می یابید. معتزله نیز که یکی از فرقه های اسلامی از روزگار سلف هستند همین باور را دارند و این به برهانی نیاز ندارد. اباضیان نیز رؤیت را ناشدنی می دانند.

نمونه چهارم

مسأله ترازو در روز رستخیز است.

ابوحیان حافظ در تفسیر خود البحرالمحیط (۵/۱۴) می گوید:

آیا در رستخیز به حقیقت وزن و میزانی هست؟ یا این سخن دلالت بر

ص: ۱۳۱

۱- شوری/۵۱؛ هیچ بشری را نرسد که خدا با وی سخن گوید مگر به وحی یا از پس پرده ای.

برقراری عدل کامل و داوری معتدل و حساب درست دارد؟

معتزله وجود ترازو را انکار می کنند و مجاهد و ضحاک و اعمش و گروهی دیگر در این مقوله جلودار آن هابند و مقصود او از «ثقل» بسیاری حسنات و از «خفه» کاهش حسنات است. ابن حجر حافظ در فتح الباری (۱۳/۴۳۸) می گوید:

برخی از سلف را باور چنین است که ترازو به معنای عدل و داوری است.

اینک پیرامون این ناسازگاری عقیدتی میان سلف نیکو درنگ کنید.

نمونه پنجم

اختلاف در مسأله تأویل و تفویض است.

میان سلف [پیشینیان] در نصوص مربوط به صفات، اختلاف است و برخی از آنان همچون ابن عباس و مجاهد و گروهی دیگر به تأویل قائل اند و شماری به تفویض باور دارند و این نصوص را بدون آن که متعزّض رابطه معنای آن ها با عقیده تنزیه شوند به همان صورت رها کردند.

نمونه ششم

ناسازگاری در مفهوم ارجاست. ذهبی در شرح حال عبدالمجید بن

عبدالعزیز بن ابی رواد در سیر اعلام النبلاء (۹/۴۳۴) گفته که او از مشایخ احمد بن حنبل و جز او بوده است. ذهبی می افزاید:

عالم الگو، حافظ صادق، شیخ الحرم... از مرجئه بود و با این حال احمد بن حنبل و ابن معین او را توثیق کرده اند. احمد می گوید: او در باور

ص: ۱۳۲

به ارجا راه زیاده روی می پیمود و می گفت: اینان گروه شک دارندگان اند و مقصودش از این سخن علماست که می گفتند: ان شاء الله من مؤمن هستم.

ذهبی می گوید: بسیاری از علمای امت باور ارجا داشته اند و آیا باز هم ارجا مذهب شمرده نمی شود. یعنی مذهبی از مذاهب سلف در عقاید. این چندان روشن است که به سخنی بیش از این نیازی ندارد مگر آن که مقام اقتضا کند.

نمونه هفتم

اختلاف درباره افضل صحابه است. گروهی از سلف معتقدند که ابوبکر افضل صحابه است و گروهی پس از ایشان معتقدند که سرور ما علی علیه السلام افضل صحابه است. ابن عبدالبر در الاستیعاب (۳/۵۲) می گوید:

سلف در برتری دادن علی و ابوبکر نیز با یکدیگر اختلاف دارند.

ابن عبدالبر در شرح حال سرور ما علی علیه السلام در الاستیعاب (۳/۲۷) پاره ای کسان از دیگر صحابه را یاد می آورد که سرور ما علی علیه السلام را مقدم داشته اند:

از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن

ارقم روایت شده که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام

آورد و اینان او را بر دیگری برتری می دهند.

ابن عبدالبر در شرح حال یکی از صحابه - جز این گروه - آورده که او نیز سرور ما علی علیه السلام را بر ابوبکر فضیلت داده. وی در شرح حال ابوظیفیل در الاستیعاب (۳/۱۵) آورده:

او دوستدار علی علیه السلام و در جنگ ها یاور وی بود. وی ثقه و امین بود و به

فضل شیخین معترف، ولی علی را مقدّم می داشت.

ابن حجر نیز در الاصابه (۴/۱۱۳) در شرح حال ابوظفیل در بخش مربوط به کنیه ها همین سخن را آورده است.

محدّث علامه سید عبدالعزیز بن الصّدّیق در رساله بی مانند خود الباحث عن علل الطعن فی الحارث (ص ۱۴) نام این گروه را آورده می گوید:

گروهی از کسانی که به برتری علی علیه السلام بر همه صحابه، از ابوبکر گرفته تا پس از او، قائل اند عبارت اند از: سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، زید بن ارقم، ابوظفیل عامر بن واثله، عمار بن یاسر، اُبی بن کعب، حذیفه، بریده، ابویوب انصاری، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابوهیثم بن تیّهان، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد، عباس بن عبدالمطلب، همه بنی هاشم و همه بنی مطلب و دیگرانی که از فراوانی به شمار نمی آیند.

اینک می گویم: نام بسیاری از آن ها در کتب تراجم و رجال و جرح و تعدیل آمده که این جا محلّ یاد کرد همه آن ها نیست. احمد بن حنبل و

اسماعیل بن اسحاق قاضی می گویند: در فضیلت هیچ یک از صحابه چونان علی بن ابی طالب روایت نرسیده است. همین سخن را نسایی و ابن عبد البرّ در الاستیعاب (۳/۵۱) و حاکم در المستدرک (۳/۱۰۷) به نقل از احمد آورده اند.

گروهی از صحابه را عقیده بر آن است که افضل صحابه جعفر طیار، برادر علی بن ابی طالب علیه السلام، است که یکی از این باورمندان ابوهریره می باشد. نسایی در السنن الکبری (۵/۴۷) و ترمذی (۳۷۶۴) با سند صحیح از ابوهریره روایت کرده اند که گفته:

ص: ۱۳۴

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس کفش بر پای نکرده و بر جهاز شتر ننشسته و بر چارپایی سوار نشده و پای بر خاک نهاده که از جعفر بن ابی طالب افضل بوده باشد.

دمیری در حیاة الحیوان (۱/۱۹۱) می گوید:

ابن خلکان می گوید: یحیی بن یعمر یکی از تابعانی بود آگاه به قرآن و نحو و از شیعیان نخستین شمرده می شد که تشیعی نیکو داشت و بی آن که از مقام صحابه بکاهد به برتری اهل بیت اعتقاد داشت.

برخی از صحابه را باور چنین است که برترین و محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بانو فاطمه دختر او بود که یکی از این صحابه عمر بود. حاکم با سندی صحیح در المستدرک (۳/۱۵۵) روایت کرده است که عمر به بانو فاطمه علیها السلام عرض کرد(۱):

ای فاطمه! به خدا سوگند کسی را ندیدم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو محبوب تر باشد، و هیچ یک از مردم پس از پدرت صلی الله علیه و آله از تو نزد من

ص: ۱۳۵

۱- واژه علیها السلام پس از نام بانو فاطمه و واژه (علیه السلام) پس از نام سرور ما علی یا حسن یا حسین از ویژگی های ایشان و اهل بیت است، یعنی از مستحباتی است که شایسته است در حق ایشان ادا شود. برای این دلایل بسیار زیادی در میان است که از جمله آن هاست درود ابراهیمی و جز آن که از سرور ما رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است و همین بس که بگویم: خواننده ارجمند مباد از اتهام تشیع بهراسی و از به زبان آوردن این واژه برای این سروران پرهیز و پروا کنی که بزرگان اهل سنت همچون بخاری در صحیح خود (۷/۷۱ و ۷۷ و ۱۰۵ و دیگر جاها) این واژه را در حق آنان به کار برده اند، چنان که احمد در فضائل الصحابه (۲/۵۶۳، ۶۵۲ و ۶۶۲ و دیگر جاها) و ابن حجر این واژه را در حق سرورمان علی به کار زده اند. رجوع کنید به مقدمه فتح (۶/۴۳۲)، چنان که در حق بانو فاطمه در فتح (۶/۴۴۲) و سنن دارقطنی (۳/۶۵ و ۶۶) و بسیاری دیگر، پس درنگی باید.

مالک در حالی که بانو فاطمه را بر صحابه گرامی تفضیل می دهد می گوید:

هیچ کس را بر پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله تفضیل نمی دهم. [مراجعه کنید به الحاوی سیوطی، ۲/۲۹۴].

در سیر اعلام النبلاء (۷/۲۴۱) آمده است که سفیان ثوری علی را تثلیث می کرد؛ یعنی در فضیلت او را پیش از عثمان، پس از ابوبکر و عمر در جایگاه سوم می نهاد.

اینک دانستیم که سلف در مسائل گونه گونه با یکدیگر ناسازگاری

داشته اند، چنان که صاحبان صحیحین در دیگر مسائل اعتقادی همچون مسأله قدر با هم اختلاف داشته اند، (۲) یا کینه معاویه و خویشان او و بنی امیه و دیگر مسائل که آرا و درک آنان از این مقوله ها متفاوت بوده است.

آنچه می خواهیم روشن کنیم این است که سلف و در رأس ایشان صحابه گرامی همگی در مسأله تفضیل با یکدیگر ناسازگار بوده اند و بدین سان دیگر صحیح نخواهد بود که بگوییم مذهب سلف در آن هنگام در فلان مسأله چنین بوده است. بسیاری از علما مسأله تفضیل را در کتب عقاید ذکر کرده اند و این خود دلیل روشنی است بر این که آن ها این مسأله

ص: ۱۳۶

۱- من در کتاب خود با نام تناقضات الالبانی الواضحات ۲/۲۴۳ - ۲۵۶ تلاش های البانی را در تضعیف این خبر صحیح و ثابت و نادرستی آن را روشن کرده ام. سپاس مر خدای را که کار صالح به فضل او سامان می یابد.

۲- از این دست است آنچه در سیر اعلام النبلاء ۶/۴۱۴ آمده که سعید بن ابی عروب و قتاده به قدر باور داشتند و آن را پنهان می کردند.

را در شمار مسائل عقیدتی می دانسته اند، اگر چه ما آن را چنین ندانیم، به ویژه آن که برخی از آنان در این که افضل صحابه ابوبکر و پس از او عمر و در پی او عثمان و سرانجام علی بوده ادعای اجماع کرده اند و دیدیم که واقعیت جز این است و اینک با این همه کشمکش، دیگر مذهب سلف را کجا می توان یافت؟

فایده: البانی پنداشته است که اصول دعوت وی، چنان که بر پشت جلد بسیاری از کتاب های او نقش بسته فهم الکتاب والسنة بفهم السلف الصالح یا علی النهج الذی کان علیه السلف الصالح است، در حالی که ما

بطلان این پندار را ثابت کردیم و اینک دیگر نیازی نداریم تا پس از ارائه دلایل فساد پندار او، وی را محکوم کنیم. آنچه اکنون بر سر آنیم روشن

کردن این حقیقت است که این سلفی نماها در ادعای خود با خویشان نیز تناقض دارند، زیرا در دیگر جاها صراحت دارند که نه به فهم سلف ملزم هستند نه به فهم صحابه، به ویژه هنگامی که درک سلف با درک آن ها ناهمسویی داشته باشد.

سرسخت ترین و متعصب ترین مقلد البانی علی حسن حلبی است که در کتابش الانصاف فی احکام الاعتکاف (ص ۳۵، چاپ المكتبة الاسلامیه عمان - اردن، چاپ اول، ۱۴۰۷ هجری) کورکورانه می گوید:

افزون بر این ما به فهم کسی - هر که خواهد گو باش - تعبد نداریم، ابن مسعود باشد یا جز او. ما تنها به فرموده رسول خدا که از ایشان ثابت شده باشد متعبدیم.

بنگرید ایشان چگونه پیوسته فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که می توانند آن را با تصحیح و تضعیف به بازی بگیرند یادآور می شوند و نامی از قرآن

کریم نمی برند که بی گمان نمی توانند آن را به بازی بگیرند.

اینک به آن ها گفته می شود: آیا تعید شما به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آلهدر برابر قرآن می باشد یا ماجرای دیگری در میان است!؟

تعریف البانی از اصول و اهداف دعوتش

البانی بر جلد پاره ای از کتاب ها و رساله های خود پنج نکته را یادآور شده که نشانگر اندیشه های دعوت اوست که یک یک آن ها را یادآور می شویم و هریک را با نقد و مناقشه همراه می سازیم:

۱ - بازگشت به قرآن کریم و سنت صحیح و فهم این دو بر شیوه ای که سلف صالح بر آن بوده اند.

تعلیق: درباره «قرآن کریم» باید گفت که او دورترین مردم از این کتاب آسمانی است و آن را نه در حفظ دارد، نه تجوید و خواندن آن را نزد استادی آموخته است و هنگام اندیشیدن در مسائل از آن کناره می گیرد و ذهن او تنها متوجه احادیث و اخبار است.

مقصود او از «سنت صحیح» نیز همان سنتی است که در آن دچار تناقض است و ما پاره ای از این تناقضات را در تصحیح و تضعیف اخبار در مجلدات کتاب تناقضات الالبانی الواضحات روشن کرده ایم.

و قید «و فهم این دو بر شیوه ای که سلف صالح بر آن بوده اند» بی گمان سخن باطلی است. برای نمونه روزه شنبه غیر ماه رمضان را که او حرام می داند بر شیوه سلف صالح نیست و آن ها آن را حرام ندانسته اند.

دریافت البانی در این موضوع واژگونه دریافت سلف است! زیرا آنان در این باره با یکدیگر اختلاف دارند؛ تا جایی که کسی آن را مستحب

می داند و دیگری به مباح یا مکروه بودن آن قائل است، ولی هیچ یک از سلف آن را حرام ندانسته اند؛ چنان که البانی این بدعت را نهاده است.

نیز تحریم طلای حلقوی برای زنان، خلاف اجماع سلف صالح در این پیرامون است. ابن حجر در فتح الباری جواز آذین زنان به زر - به طور کلی - به صورت حلقوی یا جز آن را اجماعی می داند. (۱)

اگر ما در درک این مرد از سنت صحیح نیک بنگریم این نتیجه روشن بهره ما می شود که وی سنت بر پایه درک سلف را کاملاً واژگونه فهمیده است. منظور او از سلف صالح، خود اوست. اگر ما بخواهیم نمونه های فراوانی می آوریم گواه بر آن که درک وی از بسیاری نصوص که آن ها را - با درک خطای خود - صحیح می داند نزد علمای بزرگ که حافظ حدیث اند ضعیف می باشد و این به مفهوم آن است که دریافت وی واژگونه دریافت سلف صالح بوده است.

یادآوری: شایسته است در این جا این ن

ته را یاد آوریم که سلف صالح - چنان که اندکی پیش در صفحات گذشته گفتیم - در مسائل، خواه در اصول یا فروع، یک دیدگاه نداشته اند، و اگر البانی از سلف یاد می کند و می گوید که نصوص را همچون سلف می فهمد با واقعیت دریافت او ناهمسوست. آن گاه دلیل این که باید نصوص را چونان سلف فهمید چیست؟ و چرا از مردم می خواهد نصوص را چون او - که از خلف است - بفهمند و ایشان را از آن باز می دارد که نصوص را به سان ائمه چهار گانه یا امامان دوازده گانه یا امام زید یا امام جابر بن زید یا ربیع یا دیگر پیشوایان

ص: ۱۳۹

۱- ابن حجر در فتح الباری می گوید که کاربرد کلی طلا برای زنان - حلقوی باشد یا نه - به اجماع، رواست.

مسلمانان، در روزگاران پیشین، دریابند؟ بنابراین مقصود او از سلف، خود او یا پاره ای محدثان فرو بسته قائل به تجسیم و تشبیه است که پیشتر از آن ها سخن به میان آمد.

سپس البانی از دومین پایه اصول دعوتش سخن به میان می آورد:

۲ - آگاه کردن مسلمانان از دین حَقّانی خود و فرا خواندن آن ها به پرداختن به آموزه ها و احکام آن و آراستگی به فضایل و آدابی که خشنودی خدا را برایشان ضمانت می کند و نیکبختی و ارجمندی برایشان به ارمغان می آورد.

پاسخ: آنچه میان همه مردم که به احوال سلفیان در سراسر جهان می نگرند مشهور و ملموس است آن است که پیروان این مرد و طرفداران آیین او به هیچ روی با آداب و آراستگی به نازمایه های اخلاقی پیوندی ندارند.

ما کسانی را دیده ایم که چهل سال یا بیست و پنج سال یا هجده سال با البانی همنشین بوده اند و باز دینی را که از نظر استاد و مربی آن ها دین حق آنان است درک نکرده اند. او را می بینیم که در توصیف صاحب چاپخانه اسلامی، مرید قدیم و ولی نعمت و ناشر و مروج کتاب های او، زهیر الشاویش که چهل سال با او همنشین بوده (و اینک پشیمان است) در مقدمه جدید خود بر مختصر صحیح مسلم مندری، (ص ۱۳، در حاشیه صفحه) چنین می گوید:

او شاه دزد، متجاوز و حسود است. عین سخن البانی چنین است:

سوگمندانه صاحب چاپخانه اسلامی در میان آنچه از سر تجاوز و ستم و حسد به کسی که امتیاز چاپ این کتاب را به او بخشیده ام سرقت کرده

ص: ۱۴۰

یکی نیز حق چاپ این کتاب است. از تجاوز و رفتارهای بسیار زشت او حذف مقدمه این کتاب است که هفتاد صفحه را به خود اختصاص داده

بود.

او درباره زهیر الشاویش در مقدمه جدیدش بر کتاب لصفه صلاته (ص ۱۱) می گوید:

از دست اندازی او به دانش و نگارش که او اهل آن نیست این که...

پس تعلیم و تربیت چهل ساله در فراخوان به سوی حق و حقیقتی که او با این مرید در پندار داشت کجا رفت!

این نمونه روشنی از نتایج فراخوان او به راه حقی بود که آن را می پیمود و همه را بدان می خواند.

بدین سان سخن مرید دیگر او، استامبولی، پیرامون وی بعید نمی نماید آن گاه که در نامه سرگشاده خود بدو آن می گوید که چکیده اش چنین است:

او با همسران، فرزندان و شاگردانش آن کرد که کرد و در ربودن دارایی سلفیانی که در اختیار او بود یاری رساند و دیگر این دارایی ها را به جای خود باز نگرداند و مقصود او از این همه نگارش، انباشته کردن دارایی بود نه دعوت حقی که می انگاشت. (۱)

ص: ۱۴۱

۱- البانی و چاکرش نه از سر شجاعت که از سر جبر در کتاب الايقاف ص ۵۹، که این دو تن آن را انتشار دادند، اعتراف دارند که این سخن به واقع سخن مرید البانی است که استامبولی خوانده می شود، همو که صراحتاً نسبت به استادش چنین اعتراف می کند. من با سوگ اعتراف می کنم که از سال های... سرگرم نگارش این کتاب بوده ام. و در پی آن سلفی نماها نوشته های استامبولی پیرامون البانی را چنین توجیه می کنند که گرایش عاطفی بی ریایی بوده است. کدام انسان دیگری را به باد دشنام می گیرد و آن گاه برای این و آن پیغام می فرستد و با پوزش از سخن خود شانه خالی می کند که: گرایش عاطفی بی ریایی بوده است.

یکی از کسانی که حدود هجده سال با البانی هم‌نشین بوده به من می‌گفت که البانی در طول این سال‌های بسیار یک کتاب هم به آن‌ها نیاموخت و تنها درس سنگدلی بدیشان داد.

آن که چنین صفاتی دارد شایسته نیست که ادعا کند مسلمانان را با دین حَقشان آشنا می‌گرداند و آن‌ها را به عمل به آموزه‌های دینی فرا می‌خواند، در حالی که خود او هنوز آن را نیاموخته و بدان پایبند نیست و این در حالی است که هم اینک نزدیک به هشتاد سال از عمر او می‌گذرد.^(۱)

درباره این بخش از سخن او (آراستگی به فضائل و آداب آن) یعنی اسلام باید گفت: سخنی بس شگفت است و کتاب ما با نام قاموس شتائم الالبانی میزان ادب او را ثابت کرده است. این آداب و اخلاق کجاست و این تربیت کجا؟ و حال آن که خود او در تحقّق بخشیدن آن در خویش و فرزندان خویش ناموفق بوده؛ فرزندان که اگر چه به شمار فراوان اند حتی یک عالم بیرون نیامده، چنان که در میان مقلّدانش نیز هم، و مردمان همه بر این گواه‌اند، و ما به خواست خدا برای همه جهان ثابت خواهیم کرد که او در علمی که با آن به مردم زخم می‌زند و آن‌ها را از بهر همین علم تحقیر می‌کند و ناچیز می‌شمرد کاملاً ناموفق بوده است.

نقطه سوم بنیان فراخوان او که بر جلد یکی از رساله‌هایش نقش بسته

چنین است:

ص: ۱۴۲

۱- او در تاریخ ۲/۱۰/۱۹۹۹ میلادی مُرد و راهی محاسبه شد.

۳- برحذر داشتن مسلمانان از شرک با گونه گونیِ نموده‌های آن و دوری از بدعت‌ها و اندیشه‌های وارداتی و احادیث ناپذیرفتنی و جعلی.

پاسخ: آیا اثبات شما برای «حد»، «جهت»، «مکان عدمی»، «جای گرفتن بر پشت پشه»، «حرکت» و «حوادث بی آغاز» که نیای شما ابن تیمیه آن‌ها را یاد آور شده و بدان‌ها باور دارد و آنچه ما در کتاب خود: التنبیه والرّد علی معتقد قدم العالم والحد برای شما یاد کردیم، از اصول شرک و تشبیه و تجسیم نیست؟ آیا اثبات این امور از آن روی که نه در قرآن آمده نه در سنت، بدعت شمرده نمی‌شود؟! اگر چه البانی آن‌ها را با پافشاری بر پیشوایی ابن تیمیه رد می‌کند ما همچنان از او می‌خواهیم واژه «حدّ» و «جهت» و «مکان عدمی» را براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا برای ما تبیین کند و بی گمان کاری دشوار در پیش روی اوست.

مردم باید بدانند آن‌ها به این سخن خود: «ما خدا را جز به همان چه خود توصیف کرده توصیف نمی‌کنیم» پایبند نیستند. درباره احادیث ناپذیرفتنی و جعلی باید گفت که بیشترین این احادیث در کتاب عقایدی آمده که البانی و وهابیت نه تنها بدان باور دارند که آن‌ها را در آغوش می‌گیرند و پیرامون آن به تحقیق می‌نشینند.

این کتاب دارمی مجسم است: الرّد علی الجهمیه که وی آن را در آغوش کشیده به تحقیقش پرداخته است و با آن که معتقد است این کتاب آکنده از سخنان واهی و جعلی است باز به نقل آن پرداخته است.

وانگهی چرا کتابی همچون کتاب دارمی را که آکنده از جعلیات و موهومات است می‌ستایید و آن را زیبا می‌انگارید! و کتابی همچون احیاء علوم الدین را به داشتن احادیث ضعیف و جعلی می‌نکوهید؟!

آیا این عین تعصّب نیست؟

اهل حق و آنان که به شناخت حقایق امور و ادّعاها حریص اند بدانند که البانی که ادّعا می کرد در گرفتن احادیث صحیح، آزمند است و همه را بدین راه می خواند و حتّی ادّعا می کرد که کتاب هایی همچون مختصر العلّوّ

را غربال و پاکسازی کرده و این کتاب هنوز نیز پس از آن، به اصطلاح، پاکسازی آکنده از احادیث جعلی و ضعیف است و اگر چه در صفحه ۹۸ این کتاب، حدیث شماره ۸۳ را تصحیح کرده که از قتاده بن نعمان روایت شده که از پیامبر شنیده:

چون خدا از آفرینش آن بیاسود بر عرش جای گرفت، لیک البانی در همان جا می افزاید: راویان این حدیث ثقه هستند و در حاشیه آن به نقل از پاره ای از پیشوایان تجسیم می گوید: اسناد آن براساس شرط بخاری صحیح است.

و من می گویم: این حدیث، جعلی و ناپذیرفتنی است و تکمیل آن چنین است:

پس [خدا] دراز کشید و پای بر پای نهاد.

البانی در جایی دیگر از کتاب هایش اعتراف دارد که این حدیث ناپذیرفتنی است. او این سخن را در کتاب ضعیفه خود (۲/۱۷۷)، حدیث

شماره ۷۷۵ آورده و ما اینک او را رها می کنیم تا در موضع نخستی که در آن دچار تناقض بود برای دومین بار خود را ردّ کند و این را در کتاب تناقضات الالبانی الواضحات (۱/۲۸ - ۳۱) روشن کرده ایم.

نقطه چهارم بنیان فراخوان او چنین است:

۴ - احیای اندیشه اسلامی آزاد در چارچوب قواعد اسلامی و از میان

ص: ۱۴۴

پاسخ: همان گونه که در میان همه لایه های بشری که ایشان را می شناسند معلوم و مشهور است و نیاز به پیش آوردن هیچ دلیل و برهانی نیست اندیشه البانی و پیروانش از فرو بسته ترین اندیشه هاست.

اگر البانی این سخن را انکار کند، در برابر همگان و در پیش روی جمهور مسلمانان از او می پرسیم با شاگردان خود که در پاره ای از آرای خطای او با وی به مخالفت برخاستند چه کرد و چرا با آنان به ستیز برخاست و به نکوهششان گرفت و آن ها را به شرک اکبر متهم کرد و...؟

اما این ادعا (احیای اندیشه اسلامی) حقیقتی است که به از میان بردن اندیشه اسلامی و فرو بستگی آرای سطحی او فرا می خواند و این را ناآگاه ترین مردم بدیشان می داند و رساترین دلیل در این پیرامون آن است که وی هر که را با آرای او به مخالفت برخیزد گمراه، بدعت گذار و دشمن سنت و توحید می خواند، زیرا این مرد خود را به تنهایی، سنت می داند و این برخلاف درک و شیوه سلف است؛ زیرا آن ها اگر چه با یکدیگر اختلاف داشتند، ولی باز به هم مهر می ورزیدند و یکدیگر را می ستود

و دگرانیشان را مادام که مسلمان بودند بزرگ می داشتند.

نخستین نمونه های سخن ما آن است که البانی معتقد بود زنا دادن ام المؤمنین [ها] و همسران پیامبران علیهم الصلاه والسلام رواست. شاگرد و یار و یاور قدیم او، شیخ نسیب رفاعی، که از آن پس از بهر همین سخن از وی برید، به مخالفت با او برخاست. شیخ نسیب به البانی گفت: ام المؤمنین [ها] از زنا محفوظ هستند، زیرا در خانه نبوت بوده اند و هرگز نقل و ثابت نشده همسر پیامبری تبهکاری کرده باشد، زیرا خداوند

می فرماید: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (۱)، چنان که می فرماید: «وَالزَّانِيَةُ لَآ يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۲).

پس قیامت این شیخ تناقض پرداز که همگان را به احیای اندیشه آزاد اسلامی فرا می خواند برپا شد و شاگرد و برادر دینی خود را راند، با آن که در این مقوله حق با شاگرد او بود و با او به ستیزی سخت برخاست و در کتاب هایش به ویژه در کتاب ضعیفه خود مجالی را و انهد مگر آن که او را ناسزا گفت و فحش و گونه های دشنام بارش کرد و ما این را در کتاب قاموس شتائم الالبانی گسترده بیان کرده ایم.

شیخ نسیب در این مسأله کتابی نگاشت و در آن به دفاع از

امّ المؤمنین [ها] و همسران پیامبران پرداخت و در آن سخن البانی، حدیث پرداز سلفی نماها را رد کرد و کتاب خود را نوال المنی فی اثبات عصمه امّهات و ازواج الانبیاء من الزنا نامید و این کتاب هم اکنون به خطّ خود او نزد ماست. (۳)

این است نتیجه دعوت البانی به اندیشه آزاد اسلامی در چارچوب قواعد اسلامی بر پایه آنچه او می پندارد. بگذریم که شیخ محمّد نسیب رفاعی در چارچوب قلمرو اسلام استدلال کرده است و برای نمونه نه به

ص: ۱۴۶

۱- نور/۲۶؛ زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید، و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک برای زنان پاک.

۲- نور/۳؛ و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است.

۳- این کتاب در این روزها چاپ شده و در دسترس است.

تورات گرویده نه به انجیل و نه به دیگر احکام غیر اسلامی. آیا آن ها این را می بینند و باز چنین می گویند که وی از قواعد اسلامی برون رفته است؟! اگر بگویند او از اسلام خارج شده به کفر متهمش کرده اند و اگر از اسلام برونش نیافته اند و استدلال او صرفاً با متون شرعی بوده به البانی خواهیم گفت: تو که به احیای اندیشه آزاد اسلامی فرا می خوانی و نه به تقلید از خود، چرا چنین زشت به ستیز با او برخاستی؟!

نمونه دیگر یکی از شاگردان و مریدان البانی است که با او هجده سال همنشین بوده و در دو مسأله با او اختلاف یافت که تقریباً جزء مسائل مربوط به فروع فقه بود. البانی با او سرشاخ شد و وی را راند و دیگر مریدانش را از پیوند با او جلو گرفت و این ماجرای پرآوازه است که نیازی نیست آن را گسترده بازگویم و برای آن حجت و برهان بیاوریم و هر که در نزدیکی خانه البانی در عمان اردن سکونت داشته چند و چون آن را به

خوبی می داند، چنان که پیروان او نیز از این مسأله آگاهی دارند.

از نگاه او همین احیای اندیشه آزاد اسلامی است و اگر کسی بی سلاح مادی به مخالفت با او برخیزد وی را می راند و دشنامش می دهد و دیگر مریدانش را از سخن گفتن با او باز می دارد و این خود سلاحی نرم است.

اما اگر کسی با او به مخالفت بر می خاست که توانگر بود و البانی به هر روی از او بهره می بُرد از ترس از میان رفتن این بهره به نرمی کامل با او سخن می گفت. شاگرد او محمود مهدی استانبولی در نامه سرگشاده اش پاره ای از این نمونه ها را یادآور می شود.

چکیده مفهوم احیای اندیشه آزاد اسلامی نزد البانی آن است که مردم او را در آرای منحصر به فردش که آکنده از تعصب است تقلید کنند و با هر

که از این امور سر باز زند باید بستیزند.

بدین سان بحث پیرامون نقطه چهارم اصول دعوت او به اختصار پایان پذیرفت و سپاس از آن خدای یکتاست.

نقطه پنجم بنیانِ فراخوانِ او چنین است:

۵ - تلاش برای از سرگیری زندگی اسلامی و ایجاد جامعه ای اسلامی و پیاده کردن حکم خدا در زمین.

پاسخ: ما پیشتر بخش بسیار ناچیزی از رفتار البانی با شاگردان و دوستانش را یادآور شدیم، حال او چگونه خواهد توانست با چنین رفتاری زندگی اسلامی را از سر بگیرد و جامعه ای اسلامی را سامان دهد که حکم خدا را در زمین پیاده کند.

شاید منظور او از پیاده کردن حکم خدا در زمین تکان دادن انگشتان است هنگام نماز و کوتاه کردن جامه و حرام شمردن روزه به روز شنبه و کاستن از مقام علما و برانگیختن آشوب و گرفتاری در مساجد و کنار نگذاشتن زکات در کالاهای تجاری و جویدن آدامس توسط روزه دار و خواستن از روزه دار به خوردن پیش از غروب آفتاب و پس از اذان صبح و ستیز با کسی که نام خدا را به بلندی برد و ناخوش شمردن کسی که تسبیح به دست گیرد و ذکر خدا گوید و بازداشتن از نشستن بر منبری که بیش از سه پله دارد و نهی از برگزاری نماز جمعه به شکل گروهی.

این است آن حکم خدایی که البانی باور دارد؛ همو که در طول پنجاه سال آشوب های شتابزده ای را برای همین حکم میان مسلمانان دامن زد و این همان حیات علمی به اصطلاح خجسته ای است که وی می انگارد. ما هرگز ندیده و نشنیده ایم که وی این مدّت مدید را در ایجاد جامعه ای

اسلامی یا حل مشکل ربا یا شرکت های جدید یا داد و ستدهای نو پدید یا بیان قوانین شخصی شرعی صحیح که از نظر
برخورداری از دلایل ترجیح داشته باشد یا دیگر مسائل مهم روز که مسلمانان امروز بدان نیاز دارند بهره برده باشد و ما
همچنان چشم به راه جامعه ای اسلامی هستیم که او بنیان خواهد نهاد!

ص: ۱۴۹

اندیشه های وهابی گری و سلفی گری با شیوه هایی پیوندین رواج می یابد که همه آن ها برنامه ریزی شده است، به ویژه آن که طرف دیگر این پیوند، یعنی مذاهب سه گانه، اشاعره و صوفیه از این جنبش غافل هستند و برای رویارویی با آن و سرکوب این حرکت هیچ طرح و برنامه ای آماده نکرده اند تا آن جا که اینک مردمان از آن رنجی می کشند که مپرس. از این رو اهل حق باید برای سرکوب این اندیشه با نهادن برنامه ها و یاری جستن از کارشناسان و متخصصان آگاه در این زمینه برای اجرا، پشت به پشت هم دهند.

می توان راه ها، شیوه ها و برنامه های وهابیان را بدین گونه خلاصه کرد:

۱ - ارسال مبلغان این اندیشه که بر دو گونه اند

الف) پیشنمازان مساجد و خطیبان و واعظان که به کارگرفتن آن ها با دخالت اشخاصی صورت می پذیرد که از تشکیلات وهابیان فرستاده

ص: ۱۵۱

شده اند. آنان با مبلغان و واعظان دیدار می کنند و با حقوق ماهیانه و پاداش ها و ارمغان ها و تأمین آن ها با کتابخانه بزرگی که از یک سو کتاب های همگانی الهیات را در خود جای داده و از سوی دیگر کتاب هایی با عقیده و هابیت را، به سوی خود جلبشان می کنند و با گذشت زمان، تربیت و تبدیل این گروه به مروّجانی سامان می یابد که در راه نشر اندیشه و هابی در جهان می کوشند و در همه مساجد و انجمن های اسلامی آشوب به بار می آورند و پریشانی.

ب) فارغ التحصیلان دانشگاه هایی که و هابیان آن دانشگاه ها را برای فارغ التحصیلی دانشجویانی اختصاص داده اند که اندیشه و عقیده آن ها را با خود دارند. و مشهورترین آن ها فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره می باشند. اینان نیز دقیقاً همان وظیفه گروه نخست را انجام می دهند و در اثنای تدریس خود اندیشه و هابی گری و سلفی گری را رواج می دهند و بی هیچ ناظری کتاب هایی را در این زمینه معین می کنند که می خواهند.

۲ - انجمن های موجود در کشورهای گوناگون که مبلغ اندیشه و هابی گری هستند.

و هابیان می کوشند این انجمن ها را کاهش دهند و وجود آن ها را آشکار نسازند تا به ایجاد احزاب و گروه های اسلامی در کشورهای جهان متهم نشوند.

اگر چه در حقیقت آنان حزبی سامان یافته هستند برخوردار از مدیریت و اندیشه و اصول و بودجه ویژه دارند، با این حال می کوشند به شکل انجمنی ظهور نیابند، بلکه تنها شکل مبلغان و مشایخی منفرد بیابند که مردم را به قرآن و سنت و عقیده سلف صالح فرا می خوانند.

این کتاب ها و رساله ها نگاشته علمای پیشین یا برخی از نویسندگان معاصر آن هاست که اندیشه ایشان را به شیوه ای آسان و سهل ارائه می کنند و این کتاب ها به زبان های گوناگون ترجمه می شود.

آن ها هنگامی که در صدد انتشار میراث کهنشان برمی آیند محققان و مصححانی را برای میراث کهن خود بر می گزینند که متناسب با اندیشه وهابی بر این کتاب ها حاشیه زنند و در همین راستا عبارات و احادیث ناهمسو با اندیشه ایشان را تضعیف کنند و عبارات و احادیثی را تقویت کنند که با باور و اندیشه آن ها همسوست، تا آن جا که کتابخانه های تحقیقاتی ویژه ای را برای این کار ایجاد کرده اند.

آن محققان (یا حاشیه نویسان بر کتاب) را که وهابیان به کار نمی گیرند از ترس آن است که مباد کار تعلیق را با عباراتی به انجام رسانند که با اندیشه وهابی گری و سلفی گری برخورد یابد، زیرا این گونه کتاب ها در میان ایشان بازاری نمی یابد و وهابیان با این دسته از نویسندگان محقق می ستیزند و بیشتر کتابخانه ها جرئت نمی کنند کتاب هایی بخرند که با وهابی گری تعارض دارند، زیرا اگر چنین کنند با یورش وهابیان رو به رو

خواهند شد و در پی آن تحریم هایی خواهد بود که بدیشان زیان می رساند.

اساتید، دکترا و دعوتگرانی هستند که با اصحاب اندیشه وهابی در کشورهای گوناگون یا با دریافت حقوق یا مساعدت های مالی یا نظایر آن با منافی در ارتباط هستند که نمی توانند عقیده مخالف وهابیت را اظهار کنند و از همین رو اندیشه سلفی گری را انتشار می دهند و از مشایخ

و پیشوایان وهّابیان با تجلیل یاد می کنند و چه بسا با مخالفان وهّابیت و خود سرشاخ شوند و وهّابیت را ولو با سخنی یاری رسانند. این گروه بی گمان منافق و در این هنجار، گنهکارند.

۴ - ترجمه کتاب های پیشوایان وهّابیت و انتشار آن در جهان .

کتاب هایی همچون آثار ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و ابن ابی العزّ و دیگر معاصران و پیشینیان که به زبان های مختلف همچون انگلیسی، فرانسوی، هندی، اندونزیایی و دیگر زبان ها ترجمه می شوند.

آن ها چاپخانه های ویژه ای را در کشورهای پر جمعیتی همچون اندونزی و جز آن ایجاد کرده اند تا انتشار کتاب های با افکار وهّابی را آسان سازند. از این رو در اندونزی چندین چاپخانه دیده می شود که کتاب های مترجم مربوط به انتشار مشرب سلفی گری وهّابی را چاپ می کند.

۵ - نشر نوارهای کاستی که سخنرانی ها، درس ها، خطبه های علمای معاصر ایشان و تحلیل گرانشان را در خود دارد.

۶ - انتشار اندیشه ها و گفت و گوهای جدید اینترنتی و به باد دشنام گرفتن دیگران و یورش بر سایت های اینترنتی ناسازگار با ایشان و تلاش در تخریب و درهم کوفتن آن با شیوه هایی که برای یک مسلمان ناشایست است و با طبیعت خدا خوانان که کتاب خدای متعال را می خوانند و به سنت سرور ما رسول خدا اقتدا می کنند ناهمسوست.

۷ - وجود اشخاصی در اینترنت یا صاحبان پست های پاسخگو.

در این سایت ها - خواه رنگ دینی داشته باشند یا نه - این شخص مسؤول می تواند کارمندانی موافق یا حاملان اندیشه وهّابی را به کار

بگمارد یا دگرانديشان را از کار برکنار کند، چنان که می تواند در مطرح کردن دعوتگران وهابی در برنامه های تلویزیونی یا رادیویی یا دیگر عرصه ها اعمال نفوذ کند.

۸- تأسیس دانشگاه ها و مراکز و مدارس دینی که اندیشه آن ها را آموزش می دهد و نهال آن را در دل آموزنده ها می نشاند.

در این دانشگاه ها کتاب های عقیدتی تدریس می شود که مهم ترین موادی است که موجب می شود دانشجو هرگونه اندیشه ای را درک کند و بپذیرد و در نتیجه حامل مذهب مورد نظر آنان گردد، چنان که دیگر مواد درسی همچون فقه، حدیث و دیگر علوم شرعی را به شیوه وهابیت و بر پایه اندیشه های آن می آموزند.

۹- وجود کانال های تلویزیونی و ایستگاه های رادیویی که این اندیشه را رواج می دهند و از دعوتگران سلفی گری وهابی دعوت می کنند تا در

این زمینه به القای سخنرانی پردازند.

شیوه های سرکوب گفت و گو در میان وهابیان

وهابیان و سلفیان گروهی هستند که راهشان تحمیل اندیشه به زور و جبر است و هیچ گاه به رأی دیگری گوش نمی سپارند و می پندارند که سخن او کلام بدعت گذارانی است که گوش سپردن بدیشان روا نیست و بدون آگاهی از دیدگاه و دلایل ایشان باید آن ها را واپس زد.

آن ها برای سرکوب گفت و گو و بحث با مخالف، راه و روش های گونه گون را در پیش می گیرند که این چنین چکیده می شوند:

۱- بایکوت فکری جلوه گر در نظریه دوری گزیدن از بدعت گذار:

این همان رویگردانی از دگراندیشان همه مذاهب و فرقه هاست، زیرا علمای وهّابی بر پیروان خود و فریفتگان سخنانشان، خواندن کتاب های دگراندیشان یا گوش سپردن به آرای آنان را حرام کرده اند، چنان که بدیشان اجازه نمی دهند با مخالفان آن ها بنشینند و دوستی کنند و یکدیگر را بشناسند.

آن ها پل های پیوند و آگاهی از اندیشه دیگران را می گسلند و با خود می پندارند که این امری شرعی است که اسلام بدان فرا خوانده، در حالی که هرگز چنین نیست. پس خود را ناگزیر می یابم این اندیشه (اندیشه وجوب دوری گزیدن از بدعت گذار) را که از بنیان های اندیشه های سلفی گری وهّابی است تبیین کنم و آن را بنکوهم و پرده از پوچی آن

برگیرم.

برای اهمیت گسستن پل های پیوند پیروان ایشان با فرقه ها و مذاهب دیگر و تضمین برون رفتن مردم از آیین و اندیشه ایشان قاعده «دوری گزیدن از بدعت گذار» را بر بافتند و آن را بنیان اندیشه های خویش گرفتند چنان که آن را پایه ای گزیدند در سرکوب گفت و گو و بحث. پس ما ناگزیر باید با قاعده «دوری گزیدن از بدعت گذار» به چالش برخیزیم تا فساد آن آشکار شود و روشن شود که مفهوم آن زور و خود کامگی است.

در این جا این آگاهی نیز باید داده شود که دوری گزیدن از بدعت گذار گواه بی مایگی و ناتوانی علمی و کم توانی ارائه دلیل در برابر دلیل و کندوکاو در دلایل و عدم آمادگی برای تسلیم شدن در برابر حق و اعتراف به نتایج علمی است. آنچه ما در میان وهّابیان می یابیم آن است که ایشان توان آن را ندارند که با علما مناظره کنند و از هر کس گمان برند توان علمی

ص: ۱۵۶

خوبی دارد گریزان اند و با کسانی مناظره و گفت و گو می کنند که می دانند بُنیه علمی سستی دارند یا از مبتدیانی هستند که با راه و روش های آن ها در فریفتن افراد ساده لوح و سطحی آگاهی ندارند و با جدل به شیوه رومیان بر آنان چیرگی می یابند و برای پیروان خود، عوام و ضعفا چنین وانمود می کنند که با پیشوایان مخالف خود مناظره کرده اند و بر ایشان چیرگی یافته اند و درهمشان کوفته اند و این که حق آشکار شده، و دیگر سخنان مشهوری که از امثال آنان کاملاً هویدا است.

دقیق ترین کسی که پیرامون قاعده (دوری گزیدن از بدعت گذار) سخن

گفته و وهابیان را در چنگ زدن به این قاعده رد کرده و پندارشان را در این باره باطل گردانیده امام شریف محدث عصر عبدالله بن صدیق غماری حسنی است در رساله ای ویژه با نام النفعه الذکيه فی بیان ان الهجر بدعه

شرکيه و من در پایان همین کتاب آن را در پیوستی ویژه، خلاصه کرده ام که هر کس خواهان پژوهش گسترده در این پیرامون و درک این مسأله است می تواند به آن مراجعه کند که مسأله ای بس مهم است.

۲ - دومین راهی که وهابیان در سرکوب گفت و گو و بحث فکری در پیش می گیرند نیرنگ و پراکندن شایعات دروغ علیه مخالفانشان است:

وهابیان مخالفان فکری خود را به بدعت گذاری و شرک و جهمی گری متهم می کنند و آنان را دشمن سنت و توحید می شناسانند و حتی مردم را به امور بسیاری نسبت می دهند که به آبرو و شخصیت آن ها مربوط است، گاهی نیز آن ها را یهودیانی معرفی می کنند که در صفوف مسلمانان رخنه کرده اند تا عقیده آن ها را به تباهی کشند و این پیدا و هویدا است.

سلف وهابیان معاصر برای مخدوش کردن مخالفان و ناسازگاران خود

تعبیر تکفیر و تضلیل را به کار برده اند و از آن جمله سخن ابن احمد در السنّه و دیگران است که چنین گفته اند:

مرجئه مثل صابنان و یهود قبله هستند(۱)، و رافضیان کافرتر از یهود و نصارا، و معطله کافرتر از مشرکان، و مرجئه و قدریه را در اسلام بهره ای نیست و حنفیان چونان دزدان اند.

آن ها کسانی را که متون را تأویل می کنند همچون اشاعره و دیگران «ملحدان و مخنث های معتزله» می دانند.(۲) نیز نظیر همین سخن آن هاست: جهیمه کافرند، قدریه کافرند، رافضیان کافرند و قدریه مجوس اند.(۳)

البانی تناقض پرداز ما را به یهودیت متهم کرده و در مقدمه جدید خود بر جلد نخست مجموعه صحیح چنین آورده است:

بی هیچ گمان و تردیدی تو در میان مسلمانان رخنه کرده ای و همچون یهود و دیگران از دشمنان اسلام هستی که می خواهند عقیده مسلمانان را به تباهی کشند.(۴)

من کتابی را با نام قاموس شتائم الالبانی والفاظه المنکره التي يطلقها... نگاشته ام که هر کس خواهان افزایش آگاهی در این باب است می تواند بدان بنگرد.

۳- سومین راهی که وهابیان در سرکوب گفت و گو و بحث فکری در

ص: ۱۵۸

۱- کتاب السنه، از عبدالله بن احمد، ۱/۳۴۱.

۲- این سخن را ابن قیم در واپسین صفحه کتاب خود اجتماع الجيوش الاسلامیه آورده است.

۳- این عبارت را از کتاب قراءه فی کتب العقائد، المذهب الحنبلی نمودجا باز گفته ام.

۴- تحلیل این سخن و گفت و گو پیرامون آن و اندیشه البانی را در جلد سوم کتاب تناقضات الالبانی الواضحات، ص ۳۰۱، و صفحات پیش و پس از آن پی گیرید.

پیش می گیرند درگیری و ضرب و شتم و ویرانگری و گاه کشتن با سلاح است:

وهابیان هنگام ناتوانی علمی در برابر مخالفان در راه سرکوب گفت و گو راه درگیری و ویرانگری در پیش می گیرند. در بسیاری از

کشورهای جهان به ویژه در کشورهایی که طمطراقی دارند افراد دگراندیش یا طالبان بحث با خود را زده اند یا بر شماری از آنان یورش برده اند و آن ها را به باد مشت گرفته اند. چنین رویدادی بسیار زیاد روی داده است.

یکی از دوستان معتمد ما در یمن می گفت که هنگام تدریس با پاره ای از اندیشه های پذیرفته از سوی وهابیان مخالفت کرد و در این هنگام یکی از وهابیان بر او یورش برد و ضربه ای بدو زد و دیگری ضبط صوتی را که در دست داشت بر سر وی کوبید. گاهی نیز برق بسیاری از مساجد و انجمن های سخنرانی را که مخالفان آرا و اندیشه های وهابی گری و سلفی گری ساماندهی کرده بودند قطع کرده اند تا سخنرانی و همایش آنان درهم ریخته شود.

در پاره ای از مناطق یمن و پاکستان و کشورهایی دیگر کار بدان جا رسیده که وهابیان به روی برادران مسلمان دگراندیش سلاح می کشند و خون آنان را می ریزند.

در این پیرامون ملموس ترین نمونه مقبل بن هادی وادعی^(۱) در یمن و وهابیانی هستند که در پاکستان، افغانستان و دیگر کشورها شیعیان و

ص: ۱۵۹

۱- او در تابستان ۲۰۰۱ م مرده است و چنان که یکی از برادرانمان به ما گفته چنین پیداست که در ریاض مرده است.

دیگران را به خاک و خون می کشند.

و همین گونه است ماجرای سلف آنان در گذشته با آن حنبلیانی که

پس از زورگویی، خشونتِ عملی را در تحمیل عقاید و ترور مسلمانان دگراندیش به کار می زده اند، چنان که ابن جریر طبری، مورخ و مفسّر پرآوازه را چندان میانگیر کردند که سرانجام ناگزیر او را در خانه اش به خاک سپردند. وهابیان بر او رفض و الحاد بسته بودند.

علی بن عیسی می گفت: به خدا سوگند اگر پیرامون مفهوم رفض و الحاد از آنان پرسش شود نمی دانند. بنگرید تجارب الامم ابن مسکویه را.

ابن اثیر در تاریخش می گوید حنبلیان به سال ۳۲۳ هجری، به روزگار بر بهاری، بر بسیاری از مردم گواه تبهکاری دادند و برای زدن دگراندیشان از کورانِ ماندگار در مسجد یاری می جستند.

ابن اثیر در میان رویدادهای سال ۵۶۷ هجری می گوید که حنبلیان فقیه بوری شافعی را مسموم کردند و از حلوایی که بدو دادند شکم روشی گرفت که در پی آن مرد؛ زیرا آنان را می نکوهید. (۱)

ابوبکر بن فوزک از کرامیه نیز مسموم مُرد. میان کرامیه و حنبلیان در سال ۵۴۶ هجری پیوندی ژرف بود. (۲)

۴ - چهارمین راهی که وهابیان در سرکوب گفت و گو و بحث فکری در پیش می گیرند تحریف کتاب های به جا مانده است:

ص: ۱۶۰

۱- این همان کاری است که معاویه نسبت به مخالفانش با مسموم کردن عسل می کرد و او یا یکی از پیرامونیانش می گفت: خدا سپاهیان را از عسل دارد که نوید گاه آن ها روز رستخیز است.

۲- این سخن را از کتاب قراءه فی کتب العقاید، المذهب الحنبلی نمودجا برگرفته ایم.

وہابیان برای محقق کردن اهداف و اندیشه هاشان و درہم کوفتن

مخالفانی کہ مسائل دینی دگرگونہ آن ہا را بہ چالش می کشیدند بہ تحریف میراث مانده می پردازند و سخنان پیشوایان یا احادیث ناهمخوان با اندیشہ ہایشان را بہ بازی می گیرند و آن ہا را بہ گونه ای می گردانند کہ با اندیشہ ہا و باورہای ایشان ہمسوئی یابد و پس از تحریف آن را بہ چاپ می سپرند و با همان کتاب ہا با مخالفان خود چنین استدلال می کنند کہ پیشوایان دشمنان ایشان نیز با آنان ہمراہ اند نہ با مخالفان آنان.

رساترین گواہ در این زمینہ تحریف کتاب الأذکار امام نووی است. نووی در پایان باب حج این کتاب فصلی آورده و در آن درباره استحباب زیارت قبر سرور ما رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ سخن گفته و چنین آورده است:

فصلی در زیارت قبر رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و اذکار آن: بدان کہ برای ہر کس بہ حج می آید شایستہ است، خواہ بر سر راہش باشد یا نہ، روی بہ زیارت قبر رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ آورد کہ زیارت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ از مهم ترین

عوامل تقرب و سود رسان ترین تلاش ہا و برترین خواست ہاست و ہر گاہ برای زیارت قبر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ روی آورد در راہ بہ حضرتش صلی اللہ علیہ و آلہ درود و سلام بسیار فرستد و ہر گاہ چشمش بہ درختان مدینہ افتاد...

وہابیان این کتاب را در چاپ خود (۱) چنین تحریف کردہ اند:

فصلی در زیارت مسجد رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ: بدان مستحب است کہ ہر

کس برای زیارت مسجد رسول خدا می رود در راہ بہ حضرتش درود

ص: ۱۶۱

۱- چاپ دارالہدی در ریاض، چاپ دوم، سال ۱۴۰۹ / ۱۹۸۸م با موافقت ادارہ کل امور مربوط بہ قرآن و بازرسی مطبوعات بہ مدیریت ادارہ پژوهش های علمی و صدور فتوا و تبلیغات و ارشاد، بہ تصحیح شیخ عبدالقادر ارناؤوط.

و سلام بسیار فرستد و هرگاه چشمش به درختان مدینه افتاد...

اینک نص اوّل را، که واقعی است، با نصّ دوم که تحریف شده بسنجید.

سلفی ها و وهّابی ها در بسیاری موارد به تحریف پرداخته اند که شاید همه آن ها را در کتابی جداگانه با نام تحریف التراث و النصوص عند السلفیین والوهّابیین گرد آوریم.

عادات و اعمال سلفی های وهّابی

سلفیان و وهّابیان برای خود نشانه هایی ویژه برگزیده اند که آن را سنت و پیروی از آثار سلف صالح می پندارند و آن اعمالی است که آن ها را در شیوه لباس پوشیدن و پرداختن به عبادت و رفتار با دیگر مسلمانان به علاوه چهره کدر و سیه چرده شان از دیگران جدا می سازد. این ویژگی ها چنین اند:

۱ - در نمود، همچون پوشیدن لباس های کوتاه و بلند کردن نامنظم ریش نزد عوامشان و آشکار شدن با چهره پارسایان، با آن که میان مبلغان و عالمانشان اختلافات مالی و کشمکش هایی پدید می آید که کار به محاکم قضایی می کشد و رساترین گواه همان بود که میان البانی و مرید قدیمی او صاحب چاپخانه اسلامی پیش آمد؛ دوستی که چهل سال یا به گفته البانی از آن هنگام که ناخن هایش نرمی کودکانه داشت همراه وی بوده است.

۲ - بستن درهای عقل و در پیش گرفتن تقلید و تعصب شدید علمای آن ها و پیروی از فتاوی مشایخشان بدون درک دلیلی که شیوخ و پیشوایان

ص: ۱۶۲

آن‌ها بر آن تکیه کرده‌اند، اگر چه ایشان تظاهر می‌کنند که دنباله روی متون قرآن و سنت هستند و از تأویل و تعصّب، برکنار.

۳- آراسته نبودن به ادب اسلامی در سخن و رفتار و برخورد با مردم با بی ادبی و درشت‌گویی و به کار زدن واژگان زشت که بهترین گواه آن کتاب ماست با نام قاموس شتائم الالبانی والفاظه المنکره التي يطلقها في حق علماء الامه و فضلائها وغيرهم، چنان که بهترین دلیل آن مقدماتی است که البانی

نگاشته و در آن به مخالفان خود توهین کرده و ایشان را نکوهیده است و بدترین اوصاف و تعابیر را در حق آنان به کار برده است.

نیز البانی با آن که به دانش سادات غماری معترف بود نیش زبان می‌زد و آنان را با عباراتی گزنده یاد می‌کرد که حقارت آور بود، زیرا آنان با آرای وی مخالفت می‌ورزیدند و حال آن که با بن باز، که با اندیشه‌های او ناسازگار بود، با ادب و احترام مناقشه می‌کرد و تعابیر مؤذبانانه به کار می‌برد، زیرا منافع مادی و معنوی او با بن باز پیوند داشت، چنان که در حق سلفیانی همچون محمد نسیب رفاعی که نه از آن‌ها می‌هراسید و نه با ایشان پیوند مادی و معنوی داشت تعابیر حقارت آلود و زشت به کار می‌برد.

۴- بدرفتاری با اقلیت‌های کشورهای که بر ایشان چیرگی و تسلط

داشتند و اجازه نمی‌دادند به شعارهای دینی خود همچون برپا کردن مجالس ذکر و جشن میلادها و فرستادن درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اذان و نظایر آن پردازند. آن‌ها به هیچ دینداری اجازه نمی‌دادند به آیین باورهای خود پردازد و بر او حکم می‌کردند یا دست از آن کار بشوید یا تن به زندان و کیفر بسپرد.

ص: ۱۶۳

۵ - ایجاد پریشانی در ادای پاره ای عبادات و مراعات وقت آن، مثل افطار روزه پیش از اذان مغرب که همگی هم سخن می شدند که خورشید پیش از آن غروب کرده است و این چنین عبادت آنان را درهم می ریختند و همواره پس از اذان دوم فجر که اذان فجر صادق است می خوردند و می آشامیدند و به پاره ای دلایل شاذ و مردود و سخنان البانی در مجموعه کتب صحیح او و شماری کتاب های دیگر وی استدلال می کردند.

۶ - کاستن و کوتاه کردن عبادات و تلقی بسیاری از آن ها به عنوان بدعت، همچون بازداشتن از برپایی دو رکعت نماز مستحبی پیش از نماز جمعه و جلوگیری از اختصاص دادن وقتی برای عبادت و بسنده کردن به نماز تراویح به تنها هشت رکعت. هر کس بر چهار رکعت تراویح می افزود از نظر البانی همچون کسی بود که در نماز ظهر رکعت پنجمی به جای آورد.

بنگرید به کتاب ویلک آمن، از عالم ادیب عبدالغفور عطار مکی.

وحشتزایی به سان مهم ترین راهکار وهابیان

در فصل های پیش گفتیم که وهابیان و سلفیان گفت و گو، بحث و نظر دیگر مسلمانان را نمی پذیرند و برای سرکوب بحث و گفت و گو به گونه های وحشتزایی متوسل می شوند و هرگز مکاتب اسلامی ریشه دار در تاریخ اسلام را به رسمیت نمی شناسند و بر پایه دریافته شان از حدیث فرقه های هفتاد و سه گانه که هفتاد و دو فرقه در آتش است و یکی رهیده، تنها خود را فرقه رهیده می دانند و بس. آن ها وحشتزایی را به دو شیوه اعمال می کنند:

ص: ۱۶۴

۱ - وحشتزایی فکری که پیشتر از آن سخن به میان آوردیم و آن عبارت است از متهم کردن مردم به شرک و کفر و بدعت گذاری در دین و این که مخالفان آن ها دشمنان سنت و توحید هستند و همگی یا پیروان جهیمه اند یا یونان یا زردشت یا پس مانده های بودیسم، یا نسبت دادن شایعات دروغ و افترا بدیشان و تشویق به دوری گزیدن از آن ها همچون یک امر واجب و تماس نداشتن با مسلمانان مخالف ایشان و تحریف آثار مانده و سخنان پیشوایان بزرگ به سود اندیشه خود که قبلاً از آن سخن به میان آمد.

۲ - وحشتزایی عملی، از راه دشنام یا تحقیر یا ضرب و شتم یا مشاجره در مساجد و قطع برق آن یا انجمنی که دانشمند یا مبلغی می خواهد در آن سخنرانی کند یا کانونی علمی که با اندیشه ها و اصول آن ها ناسازگار است و این وحشتزایی به کشتن با سلاح تبدیل می شود، چنان که در پاکستان و افغانستان و کشورهایی دیگر همچون یمن، الجزایر و جز آن روی داده و

از نمونه های آن است:

۱ - مقبل بن هادی و ادعی در یمن که یکی از مبلغان وهابی توانگر در منطقه صعده یمن است. او و دار و دسته اش سلاح به دست می گیرند و در یمن چندان تباهی کرده اند که خدا می داند.

سلفیان پیرو او چند سال پیش قبه ولی عیدروس را در عدن ویران کردند و فتنه های بسیاری از این روی رخ داد.

۲ - جنبش یا گروه سلفیان در الجزایر و آنچه مردمان آن جا از مصیبت و بلا شاهندند. همه با آنچه در الجزایر رخ می دهد آشنایند و در گزارش های خبری از کشتار بی گناهان آگاه می شوند. از آن جمله است اختلاف گروه

ص: ۱۶۵

جهادی سلفیان با گروه تکفیر و هجرت آن ناحیه که سلفیان بر آنان شیخون زدند و افراد آن را کشتند و سر بریدند.

۳- رفتار سلفیان در پاکستان و افغانستان در جنگ با دیگر گردان های اسلامی و ایستادن در برابر متدینان، صوفیان و شیعیان به بهانه این که آن ها بر عقیده وهابیت سلفی، که تبلیغ آن را می کنند، نیستند.

۴- پروراندن سلفیان برای مشاجره و آشوب در مساجد و انجمن ها در همه کشورهای جهان تا آن جا که نیروهای امنیتی (پلیس) ناگزیر مسلمانان را از آن مساجد بیرون می کنند و در آن مسجدها را به بهانه این که کانون و مرکز کشمکش و مشاجره است می بندند. چنین رویدادی به ویژه در آمریکا و کشورهای اروپایی بسیار روی داده است.

۵- تبدیل موارد مشاجره به کشتار در پاره ای کشورها مانند پاکستان،

افغانستان و الجزایر و قربانی شدن کسانی چند از این روی.

۶- هراساندن کسانی که از یاری رساندن بدیشان باز می ایستند.

حنبلیان این سخن را بسیار می گویند که: هر کس در این آیین تردید کند کافر است... و این هنگامی است که بخشی از عقاید مذکورشان را بیان می کنند، تا بدین سان شخص ناآگاه یا باز ایستنده از یاری آن ها جز پیروی از ایشان گریزی نداشته باشد و این چنین پیروان عوام آن ها که از این امور آگاهی ندارند فزونی یابند، زیرا این عوام می هراسند و از کفر به اسلام و از آتش به بهشت می گریزند.

این کار سیاهی لشکر سلفی نماهای وهابی را افزایش می دهد؛ و اینان همان طلبه هایی هستند که به عوام شبیه ترند، زیرا بسترهای پژوهش در میان آن ها فرو بسته است و شک در جزئیات آن هم روا نیست چه رسد به

کاش و پرده برداری از بسیاری امور باطل آن. همچون این یورش و تکفیر، روند ساختن مسیر علمی آن ها در آیین مند کردن اصول و ادعای اجماع مورد نظر آن ها و سخنان مطرح در شهرهای بزرگ و دیگر ادعاهایشان به سامان می رسد.

نام پاره ای از جمعیت های وهابیان سلفی و راه های تأمین آن ها

در آغاز این فصل پیرامون راه های رواج سلفیه یا وهابیت در جهان سخن به میان آوردیم و گفتیم که این کار یا از راه مبلغان یا همان واعظان و

خطیبان و پیشنمازها سامان می یابد یا از راه انتشارات و چاپ کتاب یا نوار و نظایر آن، و همه این فعالیت ها بی گمان به پشتوانه ای مالی نیازمند است تا برای حقوق مبلغان و پرداخت هزینه چاپ صرف شود. این کارها از طریق مراجع تأمین هزینه ها ساماندهی می شود و تأمین آن ها عمدتاً از دو راه صورت می گیرد:

۱ - نخستین راه تأمین هزینه ها از راه اعانات بدون توقع بازپرداخت است و مقصود از آن انتشار این اندیشه است.

۲ - راه دوم همان راه تجارت با چاپ کتاب هایی است که این اندیشه را در خود دارد یا در خدمت این اندیشه است و رساندن آن را به دیگران آسان می سازد. این شیوه از سوی کسانی به کار زده می شود که غالباً در تجارت بیش از علم آوازه یافته اند و برای خرید انتشارات ایشان و کتاب های چاپی آن ها با این مراکز هماهنگی می شود تا در اختیار دانشگاه هایی قرار گیرد که این اندیشه را پذیرفته یا بازارهای مصرف کننده

این گونه کتاب‌ها که افراد خواهان این گونه کتاب‌ها را در خود دارند.

در واقع مرکز تأمین سلفیان وهّابی در جهان همان کمک‌های مالی است که از سوی «مدیریت هیأت پژوهش‌ها و تبلیغ و ارشاد» یا همان سازمان افتا می‌رسد و بدین سان سهم هر مرکز یا جمعیتی که تبلیغ اندیشه وهّابی می‌کند مشخص می‌شود، چنان که بودجه برنامه ریزی مورد توجه سازمان افتا مربوط بدیشان مشخص می‌شود که بودجه بسیار زیادی است و می‌تواند مراکز و مساجدی را بسازد، و مبلغان آن را در

جای جای جهان تأمین کند و مدیریت هیأت پژوهش‌ها در محقق کردن اهداف آن با «مؤسسه جهان اسلام» همکاری می‌کند. این مؤسسه کتابخانه‌هایی دارد که در همه جای جهان یا کشورهای بسیاری برای محقق کردن هدف مدیریت واحد و سامان یافته‌ای پراکنده است.

بگذریم که سلفیان انشعابی از این مقلدان که دیگر - چنان که خود می‌گویند - طرفدار طاغوت نیستند منابع دیگری برای تأمین خود یافته‌اند.

از مهم‌ترین مراکز و جمعیت‌ها و احزاب تأمین‌کننده وهّابیت است:

الف - مدیریت هیأت پژوهش‌ها و تبلیغ و ارشاد، منبع اصلی اندیشه و تأمین‌کننده بنیادین آیین وهّابی در جهان است.

ب - مؤسسه جهان اسلام که قرآن و کتاب‌های ابن تیمیه و دیگر پیشوایان سلفیه و وهّابیت را پخش می‌کند.

ج - جمعیت احیای آثار در کویت که بودجه‌ای داخلی دارد و بودجه‌ای که از خارج می‌رسد.

د - حزب عدالت در جاکارتای اندونزی.

ه

- دارودسته مقبل بن هادی و ادعی در یمن.

ص: ۱۶۸

و - گروه یاران سنت محمدی در مصر.

ز - جمعیت سلفی الجزایر.

ح - جنبش جهاد اسلامی در مصر.

ی - در پاکستان و هند شماری مدارس و دانشگاه های دینی با پشتیبانی وهابیان تأسیس شده تا دانشجویانی فارغ التحصیل شوند و اساتیدی که از

استعداد کامل برخوردارند و آماده ترویج اندیشه وهابی و فراخوان مردم به سوی آن هستند در این دانشگاه ها اندیشه وهابی سلفی را تدریس کنند.

از آنچه نوشته آمد چگونگی تأمین اندیشه وهابی - سلفی روشن شد. در این جا با آگاهی تأکید می کنیم که گسترده ترین راه تأمین، به کار گماردن افرادی معتمد در مراکز وهابی برای پرداخت حقوق مبلغان سلفی و رساندن این حقوق با دست خود بدیشان است، چنان که در کشورهای گوناگون برای مبلغان و خطیبان و پیشنمازان و واعظان و برخی از دکترا دانشگاه پول های هنگفت را دست به دست می رسانند و این کار، نهانی صورت می پذیرد تا نظر هیچ کس به این واقعیت جلب نشود که در آن جا جمعیت یا جمعیت ها یا احزاب سامان یافته ای تشکیل شده است، بلکه چنین گمان برند که تنها مشایخ و علما و مبلغانی هستند که قرآن و حدیث می آموزند.

سلفیان در حج و عمره با رؤسای این حرکت (وهابیت) در انجمن های مشخص خود در حرمین و دیگر جاها دیدار می کنند.

این مبلغان آجیر شده با فرستاده شدن به سفرهای حج و عمره تشویق می شوند و کتاب ها و نوارهای جدید اندیشه هاشان و مسائل نوپدیدی را

که می خواهند این نظریه پردازها در کشورهای گوناگون رواج دهند با آنان همراه می سازند.

اندیشه سلفی، آشوب و دردی دیر درمان بایسته بهبود

اندیشه سلفی، آشوب و دردی دیر درمان بایسته بهبود

باید که علمای مسلمان همه مذاهب اسلامی و خردمندان و دیده وران امت، هماهنگ دست به دست هم دهند و برای جلوگیری از جریان سلفی گری و اندیشه وحشتزای وهابی برنامه و آموزه ای بنهند.

علمای اهل سنت - جز شماری بس اندک - به ویژه در سده گذشته، از طراحی های بسیار دقیق و فراهم کردن برنامه های ترویج اندیشه و اصول و اعتقادات علمای وهابی در سراسر جهان غافل بوده اند و هر که از مخالفان ایشان از این امور آگاهی یابد جرأت آشکار کردن مخالفت با آن ها و رد ایشان یا گفت و گو در افکارشان را ندارد و از همین رو وهابیان در این زمینه ها به ویژه در کشورهای فاقد علمای شایسته کامیابی یافته اند و بسیاری از جوانان فریفته اندیشه ای شده اند که مثلاً راه قرآن و حدیث و سیره سلف صالح را می پوید. حتی می توان گفت اندیشه وهابی در شیوه های دبستانی و دانشگاهی تا آن جا رخنه کرده که در دل جوانان اصول و بنیان هایی را نشانده که چهره اسلام و مسلمانان را مشوه می کند.

برای بهبود این اندیشه باید گام های زیر برداشته شود:

۱ - انتشار کتب و رساله هایی که پرده از حقیقت اندیشه سلفی - وهابی برگیرد و اصول و اندیشه های آن و مقوله های ناسازگار با جمهور مسلمانان را بشناساند و مسلمانان را از خطر این اندیشه بیاگاهاند.

نیز کتاب هایی که اندیشه های وهابی - سلفی را رد و نقض کند و افکار آن را در

زمینه عقاید به چالش کشد و این از مهم ترین کارهاست و در پی

آن باید دیگر مسایل فقهی و دینی آن ها را به مناقشه گرفت.

۲ - انتشار کتاب هایی در جهان با اندیشه ای جایگزین برای اندیشه وهابی در زمینه عقاید و توحید و فقه و نقل احادیث و داوری پیرامون آن و دیگر مسایل دینی.

بایسته است هنگام پایداری و مقاومت این اندیشه دست کم یک کتابخانه تأسیس و پشتیبانی مالی شود تا کتاب های جایگزین کتاب های وهابی را انتشار دهد، به علاوه کتاب هایی که اندیشه وهابی را به نقد می کشد و کسانی که این کتابخانه را می گردانند و بر آن اشراف دارند کسانی باشند متخصص و آگاه بر شیوه های رد و نشر و آنچه در بررسی اندیشه سلفی مفید و سودمند است.

۳ - یاری گرفتن از علمای کارشناس در این زمینه که بتوانند نظریه پردازی کرده قواعد کلی اندیشه اسلامی صحیح را تبیین کنند.

۴ - فراهم آوردن شروط مناسب برای تربیت نسلی از علمای توانمند با بنیاد نهادن مدارس، مراکز و دانشگاه هایی که دانشجویانی را فارغ التحصیل می کنند که اندیشه صحیح با خود دارند و تدریس آن ها به گونه ای که عملاً علمایی شایسته باشند، زیرا بیشتر دانشگاه های امروز و بلکه همه آن ها در بیرون دادن علمای آگاه و همه سونگر و نیرومند در علوم دینی ناتوان هستند.

۵ - فراهم آوردن شروط مناسب برای تربیت خطیبان و پیشنمازان و واعظان غیر وهابی و غیر سلفی برای تبدیل پیشنمازهای مساجد و

خطیبان و واعظان سلفی - وهابی به این گروه.

ص: ۱۷۱

۶- واداشتن دکترها و آموزشگران آموزشگاه ها و مراکز و دانشکده های الهیات و اساتید با سواد اسلامی به این که گرایش وهیابی نیابند، نیز واداشتن آن ها که اندیشه وهیابی دارند به این که هشیار باشند تا اندیشه وهیابی را انتشار ندهند و تنها به ترویج فکر صحیح اسلامی به دور از اندیشه های قائل به تجسیم حنبلیان و ابن تیمیه و البانی و نظایر آن ها روی آورند.

سخن واپسین

بدین سان با ریشه ها، تاریخ، اندیشه های بنیادین، شیوه های رواج و وابسته های آن در مسایل مهم این آیین آگاه شدیم، و در این میان چه بسا امور دیگری را ناگفته رها کرده باشیم. پس هر که بر این کتاب آگاهی دارد، بکوشد تا به تکمیلش پردازد یا اطلاعات خود را برای ما ارسال کند تا در چاپ های آینده بدان بیفزاییم. نیز از کسانی که به حقایق پیرامون این بحث ره یافتند امید می بریم آن ها را بنگارند و انتشار دهند یا برای انتشار نزد ما فرستند تا در چاپ های بعدی به آن بیفزاییم. از خدا می خواهیم کارهای ما را ناب برای خویش بگرداند و ما از این کار آهنگی جز خدمت به این دین نداریم و این که تحریف غالیان و انتساب مبطلان و تأویل جاهلان را از آن دور بداریم و فرجام نیکو به خدای متعال است.

پیوست ۱: سیاهه نام پیشوایان باورمندان تجسیم و تشبیه و وهابیت

- ۱ - حماد بن سلمه بصری (مردده به سال ۱۶۷ ه.ق) راوی احادیث بسیار در تشبیه و تجسیم.
- ۲ - نُعیم بن حماد خزاعی (۱۴۶ - ۲۲۸ ه.ق) سخنان و احادیثی در تجسیم روایت کرده است.
- ۳ - عثمان بن سعید دارمی (مردده به سال ۲۸۰ ه.ق) نگارنده کتاب الردّ علی الجهمیه و الردّ علی بشر المریسی.
- ۴ - ابن ابی عاصم: ابوبکر احمد بن عمرو بن عاصم شیبانی (مردده به سال ۲۸۷ ه.ق) نگارنده کتاب السنّه.
- ۵ - عبداللّه بن احمد بن حنبل (۲۱۳ - ۲۹۰) نگارنده کتاب السنّه .
- ۶ - ابن خزیمه: ابوبکر محمّد بن اسحاق بن خزیمه (۲۲۳ - ۳۱۱). نگارنده کتاب التوحید واثبات صفات الرب.

۷- الخلال: ابوبکر احمد بن محمد بن هارون الخلال (مردۀ به سال ۳۱۱ هـ). نگارنده کتاب السنّه.

۸- ابن ابی داود: ابوبکر عبدالله بن ابو داود سليمان سجستاني (۲۳۰ - ۳۱۶ هـ). او در تشبیه و تجسیم قصیده ای سروده که در کتاب العلوّ ذهبی (ص ۵۰۳) آمده است. او ناصبی بنامی بود.

۹- بر بهاری: ابو محمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری، شیخ حنبلیان در بغداد (مردۀ به سال ۳۲۹ هـ). نگارنده کتاب شرح السنّه.

۱۰- الآجری: ابوبکر محمد بن حسین الآجری (۲۸۰ - ۳۶۰ هـ). نگارنده کتاب الشریعه فی السنّه.

۱۱- ابن بطه: ابو عبدالله عبيدالله بن محمد بن بطه العُکبری (۳۰۴ - ۳۸۷). نگارنده کتاب الابانه. او در شمار دروغ پردازان و معتقدان بنام تجسیم بود. شرح حال او در کتاب ابن حجر عسقلانی لسان المیزان (۴/۱۳۱) آمده است.

۱۲- ابن مندّه: محمد بن اسحاق بن منده (۳۱۰ - ۳۹۵). نگارنده کتاب التوحید و الايمان و الصفات.

۱۳- اللالكائي: هبة الله بن حسن بن منصور اللالكائي (مردۀ به سال ۴۱۸ هـ). نگارنده کتاب شرح اصول اعتقاد اهل السنّه والجماعه.

۱۴- الطلمنکی: ابو عمر احمد بن محمد بن عبدالله الطلمنکی (۳۳۹ -

۴۲۹). نگارنده کتاب الوصول الی معرفه الاصول. ذهبی در کتاب سیر اعلام

النبلأ (۱۷/۵۶۹) می گوید که او کتابی در سنت دارد که در اثبات پهلو برای خدای متعال است.

۱۵- القاضي ابویعلی حنبلی: محمد بن حسین بن فراء بغدادی حنبلی

(۳۸۰ - ۴۵۸). نگارنده کتاب ابطال التأویل که هر گونه شکفتی را در آن آورده است.

۱۶ - ابو اسماعیل الانصاری: ابو اسماعیل عبدالله بن محمد بن مت انصاری هروی (۳۹۶ - ۴۸۱). نگارنده کتاب ذم الکلام واهله و الصفات.

۱۷ - ابن قدامه المقدسی: ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه مقدسی دمشقی حنبلی (۵۴۱ - ۶۲۰). نگارنده کتاب ذم التأویل و العلو.

۱۸ - ابن تیمیه: احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه حرانی (۶۶۱ - ۷۲۸). نگارنده کتاب التأسیس فی الرد علی اساس التقدیس و منهاج السنّه و کتاب هایی دیگر. او این آیین را قاعده مند کرد و پایه های آن بریخت و برای پسینیان سامانش داد.

۱۹ - ابن قتیّب الجوزیه: (مردۀ به سال ۵۷۱ هـ). نگارنده کتاب الصواعق المرسله علی الجهمیه والمعطله و اجتماع الجیوش الاسلامیه که گونه های تشبیه و تجسیم را در این دو کتاب آورده است.

۲۰ - ابن شیخ الحزّامین: عمادالدین احمد بن ابراهیم واسطی، ملقب به ابن شیخ حزامین (مردۀ به سال ۵۷۱ هـ). نگارنده کتاب التذکره والاعتبار به دفاع از ابن تیمیه، و نگارنده رساله «النصیحه».

۲۱ - ابن عبدالهادی: محمد بن احمد بن عبد الهادی حنبلی، شاگرد ابن تیمیه (۷۰۴ - ۷۴۴). نگارنده کتاب الصارم المنکی فی الرد علی السبکی.

۲۲ - ابن ابی العزّ الحنفی: علی بن علی بن محمد بن ابی عزّ حنفی اذرعی صالحی (۷۳۱ - ۷۹۲). نگارنده کتاب شرح العقیده الطحاویه. این شرح، همان اندیشه های ابن تیمیه است در کتابش منهاج السنّه و موافقه صریح المعقول لصحیح المنقول که ابن ابی عزّ آن را خلاصه کرده و شرح طحاویه

قرارش داده است و از همین رو وهابیان سلفی معاصر را می بینیم که این کتاب را با تلاش بسیار چاپ کرده در همه جای جهان انتشار داده اند و حتی به پاره ای زبان های دیگر ترجمه کرده اند.

ابن حجر عسقلانی حافظ در کتابش إنباء العُمر بأبناء العُمر فی التاریخ (۲/۹۶) روشن کرده است که: حنفیان، ابن ابی عزّ را در روزگارش انکار می کرده اند.

۲۳ - ابن الوزیر: محمّد بن ابراهیم بن وزیر یمنی (۷۷۵ - ۸۴۰). او اندیشه های ابن تیمیه را جذب کرده بود. کتاب العواصم و الروض الباسم

فی الذّبّ عن سنّه ابی القاسم و کتاب هایی دیگر را او نگاشته است و شیخ

کوثری یاد آور شده است که این مرد نخستین کسی است که به تباهی کشیدن مذهب عترت در یمن را آغازید.

روزگار محمّد بن عبدالوّهّاب و پسینیان او:

۲۴ - محمّد بن عبدالوّهّاب نجدی: (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶). بنیانگذار دعوتی که امروز به وهابیت شهرت یافته. او کتاب های گوناگونی همچون کشف

الشهاب و مفید المستفید فی کفر تارک التوحید و کتاب هایی دیگر را نگاشته است.

۲۵ - ابن الالوسی: نعمان بن مفسر محمود شکری آلوسی (۱۲۵۲ - ۱۳۱۷). نگارنده کتاب غایه الأمانی فی الردّ علی النبهانی.

۲۶ - عبدالرحمن المعلمی الیمانی: (۱۳۱۳ - ۱۳۸۶). نگارنده کتاب التکمیل بما فی کتب الکوثری من الاباطیل.

۲۷ - القنوجی: صدیق حسن خان بهوبالی قنوجی که در هند می زیسته است. او پیرو شوکانی بود.

۲۸ - حمد بن ناصر بن عثمان آل معمر النجدی (۱۱۶۰ - ۱۲۲۵). نگارنده کتاب الردّ علی القبورین.

۲۹ - احمد بن ابراهیم بن عیسیٰ الحنبلی النجدی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۹). نگارنده کتاب ردّ شبهات المستعینین بغير الله.

۳۰ - جمال الدین القاسمی دمشقی، نگارنده کتاب اصلاح المساجد من البدع والعوائد.

۳۱ - محمد خلیل هراس المصری، نگارنده کتاب شرح العقیده الواسطیه

و الحركة الوهابیه.

۳۲ - عبدالرزاق عقیفی: او با معلمی یمانی در ردّ کوثری همکاری می کرد. وی بسیار درشتگو بود.

۳۳ - محب الدین الخطیب / دمشقی / ناصبی (۱۳۰۳ - ۱۳۸۹ ه.ق). برابر با (۱۸۸۶ - ۱۹۶۹ م). وهابیان او را برای ردّ شیعه و آنچه مربوط به

اهل البیت است به کار گرفتند. او بر کتاب العواصم من القواصم ابن عربی مالکی حاشیه زد و این کتاب را با حواشی منقول از منهاج السنّه ابن تیمیه تباه کرد. محبّ الدین در اندیشه ای که داشت مردی بسیار خطرناک شمرده می شد.

۳۴ - احمد شاکر: احمد محمّد شاکر / مصری بود و عهده دار قضا (۱۸۹۲/۱۹۵۸ م). او بر تراش چندین تعلیق و تحقیق دارد که یکی از آن ها تعلیقی است بر کتاب الرساله نگاشته شافعی.

۳۵ - حامد الفقی: رئیس گروه انصار السنه مصر در آغازینه های سده گذشته. او همکار احمد شاکر بود. در پایان کار احمد شاکر کتاب کوچکی درباره او نگاشت و آبرویش بریخت و کتاب خود را بینی و بین الشیخ

ص: ۱۷۷

۳۶ - محمد ناصیف: محمد بن حسین ناصیف (مردم به سال ۱۳۹۱ ه. برابر با ۱۹۷۱ م)، از مردمان جدّه در حجاز. او در مصر و حجاز و حومه آن برای وهّابیت هزینه بسیار می کرد. برخی از این مسایل را علامه کوثری در آغاز کتابش التّرحیب بنقد التّائیب آورده است.

۳۷ - عبدالله القصیمی النجدی: شاید او اخیراً مرده باشد و این پس از هنگامی بود که وهّابیان به سبب الحاد او از وی کناره گرفته بودند.

کتاب الکون یحاکم الإله و هذه الاغلال را او نگاشته است. او بیشتر کتاب البروق النجدیه فی اکتساح الظلمات الدجویه را نگاشته بود که وهّابیان

از پیش آن را چاپ کرده بودند و همچنان آن را چاپ و نشر می کنند.

البانی و پیرامونیان او:

۳۸ - الالبانی: محمّد ناصرالدین بن نوح البانی (مردم در ۱۹۹۹/۱۰/۲ م). او سرنیزه وهّابیان سلفی در این روزگار و پیشوا و مرجع آن ها در حدیث بود و نزد وهّابیان احترام بسیار دارد و نگاشته های زیادی از آن اوست.

۳۹ - زهیر الشاویش دمشقی، صاحب چاپخانه اسلامی که بیشتر کتاب های وهّابیان و سلفیان را در این روزگار انتشار داده است. او شاگرد البانی بود، لیک در پایان عمر البانی میان زهیر و البانی کشمکش سخت رخ نمود و پاره ای از کشمکش های این دو به دادگاه کشیده شد که موضوع آن دعوا بر سر حقوق چاپ کتاب و درآمدهای آن بود.

۴۰ - محمّد نسیب الرفاعی الحلّبی (مردم به سال ۱۴۱۳ ه.) در اردن. او ادعا می کرد که بنیانگذار آیین سلفی گری و خدمتگزار آن در شهر حلب

است. رفاعی ۲۵ سال همنشین البانی بود، و آن گاه با یکدیگر کشمکش یافتند تا آن جا که هر یک دیگری را به شرک و بدعت نسبت می داد. وی کتابی در ردّ البانی نوشت و آن را نوال المنی فی اثبات عصمه امهات وازواج

الانبياء من الزنا نامید. دوست او البانی امامت نماز بر جنازه او را عهده دار بود. او همچنین کتاب التوصل إلى حقیقه التوسل و کتاب هایی دیگر را نگاشته است.

۴۱ - محمّد عید عباسی... نگارنده کتاب بدعه التعصّب المذهبی و التوسل انواعه و احکامه و الدعوه السلفیه و موقفها من الحركات الاخری.

۴۲ - محمود مهدی الاستنبولی: از شاگردان و همیاران البانی و تقریباً هم سنّ و سال او و تا آن جا که می دانم هنوز زنده است. او در پی اختلافی که با البانی یافت کتابی در ردّ او نوشت نامیده به خطاب مفتوح الی الشیخ ناصر.

وهایان سعودی:

۴۳ - ابن باز: عبدالعزیز بن باز نجدی (که اخیراً مرده است). مفتی سابق عربستان سعودی و رئیس هیئت مدیره پژوهش ها و تبلیغ و ارشاد. او رساله های گوناگون دارد که یکی از آن هاست التخذیر من البدع.

۴۴ - التویجری: حمود بن عبدالله بن حمود التویجری (که اخیراً مرده است). نگارنده کتاب عقیده اهل الایمان فی خلق آدم علی صورہ الرحمن و اثبات علوّ اللّٰه و مباینته لخلقہ.

۴۵ - حماد الانصاری: حماد بن محمّد انصاری (که اخیراً مرده است). او چندین رساله دارد که یکی از آن هاست: کشف الستر عما ورد فی السفر الی القبر.

ص: ۱۷۹

۴۶ - ابوبکر جابر الجزائری (که اخیراً مرده است). کتاب عقیده المسلم و وجاؤوا یرکضون... مهلاً یا دعاه الضلاله را او نگاشته است.

۴۷ - ابن عثیمین: محمّد بن صالح عثیمین (که اخیراً مرده است). او چندین کتاب دارد که یکی از آن هاست: القواعد المثلی فی صفات اللّٰه واسمائہ الحسنی.

۴۸ - عبداللّٰه بن سعدی الغامدی: نگارنده کتاب الاخطاء الاساسیه فی

العقیده و توحید الالوهیه من کتاب فتح الباری.

۴۹ - علی الفقیه‌ی: علی بن محمّد ناصر الفقیه‌ی. نگارنده کتاب الفتح المبین و چند تحقیق بر کتاب های توحید.

۵۰ - عبداللّٰه محمّد الدویش (اخیراً در جوانی مرد). او کتاب المورد الزلال فی التنبیه علی اخطاء الضلال را نگاشت. وی وهّابی بغایت متعصّبی بود و دیگران را یا مشرک می دانست یا بدعت گذار.

۵۱ - دکتر ربیع بن هادی المدخلی، یکی از سران بزرگ وهّابی در مدینه منوره.

۵۲ - دکتر صالح بن فوزان بن عبداللّٰه فوزان: از بزرگان هیئت مدیره پژوهش ها و فتوا و تبلیغ و ارشاد. او بر کتاب سلفیه دکتر بوطی ردّیه ای

نگاشته است.

۵۳ - بکر ابو زید: دکتر بکر عبداللّٰه ابو زید. عضو کانون فقه اسلامی در عربستان سعودی. او کتاب هایی نگاشته که از آن جمله است: ابن قیم الجوزیه، هجر المبتدع و حکم الانتماء الی الفرق والاحزاب والجماعات الاسلامیه. او در شهرهای مختلف بسیاری به ویژه جوانان را تأمین می کرد

تا بر صوفیه و طرفداران دیگر مذاهب و علمای اهل بیت ردّیه بنویسند.

و از آن ها می خواست اندیشه وهابی - سلفی را رواج دهند.

۵۴ - عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ: نگارنده کتاب القول المبین فی التحذیر من کتاب احیاء علوم الدین.

۵۵ - عبدالله بن سلیمان بن منیع: نگارنده کتاب حوار مع المالکی فی رد

منکراته و ضلالاته.

۵۶ - عبدالرزاق بن عبدالمحسن العباد البدر: نگارنده کتاب القول السدید فی الردّ علی من انکر التوحید.

۵۷ - عبدالکریم بن صالح الحمید: نگارنده کتاب الاتحاف بعقیده الاسلاف.

۵۸ - عبدالرحمن بن یوسف بن عبدالرحمن بن محمّد الرحمه: نگارنده کتاب الصواعق والشهب المرمیه.

۵۹ - سلیمان بن ناصر العلوان: نگارنده کتاب الکشاف عن ضلالات السقاف.

۶۰ - عبدالسلام بن برجس بن ناصر آل عبدالکریم: نگارنده کتاب الردّ علی القبوریین: شفاء الصدور فی الردّ علی الجواب المشکور.

۶۱ - ابراهیم السلیمان الجبهان: نگارنده کتاب تبذیر الظلام و تنبیه النیام و کتاب های دیگر.

۶۲ - عبدالله الغنیمان: رئیس گروه اعتقاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره.

۶۳ - دکتر سفر بن عبدالرحمن الحوالی: رئیس گروه اعتقاد دانشگاه امّ القرى. نگارنده کتاب منهج الاشاعره فی العقیده.

۶۴ - خالد بن محمّد العنبری: او کتابی در دفاع از البانی و عقیده وهابی نگاشته است.

۶۵ - فریح بن صالح البهلول.

۶۶ - محمد بن سیف العجمی: نگارنده کتاب الردّ علی الصابونی.

۶۷ - عبدالله السبت: به نظر می رسد او کویتی یا خلیجی است و کتاب الرحمن علی العرش استوی را نگاشته است.

۶۸ - محمد بن حمد الحمود: مصحح چند کتاب از جمله کتاب العرش از ابن ابی شیبہ مجسم.

۶۹ - اسامه توفیق القصاص: شاید اهل سعودی نباشد. کتابی نگاشته با نام اثبات علو الله علی خلقه والردّ علی المخالفین که در دو جلد چاپ شده

است.

گروهی از کشورهای گوناگون:

۷۰ - مقبل بن هادی الوادعی الیمنی (مردۀ در تابستان سال ۲۰۰۱م). چند رساله دارد که یکی از آن ها القول المبین فی بیان فضائح المذنبیناست.

۷۱ - عبدالبدیع صقر: نگارنده کتاب نقد البرده.

۷۲ - عمرو عبدالمنعم: مصری و نگارنده کتاب دفاعا عن السلفیه.

۷۳ - محمد بن جمیل زینو حلبی: مقیم عربستان سعودی و نگارنده کتاب توجیہات اسلامیه.

۷۴ - عبدالرحمن دمشقیه: لبنانی و مقیم عربستان سعودی.

۷۵ - ابو عبدالله محمود بن محمد الحداد: مصری و بسیار بد زبان. او چندین کتاب را تصحیح کرده است و بر جلد های آن چنین نوشته که زاده به سال ۱۳۷۴ هجری است. وهاییان او را عهده دار شدند، پرورشش دادند و اینک گرامی اش می دارند.

ص: ۱۸۲

۷۶ - دکتر عاصم بن عبدالله قریونی: اردنی، ظاهراً مقیم عربستان سعودی و نگارنده کتاب جهالات خطیره فی قضایا اعتقادیه کثیره.

۷۷ - عبدالرحمن عبدالخالق: مقیم کویت و نگارنده کتاب فضائح الصوفیه.

۷۸ - ابو اسحاق الحوینی: حجازی بن محمد شریف. مصری، بدزبان و نگارنده چند کتاب و حاشیه که یکی از آن هاست: نهی الصحبه عن النزول بالركبه.

۷۹ - ابو قتاده عمر محمود ابو عمر: اصل او از اردن است و مؤلف کتاب الرد علی البیجوری فی شرح جوهره التوحید. سلفیان اردن:

۸۰ - عبدالرؤوف العبوشی: ساکن شهر زرقاء. اخیراً مرده است.

۸۱ - یوسف البرقاوی: نگارنده کتاب اوهاییه ام کتاب وسنه.

۸۲ - محمد ابراهیم شقره: او چندین رساله دارد از جمله: إرشاد الساری إلی عباده الباری.

۸۳ - دکتر عمر سلیمان الاشقر: مدرس دانشگاه اردن و عضو اخوان الصفا که بسیار می کوشد عقیده وهابی را به میان آن ها رخنه دهد و در میانشان جایگزین کند.

۸۴ - دکتر احمد العوایشه: دانشگاه اردن.

۸۵ - علی حسن الحلبی: او در اندیشه وهابی - سلفی چندین کتاب نگاشته است و از نزدیک ترین یاران البانی شمرده می شود.

۸۶ - سلیم الهلالی: رساله های زیادی دارد که یکی از آن ها رساله فی حدیث الجاریه است. او سلفی وهابی است.

۸۷ - مشهور حسن سلیمان: کتاب های بسیار دارد. سلفی و هابی است.

۸۸ - دکتر محمد ابو ارحیم: مدرس دانشگاه و نگارنده رساله هایی چند.

۸۹ - دکتر مروان القیسی: دانشگاه یرموک. نگارنده کتاب معالم الهدی إلى فهم الاسلام.

۹۰ - دکتر عوض منصور: دکتری که هیچ گاه در دانشگاه تدریس نکرد. نگارنده کتاب الرحمن علی العرش استوی که خطاهای بسیار دارد.

۹۱ - دکتر محمد احمد الخطیب: یکی از مدرسان دانشکده الهیات دانشگاه اردن.

۹۲ - مراد شکری: نگارنده کتاب دفع الشبه الغویه عن شیخ الاسلام ابن تیمیه. او پیشنهاد مسجد است.

۹۳ - حسین العوایشه: نگارنده کتاب القبر عذابه و نعیمه.

۹۴ - الشیخ عبدالقادر الارناؤوط: سوری و مقیم سوریه. او هم اکنون در رأس وهابیان سلفی آن جاست، حاشیه ها و تصحیح های بسیار دارد. او فصل زیاره سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله در کتاب الاذکار نووی را تحریف کرد و پس از لو رفتن قضیه وانمود کرد که کار او نیست و دارالهدی در ریاض به چنین کاری پرداخته است.

این افراد تنها اندکی از بسیار بودند و در جای جای جهان دیگرانی

هستند که هر خواننده می تواند پس از کسب یقین در اندیشه و باور آن ها نامشان را در این فهرست بیاورد تا مسلمانان و پردازندگان به این مهم از هویت آن ها آگاه شوند.

بدانید که منکران این اندیشه (اندیشه تشبیه و تجسیم و نصب) از روزگار صحابه و پس از ایشان بسیارند که پیشاپیش آن ها عمر است که هنگام پرسش صبیغ پیرامون متشابه در قرآن او را انکار کرد.^(۱)

وانگاه عالمان اهل بیت در طول پنج سده نخست و نیز پیروان راه اهل بیت از این رویداد آگاه شدند و در پی آن این عالمان گردآوری شدند و خواننده کتاب های تاریخ و تراجم بر این نکته آگاهی می یابد و من در این چکیده چندان که توان شماره کردن آن ها را یافتم از روزگار ابن تیمیه و پس از آن نامشان را یاد آورده ام که از آن ها هستند:

۱ - تقی الدین علی سبکی (متوفی به سال ۷۵۶ هـ.) که در ردّ ابن تیمیه

و شاگردش ابن قیم رساله ها نگاشته و از آن جمله است:

ص: ۱۸۵

۱- ماجرای آن در شرح حال صبیغ در کتاب الاصابه ابن حجر آمده است و دارمی حدیث او را روایت کرده است.

السيف الصقيل في الردّ على ابن زفيل.

الدره المضييه في الردّ على ابن تيميه.

شفاء السقام في زياره خيرالانام.

و مجموعه رساله های دیگری که به تازگی چاپ شده است.

۲- ابن دقیق العید الشافعی المالکی حافظ (متوفی به سال ۵۷۰۲ هـ)، ردّیه ای بر ابن تیمیه در مسأله حدوث و قدم عالم دارد.

ابن دقیق عید پیرامون این مسأله در الفتح (۱۲/۲۰۲) چنین گفته است :

کسی بود که در معقولات ادّعی کار کشتگی داشت و به فلسفه می گرایید و گمان داشت که مخالف حدوث عالم تکفیر نمی شود، زیرا از قبیل مخالفت با اجماع است و به سخن ما چنگ در زد که منکر اجماع به طور کلی تکفیر نمی شود مگر آن که از سوی شارع خبر متواتر آن اثبات شده باشد. او می گوید: این چنگ در زدن یا از سر کوری بوده یا تظاهر به کوری کرده است، زیرا حدوث عالم از جمله اموری است که در آن اجماع و تواتر نقلی با هم گرد آمده اند. پایان سخن آمده در الفتح که جای درنگ

دارد.

۳- از کسانی که ابن تیمیه را رسوا کرد ذهبی شافعی حافظ (متوفی به سال ۵۷۴۸ هـ) بود. او در چندین جای کتاب های خود چنین کرده که یکی از آن رساله مشهور او در میان علماست و آن را برای ابن تیمیه فرستاده و

النصیحه الذهبیه نامیده اش، و دیگری رساله ای است با نام القبان که سخاوی حافظ آن را در کتاب چاپ شده پرآوازه خود الاعلان بالتوبیخ (ص ۳۰۷) یاد کرده که باید بدان رجوع شود. رساله دیگری نیز در کتاب ذهبی با نام بیان زغل العلم و الطلب آمده که محدث کوثری آن را تصحیح

ص: ۱۸۶

کرده است. ذهبی در صفحه ۲۳ این کتاب در خیرخواهی طالبان دانش چنین می گوید:

اگر در اصول و شاخه های آن از منطق گرفته تا حکمت و فلسفه و آرای نخستینان و مرواریدهای درخشان اندیشه مهارت یافتی و با این وجود در قرآن و سنت و اصول سلف صالح نیز سنگر گزیدی و عقل و نقل را با یکدیگر در آمیختی باز گمان نمی کنم به جایگاه ابن تیمیه برسی و به خدا سوگند که بدان نزدیک نیز نتوانی شد و من دیدم چگونه در فرجام کار به حق یا به باطل به سقوط و برکناری و گمراهی کشیده شد و روا یا ناروا تکذیبش کردند و تکفیر. او پیش از داخل شدن به این ماجرا نورانی بود و پرتو افشان و سیمای سلف صالح داشت، لیک از آن پس تیره شد و گرفته... و بدعت گذاری که نزد گروه های عاقل و فاضل، فرهیخته ای محقق بود...

هر که بخواهد می تواند به این کتاب مراجعه کند. این سخن بی گفت و گو از ذهبی است که او و گروهی از حافظان همچون سخاوی حافظ در کتابش الاعلان بالتویخ (ص ۱۳۶) آن را آورده اند که می توان آن را نگریست.

۴ - القاضی بدرالدین محمد بن ابراهیم بن جماعه الشافعی، متوفی به سال ۷۳۳ هجری.

۵ - قاضی محمد بن الحریری الانصاری الحنفی.

۶ - قاضی محمد بن ابی بکر المالکی.

۷ - قاضی احمد بن عمر المقدسی الحنبلی.

ابن تیمیه به سال ۷۲۶ ه. با فتوای صادره از این چهار قاضی م

ص: ۱۸۷

۸ - قاضی القضاہ مصر احمد بن ابراہیم سروجی حنفی، متوفی بہ سال ۷۱۰ ہجری.

۹ - قاضی القضاہ مالکی در مصر، علی بن مخلوف متوفی بہ سال ۷۱۸ ہجری.

۱۰ - علامہ علی بن یعقوب البکری، متوفی بہ سال ۷۲۴ ہجری.

۱۱ - علامہ شمس الدین محمد بن عدلان الشافعی، متوفی بہ سال ۷۴۹ ہجری.

۱۲ - امام صدرالدین بن وکیل، معروف بہ ابن مرحل شافعی. (۱)

۱۳ - امام علامہ احمد بن یحییٰ الکلابی الحلبی، متوفی بہ سال ۷۳۳ ہجری. او ردیہ ای بر ابن تیمیہ دارد کہ امام التاج سبکی در شرح حال او در کتاب طبقات الشافعیہ الکبریٰ یادآور شدہ است.

۱۴ - قاضی علامہ صفی الدین ہندی، متوفی بہ سال ۷۱۵ ہجری.

در مسائلی با ابن تیمیہ مناظرہ کردہ است.

۱۵ - قاضی کمال الدین بن زملکانی، متوفی بہ سال ۷۲۷ ہجری. با ابن تیمیہ مناظرہ کرد و در مسألہ زیارت و طلاق بر او ردیہ نوشت.

۱۶ - مفسر زبان دان ابو حیان اندلسی حافظ، متوفی بہ سال ۷۴۵ ہجری. او در کتاب خود التفسیر المادّ از ابن تیمیہ سخن بہ میان آوردہ است و گفتہ کہ خود رسالہ ای را با خط ابن تیمیہ دیدہ کہ در آن مسألہ قعود بر عرش را اثبات کردہ. ابو حیان این سخن او را سخت رد کردہ

ص: ۱۸۸

۱- بنگرید بہ شواہد الحق بالاستغاثہ بسید الخلق از شیخ نبہانی، ص ۱۷۷.

است.

۱۷ - امام علی بن محمد الباجی الشافعی، متوفی به سال ۷۱۴ هجری.

۱۸ - محدث مورخ فخر بن معلم قرشی، متوفی به سال ۷۲۵ هجری. او در کتاب نجم المهتدی و رجم المعتدی ابن تیمیه را رد کرده است.

۱۹ - علامه محمد بن علی مازنی دهان دمشقی، متوفی به سال ۷۲۱ هجری. او در دو رساله ابن تیمیه را رد کرده است: رساله ای در زیارت و رساله ای در مسأله طلاق.

۲۰ - امام ابو قاسم احمد بن محمد شیرازی، متوفی به سال ۷۳۳ هجری. او در رساله ای ابن تیمیه را رد کرده است.

۲۱ - امام جلال الدین قزوینی شافعی، متوفی به سال ۷۳۹ هجری.

۲۲ - علامه عقیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی یمنی، متوفی به سال ۷۶۸ هجری، نگارنده کتاب مرهم العلل المعضله.

۲۳ - تاج الدین عبدالوهاب بن علی سبکی محدث، متوفی به سال

۷۷۱ هجری. او در کتاب بزرگ خود طبقات الشافعیه الکبری بر ذهبی و ابن تیمیه ردیه ها و انتقادهای بسیار دارد.

۲۴ - علامه مورخ ابن شاکر کتبی، متوفی به سال ۷۶۴ هجری. نگارنده کتاب عیون التواریخ.

۲۵ - علامه فقیه عمر بن ابی الیمن اللخمی الفاکهی المالکی، متوفی به سال ۷۳۴ هجری، او در رد ابن تیمیه کتابی دارد با نام التحفه المختاره فی الرد علی منکر الزیاره.

۲۶ - علامه عیسی الزواوی المالکی، متوفی به سال ۷۴۳ هجری. او در مسأله زیارت رساله ای در رد ابن تیمیه نگاشته است.

ص: ۱۸۹

۲۷ - قاضی علامه محمد السعدی الاخنائی المصری، متوفی به سال ۷۵۰ هجری. او در ردّ ابن تیمیه کتابی دارد که با کتاب البراهین الساطعه به قلم علامه عزامی چاپ شده و آن را مقاله المرضیه فی الردّ علی من ینکر الزیاره المحمّديه نامیده است.

۲۸ - علامه محقق احمد بن عثمان التركمانی الجوزجانی الحنفی، متوفی به سال ۷۴۴ هجری. او رساله ای در ردّ ابن تیمیه دارد که آن را الابحاث الجلیه فی الردّ علی ابن تیمیه نامیده است.

۲۹ - ابن حجر عسقلانی شافعی حافظ متوفی به سال ۸۵۲ هجری. او در کتاب فتح الباری (۳/۶۶) در مسأله زیارت و در همین کتاب (۱۳/۴۱۰) در مسأله رویدادهایی که آغازی ندارد از ابن تیمیه انتقاد کرده اس

ابن حجر بر کتاب الردّ الوافر ابن ناصرالدین دمشقی که در آن علاء بخاری را رد کرده تقریظ نگاشته است، در حالی که این کتاب تنها انتقامی است از حنفیان که خود از اشتباه های ابن حجر شمرده می شود.

ابن حجر رساله ای دارد با نام الاشاره بطرق حدیث الزیاره و شرح حال ابن تیمیه را در الدرر الکامنه آورده و یادآور شده که دانشمندان روزگار ابن تیمیه او را به نفاق نسبت داده اند، زیرا از او سخنانی در کاستن مقام سرور و سید ما حضرت علی علیه السلام صادر شده است.

۳۰ - حافظ بزرگ زین الدین عبدالرحیم العراقی، استاد ابن حجر و ولی الدین العراقی، پسر او، و استاد حافظ هیشمی و آن طبقه، متوفی به سال ۸۰۶ هجری. شیخ نبهانی در شواهد الحق (ص ۱۹۲) یادآور شده است که به جلدی کم حجم دست یافته که در آن ابن تیمیه در مسائلی مربوط به

روز عاشورا ردّ شده است.

۳۱ - پسر عبدالرحیم عراقی، ولیّ الدین عراقی، متوفی به سال ۸۲۶ هجری، در کتاب الاجوبه المرضیه فی الردّ علی الاسئله المکیه در پاره ای از مسائل ابن تیمیه که با اجماع ناسازگاری کرده انتقاد کرده است.

۳۲ - مورخ علامه، ابن قاضی شهبه الشافعی، متوفی به سال ۸۵۱ هجری، ابن تیمیه را در تاریخ مشهور خود تاریخ ابن قاضی شهبه نام آورده است.

۳۳ - علامه تقی الدین الحصنی الحسینی الشافعی، متوفی به سال ۸۲۹ هجری. او کتاب چاپی مشهوری در ردّ ابن تیمیه دارد نامیده به دفع شبه من شبه و تمرد و نسب ذلك للإمام احمد.

۳۴ - ابن عرفه التونسی المالکی، متوفی به سال ۸۰۳ هجری. او در شمار منکران ابن تیمیه است.

۳۵ - علامه علاءالدین البخاری الحنفی، متوفی به سال ۸۴۱ هجری. او شاگرد سعد تفتازانی است که ابن تیمیه و هر کس را که بدو لقب شیخ الاسلام داده تکفیر کرده است، و همین سبب تألیف کتاب الردّ الوافر از سوی حافظ بن ناصرالدین الدمشقی الشافعی و تقریظ ابن حجر بر این کتاب شد و این نبود مگر از سر ستیزه جویی این دو با حنفیان، و گرنه این هر دو با عقیده ابن تیمیه ناسازگاری داشتند.

۳۶ - شیخ محمد بن احمد فرغانی حنفی دمشقی، متوفی به سال ۸۶۷ هجری. نگارنده رساله الردّ علی ابن تیمیه فی الاعتقادات

سی المالکی، متوفی به سال ۸۹۹ هجری. او در شرح حزب البحر بر ابن تیمیه ردّیه نوشته.

ص: ۱۹۱

۳۸ - علامه فقیه ابن حجر هیثمی شافعی، متوفی به سال ۹۷۴ هجری. علامه ابن حجر در الفتاوی الحدیثه بر ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه سخن به درستی گفته و در صفحه ۱۱۶ همین کتاب به نقل مسائلی می پردازد که ابن تیمیه در آن ها به مخالفت با اجماع مسلمانان برخاسته می گوید:

نوع جهان قدیم است و همواره آفریده ای با خدا بوده که خدا او را موجب بالذات آفریده نه فاعل بالاختیار. منزّه است خدا از چنین کاری و نیز این سخن او که خدا جسم است (۱)

و جهت دارد (۲) و جابه جا می شود (۳)

ص: ۱۹۲

۱- جسم بودن خدا چندین بار در کتاب های ابن تیمیه آمده و او بیان داشته است که تجسیم و تشبیه نه در قرآن و نه در حدیث و نه نزد سلف، نکوهیده نیست. چه جسارت کلانی! آیا برای هیچ مسلمانی معقول است که در اسلام جلوه گر در متون قرآن و حدیث و سخنان سلف صالح نکوهشی از بت پرستی که تشبیه و تجسیم خدای یکتاست نرسیده است! اینک به بازگفت سخنان فراوان ابن تیمیه در این زمینه می پردازیم: ابن تیمیه در کتاب خود با نام التأسیس فی ردّ اساس التقدیس ۱/۱۰۰ می گوید: هیچ یک از سلف کسی را از این بهر که مجسم بوده ننکوهیده است و معتقدان به تجسیم نکوهیده نشده اند. او در کتاب التأسیس (۱/۱۰۱) می گوید: نه در قرآن خدا و نه در حدیث رسول خدا نه در سخنان هیچ یک از سلف و پیشوایان امت نیامده که خدا جسم نیست و صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی مفاهیم ثابت در شرع و عقل با نفی الفاظی که نه شرع مفهوم آن را نفی کرده نه عقل، نادانی و گمراهی است. تو را به خدا در این سخن بیندیشید. او در همین کتاب (۱/۱۰۹) می گوید: پس اینک که چنین است نام مشبّه نه در قرآن، نه در حدیث و نه در سخن صحابه و تابعان صفت نکوهیده ای نیست. بنگرید در این مورد نمی گوید (نه در کلام سلف) بلکه به جای آن می گوید: «نه در کلام صحابه و تابعان). او در این جا سلف و آنچه را در مورد نخست از نوشته اش در این نوشتار معتبر دانسته نادیده می گیرد، زیرا از امام احمد پیشوای سنت! و پرچم اهل حدیث و جز او ثابت است که مشبّه را نکوهیده اند، چنان که خود ابن تیمیه این سخن را نقل می کند. طفره را بنگرید. ابن تیمیه در منهاج السنّه (۱/۱۸۰) می گوید: گاهی منظور از جسم همان چیزی است که بدان اشاره می شود یا دیده می شود یا صفاتی بر آن استوار است و خداوند متعال به روز رستخیز دیده می شود و صفات بر آن استوار است و مردمان هنگام نیایش به دست و به دل و به دیده و روی بدو اشاره می کنند. اگر تو - ای جهمی - بر آن هستی که با این سخت این را بگویی که خدا به این معنی جسم نیست به تو خواهیم گفت که این معنایی را که این چنین نفی می کنی بنا بر نقل صحیح و عقل صریح، معنایی ثابت است و تو نتوانسته ای دلیلی بر ردّ آن اقامه کنی. از آن پس ابن تیمیه جملاتی عوام فریب می آورد و در آن می گوید که اطلاق لفظ جسم بر خدا بدون معنی - پس از آن که همین را ثابت می داند - بدعتی است که سلف نه آن را نفی کرده نه اثبات، و این خود البته تناقضی روشن است. پس درنگی باید. پیشوایان اسلام همچون امام نووی حافظ در شرح المهدّب قائلان به تجسیم را تکفیر می کنند. او در کتابش (۴/۲۵۳) می گوید: پیشتر گفتیم هر که به سبب بدعت تکفیر شود پشت سرش نماز صحیح نیست و هر که تکفیر نشود صحیح است. از جمله کسانی که تکفیر می شوند کسانی هستند که صراحتاً به تجسیم باور دارند. پایان سخن نووی. حصنی نیز در کفایه الأخیار ۲/۱۲۵ همین

سخن را می گوید و هر که خواهد می تواند آن را بنگرد.

۲- ابن تیمیه در بسیاری جاها از کتب خود همچون منهج السنه ۱/۲۶۴ جهت را برای خداوند متعال ثابت می داند و می گوید: اگر یک جهمی نپذیرفت که خدا در یک جهت باشد ثابت می شود که به یکی از دو تقدیر او جهت مند است. وی ثابت می داند که خدای متعال در هر حال در جهتی است. ابن تیمیه در کتاب التأسيس (۱/۱۱۱) آشکارا آن را ثابت می داند و می گوید: خداوند سبحان بر فوق جهان است، فوقیت حقیقی نه فوقیت رتبه ای. آنچه کودک را به خنده می اندازد و موی بر تن اهل ایمان راست می گرداند این سخن ابن تیمیه در التأسيس (۱/۵۶۸) است: اگر خدا بخواهد بر پشت پشه ای جای می گزیند و پشه به قدرت خدا و لطف ربوبیت او خدا را بر پشت می کشد، دیگر چه رسد به عرش عظیم. سخن امام محدث علی القاری بسی روشن و هویداست که در شرح المشکاه (۲/۱۳۷) چاپ مصر آورده: امت بر کفر کسی که معتقد است خدا را جهتی است اجماع دارد. محمود خطاب السبکی نیز در کتاب اتحاف الکائنات آورده که امام عراقی آشکارا به کفر کسی معتقد است که خدا را جهت دار می داند. ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابوالحسن اشعری و باقلانی نیز همین دیدگاه را دارند.

۳- اما درباره جا به جایی یا جنبش خداوند متعال باید گفت که ابن تیمیه در چندین کتاب خود آن را ثابت می داند که یکی از آن هاست الموافقه ۲/۴ که صراحتاً در آن می گوید: پیشوایان سنت و حدیث دو گونه جنبش را ثابت می داند و این همان است که کسانی آن را گفته اند که آیین ایشان را نقل می کنند؛ کسانی مانند حرب کرمانی و عثمان بن سعید دارمی و دیگران. اینان به لفظ «حرکت» تصریح دارند و این همان مذهب پیشوایان سنت و حدیث است خواه متقدم یا متأخر. پس تأملی باید.

این که هم اندازه عرش است نه کوچک تر و نه بزرگ تر. منزه است خدا از چنین افترای زشتی و کفر آشکاری. پایان سخن ابن حجر.

ابن حجر در الفتاوی الحدیثه (ص ۲۰۳) چنین می گوید:

مباد به آنچه در کتاب های ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم جوزیه و نظایر آن دو که هوای خود را به خدایی گرفته اند و خدا آن ها را با دانشی که دارند گمراه کرده و بر گوش و دل آنان مهر زده و بر چشمشان پرده نهاده گوش بسپری و دیگر پس از خدا، رهنمون کیست. این ملحدان چگونه از حدود الهی گذشتند و از رسوم الهی تجاوز کردند و حدود شریعت و حقیقت را دریدند و این چنین انگاشتند که از سوی خدایشان بر هدایت هستند و این گونه نبود... پایان سخن ابن حجر.

نیز در کتاب ابن حجر، حاشیه ایضاح بر مناسک نووی در حج که کتاب قطوری است سخن ابن حجر چنین آمده است:

ص: ۱۹۴

نباید کسی به انکار زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی ابن تیمیه فریفته شود،^(۱)

زیرا او بنده ای است که خدا گمراهش کرده، چنان که عز بن جماعه این سخن را گفته و تقی سبکی در نگارشی جدا در ردّ بر او سخن گسترانیده است و خدشه او در حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله نکته شگفتی نیست، زیرا او مقام ربوبی را خدشه زده. خداوند متعال از آنچه ستمکاران و منکران می گویند پاک و مبرّاست و سخنانی گران به خدا نسبت داده، چونان این سخن که

خدای سبحان جهت دارد و دست و پا و چشم و دیگر سخنان زشتی از این دست و بسیاری از علما او را تکفیر کرده اند. خدای با او به عدلش رفتار کند و یارانش را که او را در زدن افترا به شریعت درخشان اسلام یاری رساندند بی یاور نهد.

پایان سخن ابن حجر که هر کس خواهد می تواند به صفحه ۴۴۳ حاشیه ابن حجر، چاپ دارالحدیث و صفحه ۴۸۹ چاپ چاپخانه سلفیه مراجعه کند.

۳۹ - شیخ علامه ملاعلی القاری الحنفی، متوفی به سال ۱۰۱۴ هجری. او در کتاب شرح الشفا از ابن تیمیه یاد کرده می گوید:

ابن تیمیه در حق حنبلیان کوتاهی کرده، زیرا رفتن به زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را تحریم کرده.

۴۰ - علامه محدّث عبدالرؤوف المناوی الشافعی، متوفی به سال ۱۰۳۱ هجری. او در جای جای کتاب فیض القدیر و شرح الشمائل ترمذی،

ابن تیمیه را نکوهیده است.

ص: ۱۹۵

۴۱ - محدث محمد بن علی بن علان صدیقی مکی، متوفی به سال ۱۰۵۷ هجری. نگارنده کتاب المبرد المبکی فی الرد علی الصارم المنکی.

۴۲ - شهاب الدین احمد الخفاجی الحنفی مصری، متوفی به سال ۱۰۶۹ هجری. او شرحی بر کتاب الشفا از قاضی عیاض دارد.

۴۳ - شیخ عبدالغنی النابلسی، متوفی به سال ۱۱۴۳ هجری. او در بیش از یک کتاب ابن تیمیه را نکوهیده است.

۴۴ - علامه فقیه محمد بن سلیمان الکردی الشافعی المدنی، نگارنده کتاب الحواشی المدنیه علی المقدمه الحضرمیه. او بر کتاب سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب، که برادرش را در این کتاب رد کرده، تقریظی دارد.

۴۵ - شیخ علامه عبدالله بن عبداللطیف شافعی از اساتید ابن عبدالوهاب. نگارنده کتاب تجرید سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد.

۴۶ - عقیف الدین عبدالله بن داود الحنبلی در کتابی با نام الصواعق والرعود در بیست جزوه بر ابن تیمیه ردیه نگاشته. علامه علوی حداد باعلوی می گوید:

بر این کتاب از سوی علمای بزرگ بصره، بغداد، حلب، أحسا و دیگر جاها تقریظ هایی در تأیید و ستایش آن نگارش یافته.

عقیف الدین می گوید: اگر من پیشتر از این تقریظ ها آگاهی می یافتم این کتاب را نمی نگاشتم. این کتاب را محمد بن بشیر، قاضی رأس الخیمه عمان، تلخیص کرده است.

۴۷ - علامه محقق محمد بن عبدالرحمن بن عفالق الحنبلی کتابی نگاشته نامیده به تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین که در آن محمد بن عبدالوهاب را نکوهیده.

۴۸ - علامه احمد بن علی القبانی البصری الشافعی. او در رساله ای ده جزوه ای با نام فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبدالوهاب بر محمد بن

عبدالوهاب ردیه ای نگاشته .

۴۹ - علامه بركات الاحمدى الشافعى المكى.

۵۰ - علامه شيخ عطاء الهندى المكى. او رساله اى در ردّ ابن عبد الوهاب نگاشته كه الصارم الهندى فى عتق النجدى نامش نهاده.

۵۱ - علامه شيخ عبدالله بن عيسى المويسى.

۵۲ - شيخ احمد المصرى الأحسائى.

۵۳ - دانشمندی نابشناخته از بيت المقدس، رساله اى نگاشته ناميده به السيوف الصقال فى اعناق من انكر على الاولياء بعد الانتقال.

۵۴ - علامه شريف السيد علوى بن احمد حداد باعلوى رساله اى صد ورقى نگاشته با نام السيف الباتر لعنق المنكر على الاكابر.

۵۵ - شيخ محمد بن عبداللطيف الأحسائى.

۵۶ - علامه عبدالله بن ابراهيم ميرغنى، ساكن طائف، ردّيه اى دارد با نام تحريض الأغبياء على الاستغائه بالانبياء والاولياء.

۵۷ - شيخ محمد صالح الزمزمى الشافعى المكى، نگارنده كتابى در بيست جزوه.

۵۸ - شيخ طاهر سنبل الحنفى، نگارنده كتاب الانتصار للاولياء الابرار.

۵۹ - شيخ صالح الفلانى المغربى.

۶۰ - علامه شريف سيد علوى بن طاهر حداد، نگارنده كتابى پربار با نام مصباح الأنام وجلاء الظلام فى ردّ شبه البدعى النجدى التى اضلّ بها العوام.

۶۱ - علامه محقق اسماعیل التیمی المالکی التونسی، متوفی به سال ۱۲۴۸ هجری. سید مرتضی رضوی در کتاب خود، که پیرامون وهابیت

است، می گوید: او ردیه ای دارد بس محققانه و استوار و در آن از ارزش رساله ابن عبدالوهاب کاسته و در تونس چاپ شده است.

۶۲ - علامه محقق صالح کواش التونسی. او رساله ای مسجّع و استوار دارد و با آن رساله ابن عبدالوهاب را از ارزش انداخته. این رساله همراه کتاب سعاده الدارین فی الرد علی الفرقین چاپ شده است.

۶۳ - علامه محقق سید داود البغدادی الحنفی که ردیه ای چاپ شده دارد.

۶۴ - شیخ ابن غلبون الیبی که چامه ای دارد در ردّ چامه صنعانی در ستایش ابن عبدالوهاب^(۱) که در کتاب سمنودی با نام سعاده الدارین با این مطلع آمده است: سلامی علی اهل الإصابه و الرشد و لیس علی نجد و من حل فی نجد

۶۵ □ علامه شیخ ابراهیم سمنودی منصوره که کتاب بزرگی در دو جلد دارد نامیده به سعاده الدارین فی الرد علی الفرقین الوهابیه و مقلده

الظاهریه

۶۶ - شیخ المشرفی المالکی الجزائری، نگارنده کتاب إظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی والولی الصدوق.

ص: ۱۹۸

۱- امیر صنعانی با چامه ای دیگر از ستایش ابن عبدالوهاب رویگردان شده که مطلع آن چنین است: رجعت عن القول الذی قلت فی النجدی فقد بان لی فیہ خلاف الذی عندی

۶۷ - علامه شیخ المهادی الواز تانی، مفتی فاس، که در مسأله توسل رساله ای در رد محمد بن عبد الوهاب دارد.

۶۸ - علامه شیخ مصطفی الحمامی المصری. او ردیه‌های چاپ شده دارد با نام غوث العباد بیان الرشاد.

۶۹ - شیخ ابراهیم حلمی القادری الاسکندری. او کتابی دارد نامیده به حلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق که به سال ۱۳۵۵هـ. در اسکندریه چاپ شده است.

۷۰ - علامه شیخ ابراهیم العزازی، متوفی به سال ۱۳۷۹هـ. نگارنده کتاب البراهین الساطعه که در مصر چاپ شده است.

۷۱ - شیخ حسن خزبک، نگارنده رساله المقالات الوفیه فی الرد علی الوهابیه.

۷۲ - شیخ عطا الکسم الدمشقی، مفتی شام و نگارنده رساله الأقوال المرضیه فی الرد علی الوهابیه که هم اینک نزد من است.

۷۳ - سلیمان بن عبد الوهاب النجدی، برادر محمد بن عبد الوهاب، که رساله مشهوری در رد برادرش دارد و نامیده به الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه .

۷۴ - علامه جمیل صادقی الزهاوی، نگارنده کتاب الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل والکرامات والخوارق.

۷۵ - علامه فقید، مفتی شافعی مکه ملائک پاسبان، شیخ احمد زینی دحلان، نگارنده چند کتاب همچون الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه و فتنه الوهابیه.

۷۶ - شیخ عبد المحسن الأشیقری الحنبلی، نگارنده رساله الرد علی الوهابیه

٧٧ - شيخ احمد سعيد السرهندي النقشبندی نگارنده كتاب الحق المبين في الرد على الوهابيين

٧٨ - شيخ ملقب به حافظ خواجه محمد حسن الحنفى، نگارنده رساله چاپ شده در هند با نام العقائد الصحيحه فى ترديد الوهابيه النجديه .

٧٩ □ علامه محاذ عطاء الله الرومى، نگارنده الرساله الرؤيه على طائفه

٨٠ - شيخ ابراهيم الراوى، نگارنده رساله الأوراق البغداديه.

٨١ - شيخ داود بن سليمان البغدادي، نگارنده رساله صلح الإخوان فى الرد على من قال على المسلمين بالشرك و الكفران و المنحه الوهبية فى الرد على الوهابيه

٨٢ - علامه شيخ مالك بن شيخ داود، نگارنده كتاب الحقائق الاسلاميه فى الرد على المزاعم الوهابيه بادلہ الكتاب والسنة النبويه.

٨٣ - شيخ حماد الله الداوى الحنفى الهندي، نگارنده كتاب البصائر المنكرى التوسل با هل المقابر

٨٤ - علامه عيسى بن محمد الصنعاني اليمنى، نگارنده كتاب السيف الهندي فى إبانہ طريقه الشيخ النجدى

٨٥ - علامه شرف الدين احمد بن يحيى السمنيرى، نگارنده كتاب الايمان

و الاسلام

٨٦ - شيخ حسين حلمى بن سعيد الاستانبولى، نگارنده كتاب علماء المسلمين والوهابيون

٨٧ - شيخ مصطفى بن احمد بن حسن الشطى الحنبلى، نگارنده كتاب النقول الشرعيه فى الرد على الوهابيه .

ص: ٢٠٠

۸۸ - شیخ علی زین العابدین السوداني، نگارنده کتاب البراءه من الاختلاق فی الرد علی أهل الشقاق و النفاق، فی الرد علی الفرقه الوهابیه الضالّه .

۸۹ - استاد محمد احمد حامد السوداني. نگارنده کتاب براءه الشيعه من مفتریات الوهابیه

۹۰ - سید محسن الامین در کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب

۹۱ - شیخ محتاج جواد مغنیه، نگارنده کتاب هذه هي الوهابیه .

۹۲ - مفتی سرزمین مصر، شیخ محمد بخیت المطیعی، متوفی به سال ۱۳۵۴ه.، نگارنده رساله تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد

۹۳ - علامه محدث محمد زاهد الکوثری الحنفی، متوفی به سال ۱۳۷۱ه. او در رد ابن تیمیه کتاب ها و رساله های بسیار دارد که از آن هاست حاشیه بر السیف الصقيل از سبکی با نام تبديد الظلام المخيم من نونیه ابن القیم و مجموعه مقالات چاپ شده با نام مقالات الکوثری و بسیاری مقالات دیگر.

۹۴ - علامه شیخ محمد العربی التبانی السگی، متوفی به سال ۱۳۹۰ه.، نگارنده کتاب التعقب الشدید علی هدی الزرعی العنید و کتاب براءه الأشعريين من عقائد المخالفين و جز آن.

۹۵ - شیخ منصور محمد عویس از نزدیکان شیخ کوثری، نگارنده کتاب ابن تیمیه لیس سلفیه. شیخ کوثری در یکی از مقالاتش او را ستوده

۹۶ - علامه یوسف دجوی از دانشمندان بزرگ الازهر، نگارنده کتاب

ص: ۲۰۱

صواعق من نار علی صاحب المنار عبد الله قصیمی نجدی، که از آن پس به الحاد کشیده شد، کتابی را در رد علامه دجوی نگاشت و آن را البروق النجدیه فی اکتساح الظلمات الدجویه نام گذاشت و سیاه حافظ شریف احمد ابن صدیق غماری در کتابی با نام قطع العروق الوردیه من صاحب البروق النجدیه از علامه دجوی به دفاع برخاست.

۹۷ - محدث شریف احمد بن محمد بن صدیق الغماری الحسنی حافظ، متوفی به سال ۱۳۸۰هـ، در جای جای نگاشته های خود که شمار آنها از ۲۵۰ جلد افزون است و یکی از آنها قطع العروق است که در شرح حال پیش از آن یاد کردیم و دیگر جؤنه العطار و نظایرش که در آنها بر وهابیت ردیه نگاشته است.

۹۸ - محدث شریف عبد الله بن صدیق الغماری الحسنی، متوفی به سال ۱۴۱۳هـ. او در چندین کتاب خود که شمار آن ها از ۱۵۰ جلد فزون است و می توان از الرد المحکم المتین و القول المقنع فی الرد علی الالبانی المبتدع یاد کرد، بر وهابیت ردیه نوشته است.

۹۹ - علامه شریف محمد الزمزمی بن صدیق الغماری الحسنی، متوفی به سال ۱۴۰۷هـ. نگارنده کتاب مناظره مع الالبانی

۱۰۰ - محدث علامه شریف عبد العزیز بن الصدیق الغماری الحسنی، متوفی به سال ۱۴۱۷هـ. نگارنده رساله ای در رد بر البانی با نام بیان نکث النا کث المتعدی بتضعیف الحارث و جز آن.

۱۰۱ - علامه مفتی پادشاهی عمان، شیخ احمد بن حمد الخلیلی، نگارنده کتاب الحق الدامغ.

۱۰۲ - شیخ علامه الفقیه عبد الله الحبشی الهرری، ساکن بیروت که در رد

بر وهابیت چندین ردید و رساله دارد.

۱۰۳ □ علامه شیخ یوسف نبهانی - رحمه الله تعالى - نگارنده کتاب شواهد الحق بالاستغاثه بسید الخلق، که گروهی از علما همچون علامه شیخ محمد حبیب الله شنیطی بر این کتاب تقریظ نگاشته اند. او نگاشته های دیگری نیز دارد.

۱۰۴ □ علامه محقق و بی نظیر جعفر سبحانی، ساکن قم، نگارنده آثار فراوان و تحقیقات بی مانند و بی همتا و نگارنده کتاب هایی همچون الوهابیه فی المیزان و دیگر نگاشته های سودمند و ارزنده

۱۰۵ □ علامه شیخ علی کورانی عاملی لبنانی، ساکن قم، نگارنده کتاب الوهابیه والتوحید و دیگر کتاب های ارزشمند

۱۰۶ - استاد صائب عبد الحمید، ساکن قم، نگارنده کتاب ابن تیمیه، حیات و عقائده که در آن مباحثی سودمند آورده شده.

به علاوه فرزندان و علمای اعلام هم روزگار ما و پیشینیان که شماری بسیار بسیار فراوان دارند و من با دقت آنها را شماره نکرده ام و تنها به این گروه بسنده کرده ام.

ص: ۲۰۳

در بطلان حدیث افتراق

آنچه را در صحیح شرح العقیده الطحاویه در نقد این حدیث به شیوه اهل سنت و حدیث و بر پایه موازین حدیثی ایشان آورده ام خلاصه می‌کنم و می‌گویم

۱- این حدیث از ابوهریره و به گونه مرفوع روایت شده و در اسناد آن محمد بن عمرو بن علقمه دیده می‌شود که ضعیف است.

یحیی بن سعید و مالک می‌گویند: «او از کسانی نیست که تو می‌خواهی»، و ابن حبان می‌گوید: «اخطا میکنند». ابن معین می‌گوید:

مردم هماره از حدیث او کناره می‌گیرند»، و ابن سعد می‌گوید: «ضعیف شمرده می‌شود».

۲- این حدیث از معاویه مرفوع روایت شده و در سند آن نام از هر بن عباد الله هوزنی یکی از نواصب عمده دیده می‌شود که می‌کوشد از جایگاه سید و سرور ما علی (علیه السلام) بکاهد و سخنانی پریشان و درهم دارد.

از دی می گوید: درباره او حرف و حدیث هاست و این جارود نام او را در کتاب الضعفاء آورده است.

۳- این حدیث از انس بن مالک از هفت طریق روایت شده که همه آنها ضعیف است و از دروغگو و جاعل و مجهول تهی نیست.

۴- این حدیث از عوف بن مالک به گونه مرفوع روایت شده و در سند روایت آن نام عباد بن یوسف دیده می شود که ضعیف است و ذهبی او را در دیوان الضعفاء (شماره ۲۰۸۹) آورده است.

۵- این حدیث از عبد الله بن عمرو بن عاص به گونه ای مرفوع از ترمذی در سنن (۲۶ / ۵) روایت شده و در اسناد آن نام عبد الرحمن بن زیاد افریقی دیده می شود که ضعیف است.

۶- این حدیث از ابوامامه به گونه ای مرفوع از ابن ابی عاصم در السنه (۲۵ / ۱) روایت شده و در اسناد آن قطن بن نسیر دیده می شود که ضعیف است و حدیثش مردود می باشد.

۷- این حدیث از ابن مسعود به گونه ای مرفوع از ابن ابی عاصم در السنه روایت شده و در اسناد آن نام عقیل جعدی دیده می شود که ابن حجر در لسان المیزان (۲۰۹ /

۴) می گوید: بخاری می گوید حدیث او مردود است.

۸- این حدیث از سرور و سید ما علی (علیه السلام) روایت شده و از کسانی که آن را روایت کرده اند ابن ابی عاصم در کتاب خود السنه (۴۶۷)

۲ / به شماره ۹۹۵) می باشد. در اسناد این حدیث نام لیث بن ابی شلیم دیده می شود که بسیار ضعیف است و نزد اهل رجال وضعی معلوم دارد. ابن حجر در التقریب (شماره ۵۶۸۵) می گوید: سخت درهم و برهم است و حدیثش

تمیز داده نمی شود، لذا او را کنار نهاده اند.

این از نگاه اسناد و اما از نگاه درونمایه:

ما به بطلان این حدیث یقین داریم، خواه بر آن افزوده باشند یا نه؟ افزایش هایی همچون: «كلها فی النار الا واحده و كلها فی الجنة إلا واحده . با چشم پوشی از این افزوده ها می گوئیم که اصل این حدیث به دلایل زیر باطل است:

۱- این حدیث بیان می دارد که این امت باترین امت هاست، چنان که بیان می دارد یهود وضعی چندان ناهنجار یافت و پراکندگی چندان یافتند که به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و مسیحیان که وضعی بدتر از آنان داشتند به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و آنگاه این امت به عرصه آمد که به بیش از این اعداد یعنی به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود، یعنی فرقه ای بد از بدتر، و حال آن که این مخالف فرموده الهی است که (کنتم خیر امه اخرجت للناس)، (و كذلك جعلناکم أمه وسط). این آیات بیان می دارند که امت ما بهترین امت ها و معتدل ترین آن هاست، در حالی که این حدیث امت ما را بدترین، پرفتنه ترین، تباه ترین و پراکنده ترین امت معرفی می کند. پس مفهوم آن بر پایه بیان صریح قرآن کریم که امت ما را بهترین امت می داند ناسازگاری دارد.

۲- آنچه بر بطلان متن و معنای این حدیث تأکید دارد آن است که هر کس در نام این فرقه ها کتابی نگاشته با کتاب های دیگری که در این زمینه نگاشته شده متفاوت است، و همچنان در هر روزگاری فرقه های نوینی پدید می آید که سرشماری آنها نادرست و غیر واقعی خواهد بود. برای نمونه شیخ عبد القاهر بغدادی، متوفی به سال ۴۲۹ هـ. پیرامون این فرقه ها

ص: ۲۰۷

کتابی نوشته نامیده به الفرق بین الفرق و در آن از هفتاد و سه فرقه نام برده، در حالی که تا هم اینک فرقه‌های دیگری نیز پدید آمده است که شمار آن چندین برابر فرقه‌هایی است که شیخ عبد القاهر نام برده است و سخن کسی که می‌گوید فرقه‌های نو پدید در اصول همچون دیگر فرقه‌ها هستند نادرست و بلکه باطل است و واقعیت، این سخن را پس می‌زند و بطلان آن را ثابت می‌کند.

۳- این حدیث به ویژه با افزوده آن که مجسمه و نواصب بدان چنگ در می‌زنند، یعنی عبارات «کلهم فی النار الا واحده» مخالف احادیث بسیار است که متواتر معنوی هستند و تصریح دارند که هر کس گواهی دهد به: لا اله الا الله و محمد رسول الله بهشت. اگر چه پس از کیفر - بر او واجب می‌شود. از این گونه احادیث است آنچه بخاری در (۱۱۸۶۱۶۱)

/

۳ فتح) روایت می‌کند:

همانا خدا کسی را که از بهر او لا اله الا الله بگوید بر آتش حرام کرده است. او نافرموده خدا هر سلفی وهابی را بر آتش حرام کرده. حدیث آمده در مسلم (۱ / ۶۳) دقیقاً چنین است: کسی گواهی نمی‌دهد که خدایی جز الله نیست و من رسول خدایم و با این حال به آتش رود و خوراک آن شود.

اندکی از فرقه‌های گوناگون بر پایه باعت تکفیر می‌شوند و بیشتر آنها همچون معتزله و جز آن تکفیر نمی‌شوند تا سزای رفتن به آتش را بیابند، از همین رو پاره‌ای از پیشوایان همچون بیهقی و جز او اجماع پیشینیان و پسینیان را نقل کرده اند که نماز پشت سر معتزله و پیوند زناشویی با آنان و ارث بردن از آنها و ارث گذاشتن برای آنها صحیح است (بنگرید به

ص: ۲۰۸

۴/۴- متن این حدیث، پریشان است. در بعضی طرق چنین رسیده است:

هان، زودا که این امت بر پایه هوس به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند. این حدیث را ابن ابی عاصم (۶۹) روایت کرده است، و در برخی دیگر چنین آمده است:

یک فرقه در بهشت است و هفتاد و دو فرقه در آتش. این حدیث را نیز ابن ابی عاصم (۶۳) روایت کرده است، و در برخی دیگر این گونه آمده است:

جز سه فرقه از آنها نمی رهند. این حدیث را نیز ابن ابی عاصم (۷۱) نقل کرده است، و در برخی دیگر چنین می خوانیم:

همه آنها در آتش اند مگر شهرهای بزرگ. این حدیث را نیز ابن ابی عاصم (۶۸) روایت کرده است. در پاره ای از این طرق چنان که ابن حبان (۱۲۵)

/

(۱۵) آورده چنین است:

همانا یهود به هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه تقسیم می شوند و مسیحیان چونان آنها..

برخی متن این حدیث را به بازی گرفته اند و در پایان آن چنین آورده اند:

پلید ترین آنان شیعیان هستند. چنان که برخی گفته اند:

بدترین آنها کسانی هستند که امور را با آرای خود می سنجند. که اشاره به حنفیان، پیروان ابوحنیفه دارد، و در پاره ای روایات چنین آمده است:

همه آنها در بهشت اند مگر قدرید، و در بعضی آمده: مگر زنادقه، و به همین ترتیب، و این ها همه دروغ و بر بسته هایی است بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اگر خواننده و نویسنده و به ویژه پژوهشگر در این واژه ها ژرف بیندیشد و آن را نیکو واکاود شاید دریابد از کجا آمده.

۵- در پاره ای از روایات این حدیث چنین آمده است:

همه آنها در آتش اند مگر یک آیین گفتند: یا رسول الله! آن کدام آیین است؟ فرمود: آن آیین که من و اصحابم بر آن هستیم این حدیث را ترمذی (۲۶) /

(۵) از عبد الله بن عمرو روایت می کند، و در روایت آمده است:

آیینی که جماعت بر آن است. اینک می گویم: این حدیث از این دو رو باطل است: اول: از نظر اسناد: چنان که گفته آمد □ ضعیف است.

دوم: گفتن عبارت: «آن آیین که من و اصحابم بر آن هستیم»، از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نه خرد پذیر است نه درست و در این جا به ذکر یک دلیل آن بسنده می کنیم

صحابه در روزگار چهارمین خلیفه از خلفای راشدین سرور و سالار ما امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه ای با سرور ما علی (علیه السلام) بودند که بر پایه صریح احادیث تردید ناپذیر بسیار بر حق بودند. فرقه ای نیز از یاری علی (علیه السلام) فرو بنشستند و از یاری امام اهل حق دست شستند و با دو فرقه دیگر جنگیدند و این فرقه که شماری اندک داشتند از آن پس پشیمان گشتند. فرقه ای هم با معاویه و حزب او که گروه سرکش بودند همراه شدند. سرکش بودن این گروه بر پایه صریح حدیثی است که

ص: ۲۱۰

(آورده اند که: عمار را گروه سرکش می کشند. او آنها را به بهشت می خواند و آنان او را به دوزخ

پس عبارت «آن آیین که من و اصحابم بر آن هستیم» در حدیث افتراق، کدام فرقه از این فرق سه گانه خواهد بود؟

سخن پایانی این که حدیث افتراق یا همان حدیثی که مسلمانان از بهر آن به ستیزه جویی با یکدیگر پرداخته اند و با این حدیث نه تنها به هم نزدیک نشده که از هم دور گشته اند و معتقدند دگراندیشان ایشان اهل دوزخ هستند سند و متنی باطل دارد و بنی امیه در جعل این حدیث نقش بسیار داشته اند و وهابیان سلفی در نشر آن بسی کوشیده اند.

چالش وهابیان پیرامون وانهادن (هجری)

بدعت گذار

سید محدث شریف عبد الله بن صدیق غماری الحسنی - خدای بر جایگاه او بیفزاید - در رساله خود با نام النفعه الذکيه فی بیان أن الهجر بدعه شرکه چنین می گوید:

آنچه درست است و پس از آن خطا، حرمت وانهادن است به همه گونه های آن و وانهادن و بایکوت کردن مشروع از بهر دین و جز آن، وجود بیرونی ندارد و با روح شریعت اسلامی ناسازگار است و معتقدان به مشروعیت آن خطاکارانی هستند پندارپذیر که به چیزی استناد می کنند که آن را دلیل می پندارند، و اگر چه این گروه برای تلاششان اجر دارند و خطایشان بخشوده است، لیک بر ستیزه جویان سرسخت حرام است که خطای آنان را دست آویزی بگیرند برای گسلیدن پیوند خویشی و عاق والدین و دوری از کسانی که با هوی و هوس آنان ناسازگارند

ص: ۲۱۳

مقلد □ نیز اگر تقلیدش با حسن نیت همراه باشد در خطای مجتهد، معذور است، لیک مقلد بد نیت گنهکار و فریفته است و استشهاد او به آیات و احادیث که با آوردن آنها اهل استدلال و گفت و گو به نظر آید نه تنها او را از این گناه معذور نمی دارد که بر گناه او می افزاید و کیفرش نزد خدا فزوده می گردد، زیرا بر تقلید از سر سر سختی پافشاری کرده است و آیات و احادیث را بر خلاف اقتضای مفهوم مراد آن به کار زده است و این رساله که آن را النفعه الذکیه فی أن الهجر بدعه شرکیه نام نهاده ام توضیح می دهد که:

هجر و وانهادن را در اساس، مشرکان با عت کرده اند و با آن پیامبران خدا را که به توحید می خواندند بایکوت کردند و اسلام آن را تحریم قطعی کرده است و آن را از گناهان کبیره ای شمرده که مهلک است و آن را به کسی از مسلمانان رخصت نداده مگر در موارد ضروری و معذور، همچون رخصت به شخص مضطر برای خوردن گوشت حیوان مرده.

آنچه شارع در حالت عذر رخصت دهد. به طور کلی مشروع نیست و مشروعیت آن بسته به شرایط عذر آن است و از آن فراتر نمی رود و از احکام شناخته ای که آمده یکی این است که:

آنچه از بهر ضرورت روا شمرده شده به قدر همان ضرورت است و

بس □

در موردی که وانهادن شخصی روا شمرده شده، نه این است که او بدعت گذار بوده یا تبهکار میگسار یا جز آن، و اسلام، بایکوت کردن فرد را از برای بدعت گذاری یا فسق به رسمیت نمی شناسد. و آن را تأیید نمی کند چه رسد به این که ادعا شود این کار واجب یا مستحب است. به

ص: ۲۱۴

خدا که این ادعا دروغ است و چگونگی آن به خواست خدای بزرگ به زودی، گسترده بیان خواهد شد.

ملاحظه: کاملاً پیداست هنگامی که شخص در عرصه گفت و گو و استدلال سستی یابد و برهانش به هم ریزد و بیانش یاری اش نرساند و طرف خود را با حجت نیرومند و برهان صحیح و بیان آشکار بیابد برای رویارویی با او راهی نخواهد داشت مگر آن که او را بایکوت کند و از یارانش بخواهد که آنان نیز چنین کنند تا تحت تأثیر سخن رسای او قرار نگیرند و بد و نپیوندند.

این کاری است که مشرکان در رویارویی با دعوت توحید در پیش گرفتند، و این همان دعوتی است که خردها آن را تأیید می کنند و دلایل صحیح به درستی آن گواهی می دهند. پاره ای از مشرکان همان کسانی هستند که در ستیز با دعوت توحید به شیوه ای بدوی تول می جویند، یعنی به دورانی که خرد انسانی هنوز در دوران رد سالی بوده

اینک گوش می سپاریم به سرورمان نوح (علیه السلام) که شکایت از قوم خویش را نزد خدای تبارک می برد: «وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (۱)

ابن عباس می گوید: «انگشتان خود را در گوش هاشان می کنند.» تا سخنان او را نشنوند و جامه ها شان بر سر می کشند» تا نوح را نبینند و سخن او نشنوند.

می دانیم که کودکان هنگام کشمکش در بازی انگشت خود بر گوش

ص: ۲۱۵

۱- نوح / ۷؛ هرگاه بخواند مشان که گناهشان آمرزی انگشتان خود را در گوش هاشان می کنند و جامه هاشان بر سر می کشند و پای می فشردند و سخت گردن می کشند.

می نهند تا سخن طرف خود را نشنوند و این چنین او را به خشم می آورند و بدین سان مردم نوح شیوه ای کودکانه را در پیش گرفتند.

برخی از مشرکان تشویش را در پیش می گیرند، چنان که هم اینک رادیو در میان دول متخاصم به همین شیوه عمل می کند. نخستین مشرکی که هجر و وانهادن را به کار زد آزر، پدر ابراهیم (علیه السلام)، بود که چون از دعوت پسرش به توحید کاسه صبرش لبریز شد و از آوردن دلیل ناتوان ماند هیچ راه رهایی نیافت مگر آن که به او بگوید: «أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» (۱) □

یعنی مدتی طولانی از من کناره گیر تا صدای دعوت تو نشنوم.

مشرکان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یاران او نیز چنین کردند و از همین روست که خداوند می فرماید: «وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا. الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا» (۲) ۲، یعنی نمی توانستند صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر تابند، زیرا او را سخت دشمن می داشتند، پس او را وانهادند و از وی دوری گزیدند.

نیز می فرماید: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» (۳)؛ چنان که می فرماید: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَهُ وَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» (۴) (۴۶) □

ص: ۲۱۶

۱- مریم / ۴۶؛ ای ابراهیم! آیا تو از خدایان ما روی گردانی؟ اگر بس نکنی بیگمان سنگسارت کنم. زمانی دراز از من دور باش

۲- کهف / ۱۰۰ و ۱۰۱؛ دوزخ را آن روز بر ناباوران آشکار بنماییم. هم آنان که چشمانشان از یاد من در پرده بود و نمی توانستند شنید.

۳- انعام / ۲۶؛ و آنان از او باز می دارند و از او دوری می جویند.

۴- اسراء / ۴۶؛ هرگاه در قرآن، پروردگارت را به یکتایی یاد کنی از سر بیزاری پشت کنند و روند.

پس ابو سمیحه درباره پسرش که اسلام آورده بود چاره ای نداشت مگر آن که او را براند و برادرانش را فرمان دهد تا از او کناره گیرند.

هر بدعت گذاری می پندارد که بایکوت کردن مسلمانان موجب طاعت و قربت است و اصرار دارد این مفهوم را در اندیشه یاران ساده لوح خود جایگزین کند، بگذریم که او خود در نهادش باور دارد که دروغگویی فریبکار است، زیرا او همه مسلمانان به ویژه برادرانش را برای عرضی شخصی و امی نهد، نه از بهر پیوندی دینی که ما پرده از این غرض برخورداریم داشت و به خواست خدا پس از این، دلایل و شواهد را توضیح خواهیم داد.

فصل: از نمونه های آماده در این مقدمه آشکار شد که: مشرکان هما استان شدند تا بایکوت را به عنوان سلاحی علیه پیامبران خدا از روزگار نوح تا روزگار کافران قریش به کار برند.

از قواعدی که وهابیان نمی دانند این است که آنچه مشرکانی دشمن خدا بدعت می گذارند ممکن نیست خدا برای اولیای مؤمن خود بر سیل و جوب یا استحباب تشریح کند تا آن را میان خود به کار زنند، بل آن را می نهاد تا به سان معامله به مثل در برابر کافران به کار آورند.

آیا درباره بردگی ندیدیم که چون اسلام ظهور کرد آن را میان کافران در جای جای زمین از شرق تا غرب و از عجم تا عرب موجود یافت و خداوند به مسلمانان اجازه فرمود که چون با کافران ستیز یابان اسرای آنها را به سان معامله به مثل به بردگی گیرند و در برابر، بر آن ها حرام کرد که هنگام جنگ با سرکشان یا خوارج مباد اسیری را به بندگی گیرند، زیرا آنها مسلمان بودند □□

خداوندا هجر را نیز در رویارویی با کافران همچون معامله به مثل اجازه فرمود: «وَأَهْجُزُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» (۱) و «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۲)، در حالی که آن را برای مسلمانان در رفتار میان خودی کاملاً- تحریم فرموده و از گناهان کبیره ای شمرده است که مایه آتش خواهد بود و به هیچ مسلمانی اجازه نداده با برادرش بیش از سه روز، پیوند بگسلد.

احادیث متواتر صراحت دارند که تحریم ((هجر)) تحریمی عمومی است که پاره ای از آنها در کتاب القول المسموع چاپ شده است.

ابو داود اشتباه کرده است، زیرا در سنن خود (۴۹۱۶) پس از آوردن شماری از احادیث مربوط به تحریم «هجر» می گوید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی از زنان خود را چهل روز وانهاد و از او کناره گرفت و ابن عمر با یکی از پسرانش تا دم مرگ قطع پیوند کرد.

اگر «هجر» برای خداست هیچ یک از این موارد درست نیست، و این که عمر بن عبد العزیز چهره خود را از مردی می پوشاند.

این سخن از چند رو خطاست

۱- کناره گیری پیامبر (صلی الله علیه و آله) از یکی از زنان خود به مدت چهل روز نمی تواند احادیث تحریم هجر را تخصیص زند؛ زیرا هم ضعیف است هم از باب ایلاء خواهد بود که میان یک زوج بوده است. ۲. اگر به فرض بپذیریم که می تواند تخصیص بزند، تنها تخصیص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از عموم تحریم هجر می رساند؛ زیرا در علم اصول بیان شده که اگر قول و فعل پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعارض داشت و قول او برای خود ایشان

ص: ۲۱۸

۱- مزمل ۱۰/؛ و از آنها زیبا کناره گیر .

۲- انعام (۱۰۶)؛ و از مشرکان روی گردان .

و امت عام بود، مثل: روا نیست مسلمانی با برادرش بیش از سه روز قطع پیوند کند»، و فعلی مخالف با این داشت، مثل این که با یکی از زنانش بیش از سه روز قطع پیوند کند فعلش خاص او خواهد بود و دیگری را شامل نمی شود، زیرا بیان آن عام نیست.

دلیل این قاعده، روایت احمد و ابو یعلی است به اسناد صحیح از ام سلمه که گفته:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز عصر را گزارد و آنگاه به خانه من درآمد و دو رکعت نماز گزارد. عرض کردم: یا رسول الله! نمازی گزار دی که پیشتر نمی گزار دی؟ فرمود: خالد آماد و مرا از دو رکعت نمازی که بعد از نماز ظهر می گزاردم باز داشت و اینک آن را به جای آوردم. عرض کردم: اگر آن دو رکعت را نگزاری قضایش را به جای می آوری؟ فرمود: نه.

ابو داود به نقل از عایشه می گوید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از عصر نسازی می گزارد و دیگران را از آن باز می داشت. او این نماز را به عصر می پیوست و دیگران را از پیوستن آن به نماز عصر [اگر احتمالاً به جای می آوردند باز می داشت.

پس عمومیت احادیث تحریم هجر بی هیچ گفت و گو در حق ما ثابت است.

۳- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عمومیت تحریم هجر را به این که بیش از سه روز باشد - تخصیص داده است و این حاکی از آن است که هجر برای سه روز رواست و عام دوبار تخصیص نمی یابد. (۱)

ص: ۲۱۹

۱- چنان که در علم اصول بیان شده است.

۴- این که عمومیت تحریم هجر با روا شمردن آن از بهر دین تخصیص یابد. [ادعای جبران کاستی شارع است و حال آن که برای شارع تصور کاستی جایز نیست.

۵- تخصیص شارع به روا بودن سه روز هجر، هم امور دینی و هم امور دنیوی را در بر می گیرد و محدود کردن آن به هجر در امور دنیوی، تصرفی است بی هیچ دلیلی □

آنچه از این احادیث صحیح متواتر به دست می آید آن است که هجر مسلمان برادرش را گناه کبیره ای است که مستوجب آتش است و تنها برای سه روز رو است، خواه برای دین یا دنیا □

۶- هجر ابن عمر برای پسرش شایستگی تخصیص این حدیث را ندارد، بلکه این اجتهاد خود اوست که در آن خطا کرده و ثواب اجتهادش را می برد و خطایش بخشوده است، لیک روا نیست نص شارع کنار نهاده شود و از غیر نص پیروی شود.

دلایل و عوامل تحریم هجر مسلمان در حق مسلمان دیگر

۱- این که هجر بدعتی شرک آلود است که چند و چون آن گفته آمد و اسلام آمده است تا با بدعت های مشرکان مخالفت ورزد، به ویژه آن که اگر آن بدعت را جنگ افزاری بگیرند برای ستیز با دعوت اسلام.

۲- هجر با روح اسلام ناسازگار و با این دین ناهمسوست. اسلام به پیوند، دوستی، مهرورزی و انس با یکدیگر می خواند و هجر به از هم گسستن و به یکدیگر پشت کردن و به هم کینه ورزیدن منجر می شود

۳- اسلام خواهان اظهار خیرخواهی است و بر بایستگی آن تأکید دارد

تا جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دین، خیرخواهی است. این شیوه بلیغ حاکی از آن است که دین در خیرخواهی خلاصه می شود تا اعلان کند که خیرخواهی سترگ ترین مقصد اسلام است و از قوانینی است که شایسته بیشترین توجه است و اختصاص به علما و اولی الامر ندارد و از هر کس که توان آن را دارد خواسته می شود، خواه از مردی که در خانه اش نشسته یا بازرگانی که در تجارتخانه اش به سر می برد یا فناوری که در کارگاهش است یا برادر نسبت به برادر یا دوست نسبت به دوست، و بی گمان هجر، خیرخواهی را به تعطیلی می کشاند، زیرا دو کس که نسبت به هم هجر در پیش گرفته اند نمی توانند نیک خواه یکدیگر باشند.

۴- هجر، توان خیر را در دو طرف نسبت به هم از میان می برد و دیگر در کار نیکی با هم همکاری نمی کنند و در مصلحتی هم سخن نمی شنوند.

۵- این که هجر به یاری نکردن از مهجور می انجامد که اگر مهجور یکی از والدین باشد به عقوبت منجر می شود و اگر یکی از خویشان باشد به قطع رحم کشیده می شود و عاق و قاطع به بهشت ره نمی یابند.

۶- هجر، مقوله ای منفی است که نه سرکش را از سرکشی باز می دارد نه بدعت گذار را از بدعت، بلکه مهجور بر حال خویش چنان می ماند که تو گویی هاجر را به مسخره گرفته و از همین رو خداوند هجر کفار را نیز بر ما واجب نکرده است، اگر چه فرموده: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» (۱) «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» (۲).

ص: ۲۲۱

۱- بقره / ۱۰۹؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند.

۲- نساء / ۸۹؛ همان گونه که خودشان کافر شدند آرزو دارند که شما نیز کافر شوید تا باهم برابر باشید.

تبلیغات مسیحی می کوشد با کمک های مالی و بهداشتی و آموزشی و سخنانی مسلمانان را به کفر کشد، پس باید با اندیشه و استدلال در برابر

با دست و زبان و مال در برابر کافران بایستید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) نفرموده است با هجر در برابر آنان بایستید، زیرا هجر، جنگ افزار افراد ناتوان و سست است.

روشن است که هم خوراک شدن با کافر که از گنهکار بالا-تر است روا می باشد و شوهر زن یهودی و مسیحی با او هم خوراک و هم نوشاک می شود با این که کفر آن زن ثابت است.

۷- هجر، کنار افتادن و بی یاور ماندن است و اسلام از این هر دو باز می دارد و بر «با هم بودن» بر می انگیزد و کنار افتاده بی یاور مانده را به سبب خروج از جماعت مؤمنان کسی می داند که شیطان را با شتاب می پذیرد و او را همچون گوسفندی می داند که از گله کنار افتاده و گرفتن آن برای گرگ بسی آسان است.

۸- هجر موجب تعطیلی حقوق مسلمان، میان دو طرف متهاجر است و هیچ یک از آن دو به دیگری سلام نمی کند و پاسخ سلام او را نمی دهد و هنگام بیماری از او دیدار نمی کند و آن گاه که مرد پیکرش را تشییع نمی کند، با آن که به عیادت دو ست یهودی و مسیحی می رود و باد و سلام می کند.

یکی از معتقدان به هجر را دیدم که مسلمانی باد و سلام کرد و او از آن

جا که به بدعت گذاری شخص مسلمان باور داشت پاسخ سلام او را نداد و به بقالی یک مسیحی رفت و با و درود فرستاد و با او دست داد و به رویش چونان یک برادر لبخند زد.

۹- هاجر هنگامی که به مهجور مصیبتی می رسد شاد می شود و اگر بد و نعمتی رسا غمگین می گردد و این با روح اسلام کمال ناسازگاری را دارد.

۱۰- دو شخص متهاجر هرگز در کار خیری با یکدیگر گرد نمی آیند و یکی از آن دو چون دیگری پیشنهاد است از نماز جماعت چشم می پوشد و از عیادت بیمار یا تشییع جنازه کناره می گیرد که مباد دشمن خود را در آن جا ببیند.

۱۱- هر یک از دو متهاجر همواره می کوشد از دشمن خود خرده بگیرد و از معایب او - راست یا دروغ - پرده بگیرد و هر دو یا در کار غیبت هستند یا بهتان که هر دو گناه کبیره است.

۱۲- هر یک از دو شخص متهاجر می کوشد سود دشمن خود را یا از میان ببرد یا تباه کند. ما در این پیرامون رویدادهایی دیده ایم که برخی از آنها گواه انحطاط شماری از مردم به سبب چنگ در زدن به هجری است که بسی نکوهیده می باشد تا آن جا که اگر بتواند دشمن خود را از میان ببرد درنگ نمی ورزد و درباره او هیچ خویش و پیمانی را مراعات نمی کند.

۱۳ - دو شخص متهاجر از بهره های الهی برای مسلمانان در موسم های خیر محروم اند، نساژ شان بالا نمی رود و کارهایشان نیز موقوف به آشتی آن دوست

در صحیح مسلم (۲۵۶۵) به نقل از ابوهریره آمده است که پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

کارها هر دو شنبه و پنجشنبه عرضه می شود و خداوند در آن روز کارهای هرکس را که چیزی را برای خدا شریک نگرفته می بخشد مگر آن که میان او و برادرش دشمنی باشد که در این هنگام می فرماید: این دو را رها کنید تا با هم آشتی کنند.

پایان سخن محدث غماری الحسنى که خدای ما را از زندگی او

بهره مند کند.

ص: ۲۲۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

